

شرح مشکلات حاقانی

دفتر دوم

خارج از بند و زندان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

PIR
۴۸۷۹
ش ۴۲ /
۱۳۸۲
ج ۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

به روان پرورع علامه فقید
استاد سید حسن قاضی طباطبائی
تقدیم می کنم



شرح مشکلات خاقانی

دفتر دوم

خارخار بند و زندان

کتابخانه دانشگاه بوعلی سینا
شماره ثبت : ۸۵۴۴
تاریخ ثبت : ۸۴/۱۲/۲۲

تالیف :

دکتر عباس ماهیار

مؤلف: عباس مایهیار
شرح مشکلات خاقانی: تألیف عباس مایهیار
ترجمه: جام گل
چاپ: تهران - انتشارات: جام گل، ۱۳۸۳
ISBN 964-93046-2-2 (دوره ۱)
ISBN 964-93046-3-0 (دوره ۲)
964-93046-9-X (مجموعه ۱ و ۲)
۱۳۸۳ ویرایش

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
کتابخانه
تألیف
مترجمان: ج ۱: غریب‌نوا نریسا - ج ۲: غلامرضا بند و زندان (شرح معروف نه قصیده نرساییه)
چاپ: ۳ بهمن صمصیح - ج ۱: (پیشاپ اول) ۱۳۸۳ - ۱۶۰۰۰ ویرایش
ISBN 964-8203-01-6
احاطاتی: بدیل بن علی، ۸۴۰ - ۹۴۵ - دیوان - نقد و تفسیر
۲ شعر فارسی - قرن ۱۱ - تاریخ و نقد ۳ احاطاتی: بدیل بن علی، ۸۴۰ - ۹۴۵ -
نقد و تفسیر - نقد احاطاتی: بدیل بن علی، ۸۴۰ - ۹۴۵ - دیوان شرح: ب. عیون
PIR ۱۷۰۵۲
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران
۱۳۸۳ - ۱۶۰۰۰

سلسله انتشارات

۱۱

تحقیقات ادبی

۳

شرح مشکلات خاقانی دفتر دوم "خارخار بند و زندان" (شرح معروف به قصیده نرساییه)

مؤلف: دکتر عباس مایهیار

ناشر: جام گل

چاپ اول: نشر فطره ۱۳۷۶ - چاپ دوم: اسفند ۱۳۸۲

قیمت: ۱۶۰۰ تومان

شمارگان: ۱۱۰۰

لیتوگرافی و صحافی و چاپ: سازمان چاپ ۱۳۸

شابک دوره ای: ۹۶۴-۹۳۰۴۶-۲-۲ شابک دفتر دوم: ۹۶۴-۸۲۰۳-۰۱-۶

کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است

نشانی: کرج، گلشهر، ۵۵ متری شهید حمید شمس، خیابان اختر شرقی، پلاک ۴۶

کد پستی: ۳۱۳۸۷۱۵۹۴۱ تلفن: ۰۲۶-۴۵۵۳۷۱۷

نگاهی کوتاه به زندگی خاقانی ۵۲

پدرش استادعلی نجار بنا به یادکرد خاقانی در دیوان در پیشه خود مهارتی بسیار داشت و خاقانی او را با القاب «پیر صنعت» و «صانع زرین عمل» و «شیخ مهندس لقب» ستوده و با آرزو بتراش و افلیدس یونانی مقایسه کرده و برترش یافته است.^۱ مادرش کنیزکی نستوری بوده که به قول خاقانی از عتاب نستور گریخته و در کتاب مستطور آویخته بود.^۲

او عم خود را با القاب «قدوة الحکما» و «فیلسوف اعظم» و «برکشیده حق» و «حرز ام» و... ستوده و ارسطو و افلاطون را ریزه خور خوان او قلمداد کرده است.^{۱۰}

نزد نظام‌الدین ابوالعلاء گنجوی «م ۵۵۲ هـ.ق» نیز مقدمات شاعری را مرور کرد و به‌وسیله او به دربار خاقان اکبر منوچهر بن فریدون «حدود ۵۱۴-۵۵۴ هـ.ق» معرفی شد و از او تخلص خاقانی یافت و از لقب پیشین خود حقایق^۱ چشم پوشید.

پیش گفتار

۱ پیش گفتار ۱
۱۷ یادداشت‌های پیش‌گفتار ۱۷
۲۵ متن قصیده ۲۵
۲۹ متن و شرح قصیده ۲۹
۱۳۹ یادداشت‌های متن ۱۳۹
۱۵۵ فهرست عنوان آیات قرآنی ۱۵۵
۱۵۷ فهرست عنوان نام‌های خاص ۱۵۷
۱۶۳ فهرست عنوان جای‌ها ۱۶۳
۱۶۷ فهرست عنوان‌های منابع و مراجع کتاب ۱۶۷

مدت‌ها آرزوی خراسان در دل داشت^۱ در حدود سال ۵۲۹ ه. ق و احیاناً مفارن واقع هژان برای دیدار آن سامان عزم جزم کرد و راه خراسان درپیش گرفت و در شهر ری رحل اقامت افکند و بر آن بود تا همراه کاروان حاجیان خراسان و ماوراءالنهر که از سفر حج برمی‌گشتند به سوی کعبه مقصود خود حرکت کند. اما حاکم ری به فرمان اتابک اعظم او را از رفتن به خراسان منع کرد. وی پس از تحمل رنج‌های بسیار تنها توفیق بازگشت به تبریز را یافت.^۲

در سال ۵۵۱ ه. ق نخستین حج خویش به جای آورد و در بازگشت از حج با جمال‌الدین موصلی معروف به جواد اصفهانی «درگذشته ۵۵۹ ه. ق» وزیر نورالدین صاحب موصل دیدار کرد^۳ و به بغداد از پذیرفتن سمت دبیری در دربار خلیفه عباسی، المقتدر بالله «۵۳۰ - ۵۵۵ ه. ق» که ظاهراً به توصیه جمال‌الدین وزیر پیشنهاد شده بود سرپا زد^۴ و به موطن اصلی خویش بازگشت. در سال ۵۶۹ ه. ق برای بار دوم به حج رفت و پس از بازگشت از حج به جهت سوانح و گرفتاری‌هایی که برای او پیش آمد به سوی تبریز رفت و زندگی در آن سامان را به زندگی در دارالمحن شروان «به قول خود» ترجیح داد و تا پایان عمر در آن شهر سکنی گزید و با آستان معلای شروانشاه از دور عشق باخت و بر آستان ملوک دیگر نیز سر نسایید و سرانجام در سال ۵۹۵ ه. ق در تبریز درگذشت^۵ و در مقبره الشعراى سرخاب به خاک سپرده شد.

داستان زندان و بند خاقانی

قصه به زندان افتادن شاعر منجروح سینه جگر نفسیده و نکبت رسیده^۶ به شکل‌های گونه‌گون در آثار تذکره‌نویسان و تحقیقات خاورشناسان و محققان معاصر نقل شده است.

دولتشاه سمرقندی معتقد است که آن‌گاه که فضل و جاه و قبول سلاطین و حکام وی را میسر شد ذوق فقر و شکست نفس و صفای باطن دامن‌گیرش گردید و از خدمت و ملازمت خاقان کبیر منوچهر بن فریدون استعفا خواست تا گوشه‌ای اختیار کند، اما شروانشاه به عزلت و انزواى او روی خوش نشان نداد. خاقانی ناگزیر بی‌اجازت شروانشاه از دربار گریخت و عازم بیلقان شد. گماشتگان شاه او را گرفتند و به درگاه فرستادند و به فرمان خاقان گرفتار بند و زندان شد و هفت ماه در قلعه شایران محبوس گردید. او پس از رهایی از زندان دیگر به ملازمت درگاه مشغول نشد.^۷ اما زکریای قزوینی را در این باب عقیدتی دیگر است. او می‌گوید: «صاحب شروان

خواست مردی راه که در بعضی از خدمات اشغال خود او را عمل فرماید. وزیرش گفت: که جهت این شغل به از خاقانی کسی نخواهد بود. بر وی عرض آن شغل نمود، از آنجا که به بخاروف دنیا میلی نداشت، ابا و استعفا نمود و گفت: من مرد این کار نیستم. وزیر گفت بر وی لازم گردانم اختیار این کار را پس امر به حبس او فرمود و مدتی در حبس ماند و عظیمه کریمه «رب السجن احب الی ما یبدعونی الیه» را آن دیندار شعار خود ساخت و قبول عمل. آن آزادمرد خود را پای بند و اسیر نفس نساخت. ملک گفت وزیر را که به زندانش کردی و چیزی بر آن مترتب نگشت. وزیر معروض داشت که به او چیزی که موجب آزار او باشد به عمل نیاورده‌ام در خانه خالی او را محبوس داشته‌ام و او خود جز خلوت و عزلت چیزی را دوست نمی‌دارد و اکنون به زندان گناهکارانش کنم و به صحبت ناجیان گرفتار گردانم، پس به زندان دزدان و عیارانش فرستاد چون با آن جماعت بهایم سیرت اتفاق صحبت افتاد و یکی از آن‌ها می‌آمد و از سبب حبس و گرفتاری او می‌پرسید و غم‌خواری می‌کرد و دیگری می‌آمد و تکلیف انشاد اشعار و قصاید می‌کرد. خاقانی را از این شدت حال و مقاسات، رنج و ملال به مرتبه‌ای رسید که بر اشتغال سلطان دل نهاده شد و کس پیش ملک فرستاد که بر هر چه فرمایند راضیم اما به این تعذیب متحمل نیستم. پس ملک از آنجاش برآورد و همان شغل را که می‌فرمود بر او مقرر نمود.^۸

نوشته دولتشاه سمرقندی به انحاء مختلف در آثار تذکره‌نویسان راه یافته است. امین احمد رازی نیز از دامن‌گیر شدن ناگهانی ذوق و فقر که موجب سردگر داندین اشغال دنیوی در دل او شده بود سخن گفته و قرار بی‌برخاست او را به بیلقان و گرفتارنش را توسط گماشتگان و گسیل کردن او را به درگاه مطرح کرده و افزوده است. «چون از وی بسیار آزرده بود (شروانشاه) به احوالش نیرداخته به قلعه شایران چون عطارد بر فلک جای دارد. خاقانی مدت هفت ماه چون دُر در مضیق صدف آن حصار ماند آخر به وسیله والده خاقان خلاصی یافته عازم مکه متبرکه گردید»^۹ آذر بیگدلی هم از گفته‌های دولتشاه متأثر بوده و به گونه‌ای خلاصه از این داستان یاد کرده و نوشته است: «آخر سالک ترک و تجرید شده به ریاضات و مجاهدات، باطن خود را چون ظاهر ساخته و آراسته و به سبب ترک ملازمت سلاطین مدتی در حبس بود باز قبول خدمات دیوانی نمود»^{۱۰}

رضافلی خان هدایت نیز گفته دولتشاه را لایس دیگر پوشانیده و گفته است: «باری حکیم خاقانی را تمنا برده که مانند حکیم سنایی در قال و حال مقبول اهل کمال شود لهذا

استعفای خدمت نمی داد و وقتی فرار کرد و به حکم سلطان او را گرفته و آوردند و در قلعه شادروان محبوس شد. لهذا قصاید در حبس گفته تازهایی یافت و به مکه شتافت.^{۱۹}

خاورشناسان کوشیده اند که سخن هایی در این باب بگویند که از جهت منطقی قابل دفاع و احیاناً تأیید باشد. هرمان اته می گوید: «ظاهراً افتخارات و احتراماتی که در مدّت مسافرت نصیب خاقانی گشت او را کمین مغرور ساخت و چون بار دیگر به دربار شیروانشاهان برگشت بدان واسطه جلب خصوص حکمران را نمود و در نتیجه زندانی شد.»^{۲۰}

نوشته ها و سروده های خاقانی این داوری را مردود می شمارد و ظاهراً خاقانی در غم از دست دادن افتخارات خود ناله سر می دهد که بر اثر سخن چینی و سردکاری نامتصفان قلم دولت او موی در سر شده است. او در نامه ای به یکی از علمای معاصر می نویسد: «در آن وقت که در ریضه شروان از ارباب بد یضا داش صد عالم علامه مدح اجزای سحر بودند، من بنده جمشید جام معانی بودم و همه چون خاک جرعه خوار، خورشیدکان معالی بودم و همه خاک بازار من، مایه سالار حقایق بودم و همه کاسه شوی مطبخ من، امروز روزگار درگشت و بخت دانش برگشت... عاجز را با هزار معجز که هست جز روی در کشیدن چه روی دارد که قلم دولت موی در سر داشت، هر نقش که می نگاشتم کز می افتاد و رنگ صلاح نمی پذیرفت»^{۲۱} و ادوارد بیرون معتقد است که «خاقانی پس از بازگشت به شروان، خواه به سبب افزایش اعتماد به نفس (کیفیتی که هرگز از آن دچار کمبود بود) یا به تهمت جنسیتی حامی تازه ای که بدگویانش بدو بستند اسباب رنجش اخستان را فراهم ساخت و به فرمان او در قلعه شابران زندانی شد و در آنجا قصیده معروفش حسته را نوشت»^{۲۲} و مینورسکی به نقل گفته دولتشاه اکثفا کرده و تنها در باب محبوس شدن او در قلعه شابران شک کرده و محبوس او را در شماخی یا پاکو تعیین کرده است.^{۲۳}

محققان معاصر با توجه به گفته های تذکرة نویسان و احیاناً با تکیه به سروده ها و نوشته های خاقانی، گاهی راه تذکرة نویسان را پیموده اند و زمانی نیز پاره ای استنتاج های دل انگیز کرده اند.

از نوشته های محمد علی تربیت چنین برمی آید که خاقانی دوبار با بند و زندان آشنا شده و پس از رهایی از زندان در دفعه ثانی به مکه معظمه شرف حاصل نموده است.^{۲۴} استاد بدیع الزمان فروزانفر می نویسد «پس از بازگشت به وطن باز هم مدح شروانشاه

می گفت و با حامدان کشمکش داشت تا این که به علت نامعینی به حبس افتاد. بنا به اکثر روایات خاقانی باز هم می خواست حج اسلام به جا آورد، شروانشاه مانع بود بدین جهت فرار اختیار کرد لیکن به دست آمد و به حبس افتاد و به گفته بعضی او را تکلیف شغل کردند و او پذیرفت تا پس از حبس شدید بدین کار تن درداد. این هم مسلم نیست که حبس خاقانی به امر منوچهر یا پسرش اخستان بوده چه اتفاق تذکرة نویسان و شارحین دیوان بر این است که منوچهر او را به زندان فرستاد و او به شفاعت عزالدوله از بند برآمد و عزیمت حج کرد. لیکن حبس وی به شهادت اشعارش پس از سفر نخستین و حج دوم با قطع و یقین در زمان اخستان واقع گردیده... حبس وی به امر اخستان به ضواب نزدیک تر است»^{۲۵} گمان نزدیک به یقین نگارنده این است که اگر همه نامه های خاقانی هنگام تدوین کتاب در اختیار استاد بود ذهن وقاد و نظر تمیزین ایشان نکته های دقیق تری را ارائه می کرد.

دکتر ذبیح الله صفا گفته است. «در بازگشت به شروان باز خاقانی به دربار شروان پیوست لیکن میان او و شروانشاه به علت نامعلومی که شاید شفاعت ساعیان بوده است کار به بنار و کدورت کشید چنانکه کار به حبس شاعر انجامید و بعد از مدتی قریب به یک سال شفاعت عزالدوله نجات یافت»^{۲۶} اما استادان و محققانی که دیوان خاقانی و یا مثنوی تحفة العراقرین را به طبع رسانیده اند در مقدمه های مفصل خود در این باب سخن ها گفته اند که مطلبی بیش از آنچه یاد شد در آنها به چشم نمی خورد.

اما قصه به زندان افتادن شاعر در آثار او

از مطالعه منشآت و دیوان خاقانی می توان به این نتیجه رسید که ظاهراً خاقانی دوبار دست و پا و گردن خود را به دست آهنگی سپرده است تا راهب آسا او را در بند و زنجیر بدارد، یک بار در روزگار فرمانروایی خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون و بار دیگر در ایام پادشاهی خاقان کبیر جلال الدین اخستان بن منوچهر. تاریخ به حبس افتادن او برای بار نخستین معلوم و مشخص نیست اما ظاهراً به اتهام تضد فرار از درگاه خاقان اکبر منوچهر بن فریدون به زندان افتاده است. خاقانی در قصیده ای که در مدح رضی الدین ابونصر نظام الملک وزیر شروانشاه گفته است، متذکر شده است که نافلان به صدر شاه رسانیده اند که خاقانی سر از ريقه طاعت پیچیده و حاشن و مزور گشته است، آنگاه سوگند نامه ای سخت بلند پرداخته و گفته است:

که بعد طاعت قرآن و کعبه در سجده

پس از درود رسول و صحابه در محراب

سیرود و تیرم جز به یزم شاه سجد

نکردم و نکتم جز به صدر خواجه مآب

و آیات بعدی متضمن حضور دایم او نزد خزینه دار او است. اما از ستم های روزگار نیز سخت گله کرده:

که بر من از فلک امسال جورها رفته است

که هم فلک خجل آید به بازپرس جواب

او از بند و زنجیر شاه که در ماه «آب» «شهریورماه» یا دست و پای او آشنا شده است

گله ای نداشته و سیاه چال زندان را حدیق رضوان نامیده است. اما اطرافیان شاه را که

همواره به بدگویی و سخن چینی می پرداخته اند، کرکسان همای کش خوانده و مراتب

تفر خود را از یکی از درباریان چنین خاطر نشان کرده است:

ولی به جوشم ازین خام جوش یک سببت

قرا طغانشه پشمنی گه طعمان و ضراب

که گفته بود فلان می گریزد از پی آن

گه شاه بشنود و بازداردم به عتاب

سپس در رد اتهام فرار گفته است:

کجا گریزم؟ سوی عراق یا اژان کجا روم سوی ابلخا یا به باب الیاب

به شام یا به خراسان به مصر یا توران به روم یا حبستان به هند یا سقلاط

مسرا گریز ز خانه به خاقانه بود چو طفل کو سوی مادر گریزد از تر باب

و به جان تو طه کر قسم خورده است:

کزین نشین احسان و عدل نگریم و گرچه بنگه عرم شود خراب و بیاب

دیوان، ص ۲۹-۲۸

خاقانی در ترکیب بندی که در وفات منوچهر سروده است نیز به ایما و اشاره ظاهراً به این

محبوس شدن اشاره کرده و گفته است:

گر در عذاب خشم تو دل زد تظلمی پس بادش این عذاب دگر کز تو باز ماند

دیوان، ص ۵۳۲

اما حبس دوم او قطعاً و یقیناً در ایام حکومت اخستان بن منوچهر اتفاق افتاده است، از

یکی از نامه های خاقانی چنین برمی آید که منوچهر پدر اخستان هنوز در قید حیات بوده

است که طی یک نامه تهدید آمیز خاقانی را به درگاه دعوت کرده است. او در نامه ای که

به شمس الدین علی بن ابی الیمین نوشته است، در آن از یک بیماری سخت یاد کرده

سپس از وصول نامه خاقان اکبر منوچهر سخن گفته که در این نامه خاقان متذکر شده

است که اکنون که از بیماری رهایی یافتی «پدر باز کن، به آشیان سعادت باز آئی. استقامت

نمائی. رجوع کن و الا به قهر قهقری بازآوریمت. در این وقت که روزگار به امتحان

حوادث بی نیکی می نمود حضور تو ما را از تنگ دیگ در خورتر است» به دنبال این

تهدید از درگذشت سه تن از عزیزان خود یاد کرده و گفته است که امروز از

تسلط دهنده ای گزیری نیست و آن تویی. شاعر این دعوت را به اجبار به سماع قبول

شنیده و عازم شروان شده است. در دنبال نامه افزوده است که: «طوعاً اوکرها یا صد

هزار عنایتان براتمم چون به مولد محنت زای رسیدم دیدم که... فلک زبردست همه را

زیر پای مالیده، دهر زهر لاهل در کام همه کرده آخر چنانکه بود به قدر ثبوت و ضعف

بنیت به حق عراء ذلاً و عزاً قیام نمود» به مناسبت تغییر اوضاع دربار و نفوذ از پس

رسیدگان و در دست گرفتن زمام امور خاقانی در حالتی میان خوف و رجا به سر می برده

که ناگاه منوچهر درگذشته و ماتم پیشین در جنب ماتم پسین ناچیز شده است. شاعر در

باب این ماتم می نویسد: «قیامت صغری به کبری بدل گشت گفتی که آسمان دولت چون

زمین از دوران باز ماند... از دل دیده ساکنان خاک و آب طوفان آبی و آتشی سر برزد... که

خاقان اعظم را در سمرقند وجود پای بغلزدی و در جیحون عدم غرق شد. منوچهر

منوچهر شد.»

از نفعای کلام خاقانی چنین پیداست که وی به تهتیت جلوس اخستان پرداخته و

همراه دیگران به دربار نشسته به همین جهت مورد غضب شروانشاه واقع شده و روانه

زندان گردیده است. او می گوید: «القصه چون در مایعت اخوان متابعت نشمودم و از

مساعدت با ایشان مبادعت کردم در موافق نامرادی و محبس ناجنس دور از مجلس

انس تا سه هلال درگذشتن دچار اغلال هلال شکل بماندم... و در تطاول مدت این غصه

کبری «درگذشت منوچهر» و محنت عظمی فرصت نجات و فرجه خلاص میسر نمی شد.»

در باب رهایی خاقانی از زندان از شفاعت کسی یا مقامی سخن نرفته است اما پس از

رهایی از زندان پای افراز فرار وام گرفته به سوی باب الیاب رفته است. محبوس شدن او

ضربه روحی سختی بر جان او زده است از این سپس همواره درهای زندان را به روی

خود باز دیده و انتظار زندانیان را واقعی تلخ انگاشته و خارخار زندان و بند در فکر و

ذهن او سودای فاسد انگیخته و وسوسه های شیطانی تلقین کرده است و مایه های

بدینش او را به همه کس و بیش از همه به شروانیان فراهم آورده است. او از هم‌شهریان خود بیم‌ناک بوده و به بازگشتن به شروان دل نمی‌داده که «در جیفه گاهی که کربکان نمرود فعلش همه گوشت همای می‌خوردن خاصبگان را اقامت چون شاید»^{۲۲}

در نامه‌ای که خاقانی به ناصرالدین ابواسحق ابراهیم باکوپی (که در حدود سال ۵۶۰ هجری قمری درگذشته است)^{۲۳} نوشته این دغدغه خاطر را پیش کشیده و به ذکر توطئه‌ای پرداخته است که دست وزیر در پشت آن بوده است و ظاهر آن توطئه چینی در مدّت اندکی به قدرت رسیده بوده‌اند اما در مدتی کمتر از یک سال تار و مار شده‌اند. در باب این توطئه گفته است: از پس رسیدگان که خمار خواجگی در سر داشته‌اند به فکر اعدام شخصیت تن و غارت کردن سیصد خانه بوده‌اند که خاقانی در سیاهه معدومان قرار داشته اما ناگاه مسلمان سیرتی پرده از راز بر داشته و همه فرماندهان به اطراف گریخته‌اند و خاقانی به سوی قربانی^{۲۴} رفته و نزد پادشاه برگشته است. او از این به بعد به درگاه احسان رفت و آمد محظوظانه داشته است و پس از به جا آوردن حج دوم در سال ۵۶۹ هجری قمری رحل اقامت در تبریز افکند و با دربار احسان از دور عشق باخته است،

حتی در یکی از نامه‌های خود به شروانشاه، با جرأت و جسارت بیشتری با او سخن گفته است، فرمان او را سیاست‌آمیز و مخالفت‌انگیز خوانده که در آغاز شامل عاطفت و در انجام حاوی سیاست بوده و در تعریض دل‌انگیز و بدیع گفته است که «صفت دریای آرامیده داشت که ظاهر دریا همه لطف و سلامت و باطنش همه قهر و عنف و خشنوت و سیاست، بلی عادت دریا چنین است صفا و لطافت را پرده سخط و سلطنت گرداند صد هزار سلسله و لطف درهم افگند تا نظاره را به منظر انیق و لجه معین کشد یا فروبرد و یکشد یا پیرون اندازد و فرمان معنی و توقیع معظم همین صیغت داشت.» و در ادامه نامه با فرائز گذاشته و گناهی برای خویشین نشناخته و گفته است: «بالت گناه بنده معلوم شدی تا بر قدم اعتذار بایستادمی» و سوگند خورده است که دولت خواهر و دوستان‌تر از او بر روی زمین بنده‌ای نیست. اما از طالع نیک برخوردار نیست و گفتار فایده نمی‌بخشد و صاحب غرضان هر روز صورت او را زشت تر نشان می‌دهند و افزوده است که به خدای تعالی نذر کرده است که «بعد الیوم درگاه ملوک را نشناسم» سپس شخص شروانشاه را مورد خطاب قرار داده و گفته است: «گمان بنده و یقین جهانیان نه چنان بود که در چنین وقتی کز شکسته دلی و نکیت رسیدگی، بر بنده همه دشمنان را بخشایش آید فکیف دوستان راه از جانب جلال حضرت عظمی خاطر خراب شده بنده را استعانت چنین فرماید!! که امروز بنده از تراکم مصایب و نوابی به صند نوازش و

بخشایش است... از درگاه معنی خدایگان... دریابند به عوض رحمت و حرمت جرمان نهند و به جای تاثیر و مواعید تهدید و وعید فرمایند بنده چه تواند گفتن و کردند سرانجام حجت را تمام کرده و گفته است که «به هیچ حال دل مجروح قراق زده سر وطن نمی‌دارد و این تنها نمی‌کند که به غایت درد زده و جراحت یافته است»^{۲۵} قصد دوری چستن از مولد محنت‌زای و در نتیجه دورماندن از درگاه شروانشاه و تبعات آن همراه با معافی‌ر بسیار در نامه‌هایی که به دیگران نیز نوشته است به وضوح تمام یاد شده است.^{۲۶}

سوانح زندگی خاقانی

رنج‌ها و مصیبت‌های روزگار دل و خاطر خاقانی را متشوش ساخته و در نهاد او تأثیرات شگرف نهاده است و درون خاقانی حساس و زود و رنج را آتش زده و کلام او را غم آلود کرده و رنگ بدینش زده است. اهم این سوانح عبارت است از:

۱- وفات عم: درگذشت کافی‌الدین عمرین عثمان (در حدود سال ۵۴۵ ه.ق) که در حق خاقانی سیم‌رغی کرده بود و هفت سال او را در سایه حمایت پرورانیده شاید نخستین ضربه سهم‌گین و تکان‌دهنده در زندگی شاعر بود که بیت زیر گواه راستین این مدعا است:

شکسته دل‌تر از آن ساغر بلوریم که در میانه خاراکسی ز دست رها
و همین شکسته دل‌تر از ساغر بلورین در ماتم هم می‌خواهد به جای اشک خون بریزد و می‌گوید:

خاقانیا به ماتم عم خون‌گری نه اشک کاین عم به جای تو پدری‌ها نموده بود
۲- مرگ فرزند: خاموشی چراغ دل خاقانی، رشیدالدین، بلند آفتابی که در بیست سالگی گروه‌شام شد پدر را در حسرت روی پسر گذاشت و مادر را سوخته دل ساخت، خاقانی در زبانی او سه قصیده استوار و یک ترکیب بند غرا و چندین قطعه ساخته است که از بهترین اشعار رباعی در ادب فارسی هستند و شاید در نوع خود بی‌همانند و نظیر.
۳- فوت همسر: به دنبال مرگ جاناگزار رشیدالدین، گم شدن جام جم و آیینة آرزوگر و یار و فایز و در و همگسار خاقانی کاسه صبر شاعر را لبریز ساخت و از این هر موی او ناله سوگ برآمد و در این ماتم گفت:

بر درد دل دوا چه بود تا من آن کنم گویند صبرکن نه همانا من آن کنم
گوین زبان صبر چه گوید در این حدیث گوید مکن خروش به عدا من آن کنم

نوشته‌اند...

خاقانی در هر بابی از انواع شعر که به صحنه سخنوری داخل شده، به درجهٔ اَکمل از عهدهٔ آن‌ها برآمده و در هر یک از ابواب توحید و تجرد، موعظ و نصایح و فخریه و بلندپروازی، تواضع و شکستهٔ نفسی، مدح و فلاح، غزل‌سرایی و نوحه‌خوانی و غیره آن‌ها قوهٔ فوق‌العاده به خرج داده است.^{۲۸} قاضلان و ادیبان معاصر نیز در آثار خود هر یک با دقتی خاص در باب خاقانی سخن گفته‌اند که همه در خور مطالعه و شایستهٔ ستایش و تحسین است.^{۲۹}

محتوای شعر خاقانی: شعر خاقانی قسم والا و برتر شعر سدهٔ ششم هجری است. شعر فارسی سیصد سال در رُزای اندیشه‌های نظام‌ان سحر از قرن‌های سوم تا قرن ششم سیر کرده است و مراحل مختلف خیال‌انگیزی را طی کرده و پخته شده است در طی این مسیر پربار و خم احیاناً مقداری از ارزش هنری محض آن کاسته شده است و تفنن و تنوع برخاسته از دانش‌های مختلف در مضامین شعری جایگزین آن گشته است به دیگر سخن معارف اسلامی و تواریخ و سیرت و قصص و تصوف و عرفان و حکمت و فلسفه و هیأت و نجوم و احکام نجوم بهانهٔ ادب فارسی را در اختیار خود گرفته‌اند و محصول آن به صورت شعر مصنوع و فنی روزگار خاقانی درآمده است.

خاقانی با نیروی طبع بلند و اندیشهٔ توانا و قریحهٔ سرشار خود فرمانروایی این بهانه را برای خود مسلم ساخته و روح‌القدس معانی بکر گشته است و شیوه‌ای نو و نه رسم باستان آورده است.

این مالک ملک سخن هر نوع معنی را لباس لفظ پوشانیده و با توانایی تام و تمام از هر تنگنایی با توفیق شایان ستایش بیرون آمده است به همین جهت منتقدان استادش خوانده‌اند و خود نیز از آن آگاه بوده است. مهارت این نگارگر پیرتوان برای ابداع تصویرهای گونه‌گون از یک موضوع، خلاقیت ذهنی او را یک سرگردن برتر از دیگران نشان داده است. تعبیراتی که او در یک قصیده از آواها ابداع کرده است گواه راستین این مدعا تواند بود. شاعر با چیره‌دستی خاص ترکیبات زیر را که هر یک نشان از آوا و آهنگی دارد با حفظ تناسب‌های آن‌ها در یک قصیده گردآورده است.

«ندای ارجعی» «بشارت لا تقطعوا»، «خطاب اهل بهشت»، «نوید ملک بقاء»، «ندای هاتف غیبی»، «صدای کوس الهی»، «خروش شهر جبریل و سراسر اسقیل»، «غزیر سبحة رضوان و زبور حورا»، «آوای حرکات فلک»، «طراوت نغمات زبور»، «صبر خاتمهٔ مصری»، «صهیل ابرش تازی»، «نوی بارید و ساز بزبط و مزمرا»، «طریق کاسه گر»، «راه

انده گسار من شد و انده به من گذاشت و امق چه کرد از انده عذرا من آن کنم؟» «فقدان پسر عم: درگذشت وحیدالدین عثمان بن عمر، پسر عم، ملجا، جان و صدر و استاد خاقانی خم سنگین دیگری بر غم‌های بکران شاعر افزود به گونه‌ای که شاعر پس از مرگ او بی‌جمال رویش طالب دیدار خطهٔ شروان نبود و عقیده داشت که جهان عطار از تشیخ خاطر وحید چونان بسوخت کز فلک آبی نماندش جان وحید را به فلک برد ذوالجلال تا هم فلک به جای عطار نشاندش سخنان دیگران دربارهٔ خاقانی

معاصرانش او را ابوالفضایل، خورشید فضل، افضل دین، مسیح وقت، کلیم زمانه خوانده‌اند^{۳۰} و تذکره‌نویسان بی‌مثل و نظیرش یاد کرده‌اند، جماعتی برآیند که شیوهٔ سخن بر خاقانی ختم شده است و پس از او کسی بدان منوال شعر نرسوده است^{۳۱}، او از همهٔ شاعران در اسلوب سخن ممتاز است و در آن شیوهٔ بداهت و بی‌انبار، در موعظ و حکم طریقهٔ سنایی سپرده است و در آن معنی گوی سبقت از افغان خود برده،^{۳۲} خاقانی در علم بی‌نظیر و در شعر استاد و در جاه مشارالیه بود^{۳۳} حکیم خاقانی... فاضلی گرانمایه و شاعری بلند پایه... اکتساب فضایل و کمالات کرده، قبول خاصه و عامه یافته... الحق در هیچ فن از فنون نظم از فحول استادان کم نیست. در فن سخنوری طرز خاصی اختراع کرده، صاحب معانی بلند و الفاظ دل‌پسند است و فقیر را به طور کلام او نهایت اعتقاد است^{۳۴} خاقانی... بی‌بدیل و عدیل است حکیمی است فاضل و فاضلی است کامل، شاعری است عاقل و سالکی است واصل^{۳۵} خاقانی یکی از مشاهیر ادبای عصر خود بوده و در اکثر علوم متداولهٔ آن زمان بالخصوص در هیأت و احکام نجوم و موسیقی بصیرت و اطلاع داشته و لذا از اصطلاحات آن علوم داخل اشعار وی شده است و در سیر و تواریخ و قصص و اخبار قدیمه نیز صاحب وقوف بوده و اشاره به بعضی حوادث و وقایع مشهوره کرده است و در نظم و نثر شیوهٔ مخصوصی داشته که همیشه طمطراق الفاظ و طنطنهٔ اوزان جالب توجهی را در اشعار خود مراعات می‌کرده، قوافی و ردیف‌های غریب و تشبیهات و تعریبات عجیب ابداع می‌نموده است و در تشبیب و تغزل و تهجد مقدمات قصاید هم بیشتر به روشنایی بامداد و طلوع آفتاب متوسل شده است. بالجملة مجموعهٔ اشعار او به منزلهٔ سفینه و جنگ نوادر و امثال و فرهنگ و قاموس تعبیرات و مصطلحاتی است که در قرن ششم معمول و متداول بوده، ولی غالب آن‌ها در جای ضبط نشده است، و لذا بعضی از ارباب تنع و تحقیق شرح‌ها و تفسیرها به فواض کلمات و لغات و حواشی و تعلیقات به بعضی از اشعار مشکلهٔ او

ارغنون و ستاه، «صغیر صلصل»، «لحن چکاوک و ساری»، «تغیر فاخته»، «نغمه هزار آوا»، «نوازش لب جانان به شعر خاقانی»، «گزارش دم قمری به پرده عقاب» مجموعه آصواتی است که برای شاعر خوشی پیغام سلامی را که از دیار عزیز برسد، نثارند. ابداع تعبیرات گونه‌گون از یک کلمه و یا یک نکته تنها به این قصیده اختصاص ندارد بلکه لایه‌لای صفحات دیوان او از این قسم انباشته است.

خاقانی قفیه و مفسر و مورخ و طبیب و حکیم و منجم و صوفی و عارف نیست. او دانشمند دینی نیست اما آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و قصص انبیا بر یک یک ابیات قصاید او سایه‌ای موقرانه انداخته‌اند و که گاه چنان در ابیات مستحیل شده‌اند که تشخیص آنها برای صاحب نظران معارف اسلامی نیز نیک سخت و دشوار است.

او طبیب نیست اما جوارش و مفرح او آمیخته به زر و یا قوت است که «مفرح از زر و یا قوت به برد سودا» خاقانی برای آوردن باورهای طبی در شعر خود همانند یک طبیب حاذق اهتمام ورزیده است او حکیم و یا فیلسوف نیست اما فرضیه‌های اساسی حکمت را در ابطال دور و تسلسل برای اثبات نظریه‌های خود حکیمانه به کار برده است و گفته: اول ز پیشگاه قدم عقل زاد و بس آری که از یکی یکی آید به ابتدا

او منجم نیست اما از اوج تا خفیف مصطلحات نجوم و احکام نجوم در استخدام مضامین شعری اوست او صوفی نیست اما از تصوف آگاهی‌های بایسته دارد تا آنجا که به قول نورالدین عبدالرحمن جامی از اشعار او بوی آن می‌آید که وی را از مشرب صافی صوفیان شربی تمام بوده است. «گاه چنان از سماع صوفیانه دم می‌زند که گویی سالکی صاحب دل و صاحب مقامات عالی در وادی تصوف و عرفان است.

او رند مصطفی‌ها نیست اما از خویشتن دریاکش کوه جگر ساخته و از ساقی بحر شراب خواسته است تا کوه غم از جا براقند.

او مسلمان مشرع و متعصب و عزلت‌گزین است و وحدت در شعر او همواره معنای عزلت و انزوا دارد و مراد از آن هرگز وحدت وجودی صوفیانه نیست و عزلت و انزوا طریقه و شیوه پسندیده سده ششم هجری است و برپایی زاویه‌ها در هر گوشه‌ای برای عبادت و ترسکاری شاهد صادق آن.

او معلومات خود را در خدمت سروده‌های خود گرفته و بر هر معنای مأنوس و نامأنوسی لباس لفظ پوشانیده و خود را یکی از چهره‌های برتر تاریخ ادب فارسی قرار داده است.

قصیده جسیه یا قصیده ترسائیه

قصیده نود و یک بیت خاقانی با مطلع:

فلک کجروت است از خط ترا مرا دارد مسلسل راهب آسا
در میان اهل ادب به قصیده جسیه و یا قصیده ترسائیه و در مواردی هم به قصیده‌گیری شهرت یافته است و یکی از قصاید مشکل خاقانی است که از دیرباز مورد توجه کسانی بوده است که گاه دیوان او را مطالعه کرده‌اند.

به جهت آن که مدحود قصیده عزالدوله عظیم الروم مسیحی بوده است شاعر کوشیده است تا اصطلاحات آیین مسیحیت را به شیوه‌های مختلف در قصیده یاد کند. بسیاری از این اصطلاحات مانند: عدم اتساب حضرت عیسی به پدر و نزول روح القدس بر مریم و نفع روح و غسل و روزه و مریم و زادن عیسی در پای نخل خشک کهسال و سرسبز شدن آن درخت و میوه‌دانش و طعن قوم یهود و سخن گفتن حضرت مسیح در گهواره و نیز معجزات او و قیل مرغ عیسی و احیای مردگان و بنی ساختن ناینبان و هم چنین روایات مربوط به عروج مسیح به آسمان چهارم، متأثر از قرآن کریم و تفسیر و احادیث نبوی است.

و تعدادی از این اصطلاحات مانند: انجیل و ناقوس و زنا و حواری و راهب و قنديل و دبر و تثلیث و فرقه‌های مشهور مسیحی، هرچند مصطلحات مسیحیان است اما با افهان مسلمانان بیگانه نیست.

اما برخی از این اصطلاحات مانند: مناصب شش گانه کلیسای مشرق زمین نظیر: بطریق و جانیلق و مطران و اسقف و قیس و شماس و بعضی ایام مشهور تاریخ مسیحیان و آداب و مراسم ویژه آنان مانند: پنجاهم، خمیس و دنج و لیلة القطر و عید هیکل و صوم‌العدار و مراسم راهبان در دریا، مخصوص مسیحیان است و مسلمانان از آنها بی‌خبرند.

ورود این همه اصطلاح در یک قصیده مشکلات بسیاری در قصیده پیش آورده است و به همین جهت پس از گذشت مدتی جماعتی از عالمان فاضل بر آن شده‌اند تا مشکلات آن را توضیح دهند و برای این قصیده شرح‌هایی مجزا و مستقل و یا همراه با فصاید دیگر بنویسند از جمله آن شرح است شرح شیخ جمال‌الدین علی آذری طوسی^(۱) (م ۸۶۶ ه.ق) که برخی از ابیات را شرح کرده و در کتاب حواهر الاسرار نقل کرده است.^(۲)

و شرح شمس‌الدین محمدبن جمال الدین احمد لاهیجانی که در سال ۱۲۱۸ ه.ق

نوشته شده است^{۲۲} و شرح ولادیمیر مینورسکی خاورشناس روسی الاصل به زبان انگلیسی که استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب این شرح را ترجمه کرده و ترجمه ایشان دوبار به چاپ رسیده است.^{۲۳}

یادآوری این نکته نیز ضروری می نماید که علاوه بر اصطلاحات آیین مسیحیت برخی اصطلاحات دیگر از قصص انبیاء عناصر تاریخ اساطیر ایرانی و اصطلاحات مربوط به حکمت و فلسفه و نجوم و احکام نجوم و حتی برخی خرافات در ابداع مضامین این قصیده نقش اساسی داشته اند که هر یک از آن ها در جای خود مورد بررسی واقع شده است.

ممدوح قصیده

ولادیمیر مینورسکی خاورشناس معروف طی دو مقاله نسبتاً مفصل که در شرح قصیده ترمسایه رقم زده است آندریکوس کومنه نوس (۵۱۴-۵۸۲ ه.ق = ۱۱۲۰-۱۱۸۵ م) را ممدوح بی تردید و بی خلاف این قصیده معرفی کرده است. آندریکوس شاهزاده ای است از سلسله کومن^{۲۴} و دو سال پایانی عمر خود را بر سریر امپراطوری تکیه زده وی از کودکی به فنون سربازی علاقه مند بود و جوانی شجاع و جنگاور بار آمد و بارها در مرزهای ارمنستان و مجارستان با فرماندهان ارمن و مجار به نبرد پرداخت و برای خود شهرتی کسب کرد. وقتی نیز با پسر عم خود که امپراطور بود از مخالفت در آمد، دست به توطئه زد اما گرفتار شد و به زندان افتاد، از زندان گریخت اما دستگیر شد ولی مورد عفو قرار گرفت. سرانجام پس از درگذشت امپراطور به عنوان نایب امپراطور و حمایت از فرزند امپراطور تاج بر سر نهاد. چون فرزند امپراطور را در بستر خویش خفه یافتند آندریکوس در سال ۱۱۸۳ م = ۵۸۰ ه.ق زمام امور را به دست گرفت اما چون سفاکی و کینه کشی را از حد گذرانید شورش در پایتخت به وقوع پیوست و در سال ۱۱۸۵ م = ۵۸۲ ه.ق گرفتار آمد و به دار آویخته شد.^{۲۵} یکی از محققان جمهوری آذربایجان به نام پروفیسور غفار کندلی برخلاف مینورسکی عقیده دارد که ممدوح این قصیده امیر سیاهلار عزالدوله مخلص المسیح با قرقماین زاکانی است برای رعایت فضل تقدم این دانشمند قسمت هایی از مقاله مفصل او را که تحت عنوان «وابستگی خاقانی یا کججه» نوشته است خلاصه وار نقل می کنیم او می گوید: از قرن نوزدهم میلادی بعضی از خاورشناسان برای تعیین ممدوح خاقانی در قصیده ترمسایه و در دو قصیده دیگر با ردیف های «ندارم» و «آورد» مطالبی مطرح کرده اند و همگی در

جستجوی یک شهزاده رومی یونانی بوده اند که در قرن ششم هجری به قفقاز آمده و در آن سامان مصدر کارهایی بوده است.

خاورشناس «ن. خانیف» برادر بزرگ آندریکوس را به عنوان ممدوح خاقانی در این قصاید برگزید. «آ. کونیک» شرق شناس دیگر به جهت مشکلائی که در کارخانیف پیدا کرد آندریکوس کومنه نوس را ممدوح قصاد دانست. آکادمیسن «دورن» به سال ۱۸۷۵ میلادی نوشته های کونیک را تأیید کرد. «یو. ن. مار» و «ک. ی. جاکین» هم در نوشته های خود به این فکر بوده اند اما بررسی های آن ها متکی به دلایل و مدارک درست تاریخی و علمی نبود. شادروان «و. یو. ف. مینورسکی» نوشته ها و گفته های اسلاف خود را جمع بندی کرد و در کتاب «خاقانی و آندریکوس کومنه نوس» در سال ۱۹۲۵ میلادی در لندن به چاپ رسانید. ویل. چه و سکی» پسرعم آندریکوس را به این مقام نامزد کرد و در لندن در سال ۱۹۵۷ به چاپ رسانید.

محققان ایرانی نیز اغلب نوشته های شرق شناسان را عیناً تکرار کرده اند. اما باید یادآور شد که مضمون اشعار این قصاید با ادعاهای این محققان مطابقت نمی کند چنان که خواهیم دید ممدوح خاقانی در قصاید مذکور آندریکوس کومنه نوس نیست بلکه یکی از امیران سلسله بقراتی گرجستان است که در دربار اخستان بن منوچهر مقام و مرتبتی داشته است و خاقانی در منشآت خود او را نام برده است و گفته: «در میانه بهتری بادشاهر بود میانه عقد گوهر بقراطیان و یگانه عهد دولت دادویان که انصاف او بقراط این علت بود و دادو این دهر بود. امیر اسفیهالار اجل عادل سانس عزالدوله مخلص المسیح باقر قرقماین زاکانی ایامه بنورالهدی من بنده را از حسن حمیت حمایت می کرد»^{۲۶}

خاقانی در نامهای دیگر از شخصیت باقر قرقماین زاکانی آگاهی های بایسته جدیدی به دست می دهد می گوید: «و امیر سیاهلار اجل کبیر معظم عزالدوله الزاهره و شمس الحسرة القاهره، ظهیر ملوک العالم، ملک امراء الامم، خاتم الحاققین، معین المشرقین، تهمتن ایران، پهلوان ابخاز و شروان مخلص المسیح ادام الله ایامه بنر ضمیر بنده اطلاع یافته است و شناخته که بنده عزلت و قراقت اختیار کرده است»^{۲۷}

اگر به سرلوحه قصیده ترمسایه و قصیده ای که دارای ردیف «ندارم» است دقت کنیم عنوان و القاب و هویت ممدوح شاعر در این دو قصیده با عنوان و القاب نامه ها مطابقت دارد و مخصوص همین شخص (با قرقماین زاکانی) است.^{۲۸}

محقق محترم پس از مقایسه برخی آیات دو قصیده با عبارات نامه ها می گوید: در

تواریخ و دیگر منابع البخاری مطالبی در باب آمدن اندر نیکوس گومنه‌نوس به دربار پادشاه گرجستان نقل شده است. اما تاریخ آمدن و برگشتن او دقیقاً معلوم نیست. محققان با توجه به حضور او در گرجستان آمدن او به شروان را در فاصله سال‌های ۱۱۷۰ و ۱۱۷۳ میلادی تصور کرده‌اند اما ما می‌دانیم که خاقانی در اوایل سلطنت اخستان بن منوچهر برای دومین بار به حبس افتاده است و این تاریخ با سال‌های یاد شده به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند. و سرانجام از بحث خود نتیجه گرفته است که آمدن اندر نیکوس گومنه‌نوس به ابخاز یک حقیقت تاریخی است اما مدرک قطعی در دست نیست که به آمدن او به شروان دلالت داشته باشد و به شرط بودن او در شروان نیز هویت ممدوح خاقانی با او مطابقت ندارد و نظریه این که شاعر او را بهلوان ایران، موزیان کنتور بهرامیان و بهلوان ملکیت داودیان خوانده و در ایام فرمانروایی او شروان را مانند مصر و بغداد دیده است و خویشین را شهر بند لطف او دانسته^{۲۰} ممدوح خاقانی در این اشعار باقر قزاقین را گامی است و ظاهراً حق با اوست.

پادداشت‌های پیش‌گفتار

۱. بدیع‌الزمان فروزانفر، سخن و سخنودان، خوارزمی، چاپ دوم ۱۳۵۰، ص ۶۱۵.
۲. صانع زرین عمل، پیر صنعت علی کز بد بیضا گذشت دست عمل ران او دیوان، ص ۳۶۳.
- شیخ مهندسی لقب پیر دروگر علی کآزر و اقلیدس‌اند عاجز برهان او دیوان، ص ۳۶۵.
- آرزو هنری خلیل‌گرددان تابیوت گری مسیح گفتار تحفةالعراقین، ص ۲۱۲.

اما گاه نگاه‌های آمیخته به بی‌مهری هم در باب پدر دارد.

گرچه ز مهری که نیست، نیست دلش آن من

هست به هر سان که هست هستی من آن او

دیوان، ص ۳۶۳.

و نیز ۴- دیوان صص ۸۷۲ و ۸۹۲ و تحفةالعراقین ص ۲۱۸.

- ۳- نسطوری و موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش بگریخته از عتاب نسطور آویخته در کتاب مسطور

دیوان، ص ۲۱۵.

۴- با توجه به بیت زیر وقتی که عم خاقانی زندگی را وداع گفت خاقانی بیست و پنج ساله بود.

به سال عمرم ازو بیست و پنج بخریدم شش دگر را شش روز کون بود بها

دیوان، ص ۳۰.

و در همین قصیده به فقدان عم و درگذشت او اشاره می‌کند و می‌گوید:

حیات بخشا در خامی سخن منگر که سوخته شدم از مرگ قدوةالحکما

ص ۳۰.

و نیز در تحفةالعراقین به همین مقوله اشارتی واضح تر دارد:

چون پای دلم به گنج درکوفت سالم در بیست و پنج درکوفت
چون دیدم کز اهل نطق بپشم از ششادی آن بسمرد بپشم
زین کلبه به کلبه بقارقت زآن عالم بسود بساز جوارقت

تحفةالعراقین، ص ۲۱۱

از سوی دیگر در تحفةالعراقین به حضور هفت ساله خود در نزد عم خویش اشارتی دارد.

حافظ پده از پی کمال از آتش و آب هفت سال

تحفةالعراقین، ص ۲۱۹

اگر در ضبط این بیت اشکالی نباشد خاقانی در هجده سالگی به محضر عم خود پیوسته است.

۵- این مقوله در تحفةالعراقین در ذیل عنوان «در ذکر الطاف عمر که در حق وی نموده» ص ۲۱۹ به گونه‌ای بسیار زیبا یاد شده است.

۶- خاقانی در مدح و در رثا از عم خود یاد کرده و به انحاء مختلف او را ستوده یا از درگذشت او اظهار تأسف کرده است. از آن جمله است:

حیات بخشا در خامی سخن منگر که سوخته شدم از مرگ قدوة الحکما
جهان به خیره کشی در کس کشید کمان که برکشیده حق بود و برکشنده ما

دیوان، ص ۳۰

ادریس قضا پیش و عیسی روان بخش داده لقبش در دو هنر واضع القباب

دیوان، ص ۵۸

فیلسوف اعظم و حزامم کز روی و هم جای او جز گند اعظم نخواستی یافتن

دیوان، ص ۳۶۱

رفت آن که فیلسوف جهان بود و بر جهان

درهای آسمان معالی گشوده بود

دیوان، ص ۸۷۲

دوش از بخار سینه بخوری بساختم بر خاک فیلسوف معظم بسوختم

دیوان، ص ۷۸۹

و در تحفةالعراقین گوید:

برهانی و هندسی مقالش افلاطون و ارسطو عیالش

تحفةالعراقین، ص ۲۱۷

۷- خاقانی پسر عم خود وحیدالدین عثمان بن عمر بن عثمان را مدایحی غرا گفته و در رثای او اشعاری جانگداز سروده است و همواره به دیده تکریم به او نگریسته است در یکی از نامه‌ها می‌نویسد: «صدر امام اجل مقتدی، وحیدالدین، قدوة الحکما، مرید الفضل، مرشد الفلاسفة الی سبیل الهدی عثمان بن الامام الاعظم عمر سیدی و ابن عمی و مفرح غمی ابدالله علی قدره...» خاقانی، منشآت، تصحیح محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۶ و همچنین در نامه دیگری وحیدالدین را با القاب زیر و صف می‌کند ارسطو الشانی، افلاطین، امام العلماء، بقراط الزمان، خیر مقتدی، سیدالمحققین، صدرا امام حکیم صادق، عالم کبیر مهدی، فرید الاسلام، علامةالعالم، قدوة فرق الفضلاء ابدأ موحد اربع اروع، وحید الدین حقاً، همان ص ۲۹۳.

و در دیوان نیز به مناسبت‌های مختلف از وحیدالدین یاد شده است مانند:

حجة الحق عالم مطلق وحیدالدین که هست

ملجاء جان من و صدر من و استاد من

دیوان، ص ۵۲۳

نام نیکش را نهم بنیادها کز نفع صور آسمان بشکافد و شکافد آن بنیاد من

ص ۵۲۷

۸- ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، از سنایی تا سعدی ترجمه غلام حسین صدری افشار، مروارید، ۱۳۵۱، ص ۸۵

۹- آرزوی خراسان از سروده‌های شاعر پیداست. از جمله در قصاید زیر:

به خراسان شوم انشاءالله این ره آسان شوم انشاءالله

دیوان، ص ۲۰۵

رهروم مقصد امکان به خراسان یابم تشنه‌ام مشرب احسان به خراسان یابم

دیوان، ص ۲۹۲

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیم به گلستان شدنم نگذارند

دیوان، ص ۱۵۳

۱۰- خاقانی، منشآت، محمد روشن، صص ۲۸۱-۲۸۶.

۱۱- افزون بر ابیات پراکنده‌ای که در دیوان آمده است دیوان صص ۲۲۰ و ۸۲۹ و ۸۹۱ و

۹۰۳ و ۹۲۰ خاقانی فصل مشبعی از تحفةالعراقین را به او اختصاص داده است

تحفةالعراقین صص ۱۷۹-۱۴۹.

۱۲- خلیفه گوید خاقانیا دبیری کن که پایگاه ترا بر فلک گذارم سر...

دیوان، ص ۸۸۶

۱۳- در باب وفات او ۴۰ بدیع الزمان فروزفر، سخن و سخنوران، ص ۶۴۱

۱۴- این ترکیبات از نوشته‌های خاقانی مأخوذ است.

۱۵- امیر دولتشاه بن علاءالدوله بنخیشاه، تذکره الشعراء، به همت محمد رمضان، کلاله خاور تهران، ۱۳۳۸، ص ۶۳

۱۶- زکریای قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مرادبن عبدالرحمن، تصحیح دکتر سید محمد شاهمرادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، صص ۴۵۹ و ۴۶۰

۱۷- امین احمد رازی، هفت اقلیم، جواد فاضل، ناشر علمی و ادبی، تهران، بدون تاریخ چاپ، ۳/۲۷۰

۱۸- لطف علی بیگ آذر بیگدلی، آتشکده آذر، فهرست و تعلیقات دکتر سیدجعفر شهیدی، نشر کتاب، ۱۳۳۷ تهران، ص ۳۶

۱۹- رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحاه، تصحیح دکتر مظاهر مصفا، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹، ج ۶۰۸/۲

۲۰- همران آه، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم ۱۳۵۶، ص ۱۱۵

۲۱- خاقانی، منشآت، صص ۱۲ و ۱۳. این شکوه در قصیده‌ای با مطلع زیر نیز به وضوح تمام دیده می‌شود.

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملک سخن را ندن مسلم شد مرا

.....

در جهان ملک سخن را ندن مسلم شد مرا

دیوان، ص ۱۷

۲۲- ادوارد براون، از سنایی تا سعدی، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ص ۹۰

۲۳- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده نوسامیه خاقانی، ترجمه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، سروش، تبریز ۱۳۴۸، ص ۲۷

۲۴- محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، کتابفروشی فردوسی تبریز، چاپ دوم، بدون تاریخ، ص ۱۳۲

۲۵- بدیع الزمان فروزفر، سخن و سخنوران، خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ص ۶۳۰

۲۶- دکتر ذبیح‌الله صفاء، تاریخ ادبیات در ایران، ابن سینا، تهران ۱۳۳۶، ج ۷۸۰/۲

۲۷- خاقانی، منشآت، صص ۱۱۰-۱۱۳

۲۸- طاهره درگذشت جمال‌الدین محمد اصفهانی وزیر اتابکان موصل و فوت ناصرالدین ابراهیم یاکوبین و مرگ وحیدالدین پسر عم خاقانی در ایامی نزدیک به هم اتفاق افتاده است.

درگذشت جمال‌الدین وزیر بنا به تصریح کتاب‌های تاریخی در سال ۵۵۹ ه.ق بوده

است از جمله ابن اثیر می‌گوید: در این سال (۵۵۹ ه.ق) جمال‌الدین اصفهانی وزیر پس

از تحمل یک سال زندان در محبس درگذشت (کامل‌التواریخ ابن اثیر، چاپ بیروت، ۱۹۶۵، ج ۳۰۶/۱۱)

وحیدالدین پسر عم خاقانی نیز با توجه به قطعه‌ای که در دیوان خاقانی آمده است

اندکی پس از جمال‌الدین درگذشته است.

جمال شاه سخا بود و بود تاج سرم وحید گنج هنر بود و بود عم پسر عم غم غریق غم و اندهان که در شب و روز غم جمال سرم و انده وحید خورم

دیوان، ص ۹۰۳ و ۹۰۴

درگذشت ناصرالدین یاکوبی نیز در همین ایام بوده است خاقانی در قصیده‌ای که در رثاء

او گفته است می‌گوید:

چو آوازه وفات ناصرالدین در عراق آمد

من و خاک عراق آشفته گشتیم از پیرشانی

در همین قصیده به فوت وحیدالدین نیز اشارتی دارد که

دلم مرگ پسر عم سوخت و در جانم زد آن آتش

که همیشه عرق شریان گشت و دودش روح حیوانی

.....

وحید ادریس عالم بسود و لقمان جهان اما

چو مرگ آمد چه سودش داشت ادریسی و لقمانی

۲۹- خاقانی خود درباره قریبای می‌گوید: «آری صقع شروان رقعۀ شطرنجیان دولت است و گوشۀ آن رقعۀ بقعۀ قریبای» خاقانی، منشآت، ص ۹

۳۰- همان صص، ۳۳۵-۳۳۰

۳۱- از آن جمله است نامه‌ای که به عسمة‌الدین خواهر منوچهر نوشته و در آن از نظر

- و کتاب‌ها و مقالات بسیار دیگر مانند مقدمه‌ای علی‌الرسولی بر دیوان و مقدمه دکتر یحیی قریب بر تحفة‌العراقین و سخن‌رانی‌های بزرگان به مناسبت‌های مختلف.
۴۰. عبدالرحمن جامی، نشجات‌الانس من حضرات القدس، تصحیح دکتر محمود عابدی، اطلاعات ۱۳۷۰، ص ۶۰۵.
۴۱. شیخ جمال‌الدین علی آذری طوسی از نویسندگان و شاعران قرن نهم هجری است که در سال ۷۸۴ ه. ق در اسفراین به دنیا آمد و در سال ۸۸۶ ه. ق در همان شهر درگذشت مقبره او زیارتگاه مردم بوده است از تألیفات او جواهر‌الاسرار و مفتاح‌الاسرار است (سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، قزوینی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱/ ۲۹۳).
۴۲. شرح آذری طوسی در ضمیمه اشعة‌اللمعات جامی (۳۸۲-۳۹۰) به چاپ رسیده است.
۴۳. در محلة فرهنگ ایران زمین (ج ۱۸، سال ۱۳۵۱ شمسی) به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی به چاپ رسیده است.
۴۴. بار اول در دفتر دوم از مجلد یکم فرهنگ ایران زمین در سال ۱۳۳۲ شمسی و بار دوم توسط کاترغوشی سروش در سال ۱۳۴۸ در تبریز به چاپ رسیده است.
۴۵. این سلسله از سال ۱۰۸۱ تا ۱۱۸۵ میلادی بر مسند امیراطوری روم شرقی تکیه زده‌اند و یکی از آنان آغازکننده جنگ‌های صلیبی بوده است (دکتر اسد رستم، الروم فی سیاستهم و حضارتهم و دینهم و ثقافتهم و صلاتهم بالعرب، ج ۲/ ۱۱۷).
۴۶. ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترسائییه، ص ۱۷.
۴۷. عبارات با اندکی اختلاف در منشآت خاقانی، ص ۱۵ نقل شده است.
۴۸. تصرفات الدکن در متن به عمل آمده که از نظر نحوی با مشکلی مواجه نشود و نیز ← منشآت خاقانی، ص ۸۳.
۴۹. سرلوحه قصیده ترسائییه در دیوان چاپ دکتر سیدضیاءالدین سجادی بدین قرار است «در شکایت از حبس و تخلص به مدح مخلص دین المسیح عظیم الروم عزالدوله قیصر و شقیع گرفتن او برای خلاص از زندان» و سرلوحه قصیده‌ای که ردیف «ندارم» را دارد در دیوان خاقانی چاپ علی‌الرسولی به قرار ذیل است: «ممدوح مخلص المسیح، عظیم الروم، عزالدوله قیصر و شقیع آوردن او.
- بازارن چوکید قاطع و بسر دفع کید یاران
- حز پهلوان ایران یاری‌گری ندارم

عظیم خود در کعبه پیش حجرالاسود یاد کرده است و افزوده که تا زیارت شام و سفر قدس برنیارد به جانب موطن مراجعه نکند (خاقانی، منشآت، ص ۱۲۴) و نیز نامه‌های دیگری که به بزرگان عصر نوشته از آنان خواسته است که عذر تقصیر خدمت از جوار جلال حضرت علیا جهانداری بخواهند. (خاقانی منشآت، صص ۱۳۱ و ۱۳۵ و ۱۳۶).

۳۲. مجیر ییلاق می‌گوید:

ایوالغضایل خورشید فضل افضل دین

که فخر اهل زمین است و نتاج اهل سما
مسیح وقت و تسلیم زمانه خاقانی

که عمر خضرش با داد و عصمت یحیی

دیوان مجیرالدین ییلاق، ص ۲۱

۳۳. محمد عوفی، ثاب‌الالیاب، ادوارد براون، محمد قزوینی، ۱۹۰۳، لیدن، ج ۲/ ۲۲۲.

۳۴. عبدالرحمن جامی، بهارستان، تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، اطلاعات تهران، ۱۳۷۱.

۳۵. دولتشاه سمرقندی، تذکرة‌الشعراء، ص ۶۳.

۳۶. لطف علی بیگ آذری بیگدلی، آشکده آذر، ص ۲۶.

۳۷. رضاقلی خان هدایت، ریاض‌العراقین، ص ۳۰۹.

۳۸. محمدعلی تربست، دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۰

۳۹. از جمله رجوع شود به:

الف: دکتر صادق رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، دانشگاه شیراز، چاپ دوم ۱۳۵۲، ص ۳۲۷.

ب: بدیع‌الزمان فروزانفر، سخن و سخنوان، ص ۶۱۴.

د: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، باکاروان حله، محمدعلی علمی، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۵۸.

ه: علی دشتی، خاقانی شاعری دیواشته امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵.

و: دکتر میرجلال‌الدین کزازی، و خساو صبح، گزارش جامه‌ای از افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی، نشر مرکز، ۱۳۶۸.

ح: عباس ماهیار، مقدمه گزیده اشعار خاقانی، تدوین و شرح و توضیح نگارنده نشر فطره، ۱۳۷۲.

شروان سواب وحشت و من نشسته وحشی آسا
 جز در گه تهمن آبشخوری ندارم
 ای سرزبان کشور بهرامیان به حبت
 بی آستان تو دل هر کشوری ندارم
 وی پهلوان ملکت داودیان به گوهر
 نسایم به کهرتبت که بدگوهری ندارم
 شروان به همت تو چو بغداد و مصر بینم
 زان نیل و دجله پیش گفت فرغی ندارم
 من شهر بند لطف توام نی اسیر شروان
 کاین جا برون ز لطف تو خشک و تری ندارم

متن قصیده

فلک کز روتر است از خط ترسا
 مرا دارد ملیل راهب آسا
 نه روح الله درین دیر است چون شد
 چنین دجال فعل این دیر مینا
 ۳ تم چون رشته مریم دو تا است
 دلم چون سوزن عیسی است یکتا
 من اینجا پای بت رشته مانده
 چو عیسی پای بت سوزن آنجا
 چرا سوزن چنین دجال چشم است
 که اندر جیب عیسی یافت ماوا
 ۶ لباس راهبان پوشیده روزم
 چو راهب زان برآرم هر شب آوا
 به صور صبح گاهی بر شکافم
 صلیب روزن این بام خضر
 شدت از آه دریا جوشش من
 ۹ به من نامشقق اند آباء علوی
 مرا از اختر دانش چه حاصل
 چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی
 ۱۲ گر آن کیخسرو ایوان نور است
 چرا عیسی طیب مرغ خود نیست
 نتیجه دختر طبعم چو عیسی است
 ۱۵ سخن بر بکر طبع من گواه است
 چو من ناورد پانصد سال هجرت
 برآرم زین دل چون خان زنبور
 ۱۸ زبسان روغنیم ز آتش آه
 چو قندیل برآویزند و سوزند
 چو مریم سرفکنده ریزم از طعن
 ۲۱ چنان استادهام پیش و پس طعن
 مرا ز انصاف باران نیست یاری
 سزا دارد ملیل راهب آسا
 چنین دجال فعل این دیر مینا
 دلم چون سوزن عیسی است یکتا
 چو عیسی پای بت سوزن آنجا
 که اندر جیب عیسی یافت ماوا
 چو راهب زان برآرم هر شب آوا
 صلیب روزن این بام خضر
 تسم گاه عیسی قنر دریا
 چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
 که من تاریکم او رخشنده اجزا
 که همسایه است با خورشید عذرا
 چرا بیژن شد این در چاه بلند
 که اکسم را تواند کرد بینا
 که بر پاکی مادر هست گویا
 چو بر اعجاز مریم نخل خرما
 دروغی نیست ها برهان من ها
 چو زنبوران خون آلوده غوغا
 بسوزد چون دل قندیل ترسا
 سه زنجیرم نهاده استند اعدا
 سرشکی چون دم عیسی مصفا
 که استادت الفهای اطمنا
 نطقم کردم زان نیست یارا

۲۴ علی الله از بند دوران علی الله
نه از عباسیان خواهم موعوت
چو داد من نخواهد داد این دور
چو یوسف نیست کز قحطم رها شد

۲۷ مرا اسلامیان چون دادند همد
پس از تحصیل دین از هفت مردان
پس از الحمد و الزحمن و الکهف
پس از میقات و حرم و طوف کعبه

۳۰ پس از چندین چله در عهد سی سال
مرا مشت یهودی فعل خصمند
چه فرمایی که از ظلم یهودی
چه گویی آستان کفر جویم

۳۳ در ایسنازیان آنک گشاده
بگردانم ز بیت الله قبله
مرا از بعد پنجه ساله اسلام
روم ناقوس بوسم زین تحکم

۳۶ کنم تفسیر سریانی ز انجیل
من و ناچرمکی و دیر مخران
مرا بپینند در سوراخ غاری
به جای صدفه خارا چو بطریق

۳۹ چو آن عود الصلیب اندر بر طفل
وگر حرمت ندارند به اینخار
دبیرستان نهم در میکل روم
بدل سازم به زنار و به برنس

۴۵ کتم در پیش تور سیفوس اعظم
به یک لفظ آن سه خوان را از چه شک
مرا اسقف محقق تر شناسند

تسیرا از خدا دوران تسیرا
نه بر سلجوقیان دارم تسیرا
مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا
مرا چه ابن یامین چه یهودا

شوم سرگردم از اسلام حاشا؟
پس از تأویل وحی از هفت قرا
پس از یاسین و طاسین و میم و طاهرا
جسار و سمی و لیسک و مصلا

شوم پتجاهه گیرم آشکارا؟
چو عیسی ترسم از طعن مفاجا
گریزم در در دیر سکو با؟
نجویم در ره دین صدر والا؟

حسرم رومیان آنک مهتبا
به بیت المقدس و محراب اقصا؟
نژید چون صلیبی بند بر پا
شوم زنار بدم زین تعدا

بخوانم از خط عبری معنا
در بقراطیانم جفا و ملجا
شده مولوزن و پوشیده چو خا
پلاسی پوشم اندر سنگ خارا

صلیب آویزم اندر حلق عمدا
کنم ز آنجا به راه روم سیدا
کنم آیین مطران را مطرا
ردا و طیلان چون پور سقا

ز روح القدس و این واپ مجارا
به صحرای یقین آرم همانا
ز یسعی و ز نسطور و ز ملکا

۵۱ گشایم راز لاهوت از تفرده
کشیشان را کشش پینی و کوش
مرا خوانند بظلمیوس ثانی
نفرتم نسخه ثالث لاله

۵۲ به تطنظین برند از نوک کلکم
به دست آرم عصای دست موسی
ز سرگین خسر عیسی بیدم
ز انصار خسر انسر فرستم

۵۷ سم آن خر به اشک چشم و چهره
به اقنوم و به فرقت را به برهان
چه بود آن نفخ روح و غل و روزه
هنوز آن مهر بر درج رحم داشت

چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد
چگونه ساخت از گل مرغ عیسی
چه معنی گفت عیسی بر سر دار
وگر قیصر سگالد راز زردشت

۶۰ بگویم کان چه زند است و چه آتش
چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی
به قسطاسی بسنجم راز موبد
چرا پیچد مگس دستار فوطه

۶۹ به نام قیصران سازم تصانیف
بس ای خاقانی از سودای فاسد
رفیق دود چه اندیشه به عیسی
مگو این کفر و ایمان تازه گردان

۷۲ نسل و اشهد بان الله واحد
چه باید رفت تا روم از سر دَل
بمین عیسی و فخر الحواری

نمایم ساز ناسوت از هیولا
به تعلیم چو من قیس دانا
مرا دانند قیلا قوس والا
سوی بغداد در سوق الثلثا

حنوط و غایبه موتی و احیا
بنازم ز آن عصا شکل چلیا
رعاف جفا ثلیق ناثوانا
به خاقان سمرقند و بخارا

بگیرم در زر و یاقوت حمرا
بگویم مختصر شرح موقا
که مریم عور بود و روح تنها
که جان افروز گوهر گشت پیدا

چه بود آن صوم مریم گاه اصفا
چگونه کرد شخص عازر احیا
که آهنگ پدر دارم به بالا
کنم زنده رسوم زنده واستا

کزو پازند و زنده آمد مسما
خلیل الله درو افتاد دروا
که جو سنگش بود قسطای لوقا
چرا پوشد ملخ و انیس دیبا

به از ارتگ چین و تنگوشا
که شیطان می کند تلقین سودا
ویر بند چه اندازد به دارا
بگو استغفر الله زین تسمنا

تعالی عن مقولاتی تعالی
عظیم التروم عزالدوله اینجا
امین مریم و کهنه التسمارا

- ۷۸ مسیحا خصلنا قیصر نژادا
به روح القدس و نفع روح و مریم
به مهد راستین و حامل پیکر
به بیت المقدس و اقصی و صخره
۸۱ به تافوس و به زتار و به قنبدیل
به خمین و به دنج و لیلة القطر
به پاکسی مریم از تزویج یوسف
به بیخ و شاخ و برگ آن درختی
۸۲ به ماه تیرکانه بود نسیان
به بانگ و زاری مولوزن از دیر
به تثلیث بروج و ماه و انجم
۸۷ که بهر دیدن بیت المقدس
ز خط استوا و خط محور
۹۰ ز تثلیثی کجا سعد فلک راست
سز دگر راهب اندر دیر هر قل
- ترا سوگند خواهم داد حقاً
به انجیل و حواری و مسیحا
به دست و آستین باد مجرا
به تقدسات انصار و شلیخا
به یوحنا و شمس و بحیرا
به عید هیکل و صوم العذرا
به دوری عیسی از پیوند عیسا
که آمد میوه اش از روح مملو
به نخل پیر کانه گشت برنا
به بند آهن اسقف بر اعضا
به تریب و به تدبیر ثلاثا
سرا فرمان بخواه از شاه دنیا
فلک را تا صلیب آید هویدا
به تریب صلیب باد پروا
کند تسبیح ازین اشیاء غرا

متن و شرح قصیده

۱- فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد ملل راهب آسا

فلک: آسمان، جرج، سیهر. از نظر قدما جسمی است کروی و دارای حرکت دورانی ذاتی. به نظر متقدمان مرکز افلاک مرکز عالم است که بر مرکز زمین الطیاق پیدا می کند.^۱
کُور: (صفت فاعلی مرکب مرخم) کج روند، رونده، به راه کج، کز روتر: کج رونده تر.
خط ترسا: خط قوم ترسا که نهایت پربخ باشد «غیاث اللغات»^۲ مراد از خط ترسا خط مسیحیان است، خطی است که کتاب مقدس نصاری بدان نوشته شده است. بنا به تحقیقاتی که انجام گرفته است انجیل های چهارگانه ای که مورد قبول مسیحیان است ظاهراً در فاصله سال های (۱۶۰ تا ۱۲۰ میلادی) نوشته شده است و در اصل به زبان عبری بوده که از شعبه های زبان سامی است. اما اصل آن ها در دست نیست و فقط ترجمه یونانی آن ها باقی مانده است.^۳ از طرف دیگر در قرن های سوم و چهارم میلادی آناری که در دفاع از مسیحیت نوشته شده است به زبان لاتینی است و بخشی از ادبیات آباء کلیسا نیز به این دوره مربوط است و همچنین انجیل در این دوره به زبان لاتینی ترجمه شده است، بنابراین قدیم ترین انجیل ها به خط یونانی و لاتینی نوشته شده است و این خطوط از چپ به راست نوشته می شوند، از نظر مسلمانان که با خط عربی مطلب می نویسند خط یونانی یا لاتینی خطی کج رو است بویژه هنگامی که با حروف کوچک و به شیوه پیوسته به هم نوشته شود همان گونه که شکل نوشتاری دست نوشته ها نشان می دهد. خاقانی کج روی خط ترسا را در ابیات دیگر نیز آورده است از آن جمله:

مسیح وار پی راستی گرفت آن دل که باشکونه روی بود چون خط ترسا

به زنجیر کشیده و در بند نگه می‌دارد. همان گونه که در مقدمه گفته‌ایم از اوضاع روزگار که او را سخت در فشار قرار داده بود شکوه می‌کند. درباره زنجیر تن راهبان در پیشی دیگر از همین قصیده توضیح داده خواهد شد.

کز رشک سحرهاش به حیرت رود به عجز

رای مسیح چون خط ترسا ز کثر روی

دیوان، ص ۹۳۵

مراد شاعر از کج روی فلک آن است که فلک مطابق میل او نمی‌گردد و او را از رسیدن به آرزوهایش باز می‌دارد و احیاناً اشاره‌ای نیز به کج بودن حرکت فلک حول محور خود دارد. مسلسل: به زنجیر بسته شده «غیبات اللغات» مقفد، در زنجیره بندی. خاقانی در ابیات دیگری نیز این واژه را به معنی بندی و مقفد و در زنجیر به کار برده است:

آب و سنگم داد بر یاد آتش سواد می

از پری رویی مسلسل شد دل شیدی من

دیوان، ص ۶۵۰

من شیفته چو بحر و مسلسل چو ابر از آنک

هم عید و هم هلال بدیدم بر اخترش

دیوان، ص ۲۲۳

برخی شارحان این قصیده «مسلسل» را پی در پی معنی کرده‌اند^{۲۲۳} و معموری غنایی می‌گوید: «و از کلمه مسلسل معنی دوام نیز قصد می‌توان کرد یعنی مرا همیشه راهب مثال درند می‌دارد» بر این گفته می‌افزایم که خاقانی از استادان مسلم در به کار بردن آرایه‌های بدیعی است و یکی از خصایص شعر او ایهام و اشاره است و به نظر می‌رسد که پی در پی به مناسبت حلقه‌های زنجیر که پشت سرهم واقع می‌شوند به نظر شارح قصیده رسیده و دوام لازم پی در پی است که معموری یاد کرده است. راهب آسا: «صفت مرکب؛ راهب + آسا». راهب: ترسا، زاهد مسیحی که به ریاضت روی می‌آورد و از لذت‌ها پرهیز می‌کند. آسا: پسوندی که به اسم ملحق می‌شود و صفتی دال بر شباهت و ماندگی می‌سازد. «راهب آسا» همانند پارسای مسیحی، مانند زاهد مسیحی.

خاقانی در پیشی دیگر می‌گوید:

بی چلیبای خم مویت و زنگار خطت راهب آسا همه تن سلسله وریا پدر

دیوان، ص ۵۲۶

مبهر بیراهه روتر از خط ترسا است و بر وفق مراد من نمی‌گردد و مرا مانند راهبان

۲- نهر روح الله در این دیر است چون شد چنین دجال فعل این دیر مینا روح الله لقب حضرت مسیح است و استفاده از آیات قرآنی است در قرآن کریم در سه مورد صریحاً به آن اشاره شده است؛ از جمله می‌فرماید: «آلما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه» عیسی پسر مریم رسول خدا است و [موجود آورده] سخن وی که آن سخن به مریم افکند و جانی است از او [به عطا بخشیده مادر وی را] «نساء» ۱۷۱/۴ و نیز «انبیاء» ۹۱/۲۱ و «تحریم» ۱۲/۶۶

دین خانه‌ای که راهبان در آن عبادت کنند و غالباً دور از شهرهای بزرگ و در بیابان‌ها و یا فله‌های کوه‌ها برپا می‌گردد و هرگاه در شهرها بنا گردد آن را کلیسه «کلیسا» یا بیعه گویند و بعضی میان این دو فرق گذاشته‌اند که کلیسه از آن یهود است و بیعه متعلق به نصاری است «لغت‌نامه» پرستشگاه کفار و فارس‌بان به معنی گشود استعمال کنند. «غیبات اللغات» ظاهراً شاعر به معنایی که نویسنده غیبات اللغات بر آن تکیه کرده است توجه بیشتری دارد و در عین حال تناسب و ارتباط واژه با آیین‌های مسیحی را نصب العین داشته است. دیر در اینجا به مناسبت شکل گنبدی آن مجازاً به معنی آسمان است. [چون: چرا؟ برای چه؟ «لغت‌نامه»] دجال فعل: دجال کردار آن که همچون دجال عمل کند، فریب‌کار. حافظ می‌فرماید:

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

دیوان حافظ، ۱۶۳

دجال: فریبده و تبلیغ‌کننده و دروغگوی و لقب مسیح کذاب که در آخر الزمان ظاهر شود و دعوی الهیت کند. «متهی الارب» دجال در روایات اسلامی، شخصی است که پیش از ظهور حضرت مهدی «عج» یا در اوایل عهد او ظهور می‌کند و در دوره‌ای چهل روزه یا چهل ساله دنیا را پر از کفر و ظلم و جور می‌کند تا مهدی «عج» او را دفع کند و دنیا را دوباره از عدل و داد پر کند. ظهور او مانند ظهور سفیانی و دابة الارض یکی از علامت

فرموده‌تر ز سوزن عیسی تن من است

بشاریک‌تر ز رشتهٔ مریم لیسان اوست

دیوان، ۵۶۲

بسوزد دلان سوزن عیسی نسپارم

بسر پرده‌دران رشتهٔ مریم نفروشم

دیوان، ۷۹۱

دو تا: کور، خمیده، خم آورده، خاقانی در جای دیگر می‌گوید:

فلک به دایگی دین او بر این مرکز

زنی است بر سر گهواره‌ای بمانده دوتا

دیوان، ص ۹

پیش پیکان دو شاخش از برای سجده را

شیر چون شاخ گوزنان پشت را کردی دوتا

دیوان، ص ۲۰

سوزن عیسی: سوزنی که به آن حضرت متعلق بود. گویند که چون عیسی علیه‌السلام را به آسمان می‌بردند در دامن او سوزنی بود به حکم الهی به همین سبب بر فلک چهارم نگه‌داشتند و بالاتر نبردند چراکه سوزن یکی از اسباب دنیا است «غیاث‌اللغات» سنایی این داستان را چنین یاد کرده است:

روح را چون ببرد روح امین	چرخ چارم فروزد ازو تیزین
داد منور جبرئیل را فرمان	خالق و کردگار هر دو جهان
که بجوید مرو را همه جای	تا چه دارد ز نعمت دنیای
چون بجستند سوزنی دیدند	بسر زو دلق او یسپرسیدند
کز پی چیست با تو این سوزن	گفت کز بهر ستر عورت من
جمله گفتند خالق مایی	بسر همه حال‌ها تو دانایی
بسرزه دلق سسوزنی است ورا	نیست زین بیش چیزی از دنیا
نبدی آمد بدو زو زو رفوف	که کنیدی در آن مکان موقوف
بوی دلی همی دمد زین تن	چرخ چارم ورا بنود ممکن

آخر الزمان شمرده شده است. در باب نام اصلی، محل اقامت و محل ظهور وی اقوال مختلف دیده می‌شود. گویند مردی است یک چشم از مادری یهودی به دنیا آمده است و در جزیره‌ای به صخره‌ای بسته شده، در آخر الزمان به هنگام عروسی یک تحطی شدید در حالی که بر درازگوشی «خردجال» سوار است و همراه خویش آب و نان فراوان دارد از خراسان یا کوفه یا محلهٔ یهودیهٔ اصفهان ظهور می‌کند و ادعای خدایی می‌کند و به سبب عجایب و خوارق بسیار که با او هست، بسیاری به او می‌گروند، سرانجام به دست عیسی مسیح یا پس از ظهور مهدی «عج» به دست وی کشته می‌شود. دجال کمابیش مطابق مسیح کاذب است و با ضد مسیح در روایات یهود و نصاری «دایرة‌المعارف فارسی» ۱۱ مینا: لعاب خاص و لاجوردی روشن است که برای بزاق ماندن طرف‌ها بر روی آن‌ها می‌کشند. و مراد از دیر مینا آسمان است به اعتبار گنبدی شکل بودن آسمان و لاجوردی بودن مینا و مناسبت حضرت عیسی با دیر مینا در آن است که مطابق اعتقادات مسلمانان حضرت عیسی به آسمان عروج کرده است و در آیات بعدی در این باب سخن گفته می‌شود.

• مگر حضرت مسیح (که مطابق روایات قاتل مسیح کذاب است همان دجال) در این گردون به سر نمی‌برد که روزگار چنین دجال کردار و فریب‌کار شده است؟

۳- تنم چون رشتهٔ مریم دوتا است دلم چون سوزن عیسی است یکتا رشته: رسیده شده، آنچه آن را رشته باشند. «لغت‌نامه» (رشتهٔ مریم) مروی است که رشتهٔ حضرت مریم چنان باریک بودی که بدون دوتا کردن یافته نمی‌شد. «غیاث‌اللغات». ظاهراً حضرت مریم مهارتی در روشن تارهای ظریف داشته است که برای به کار بردن آن‌ها لازم بوده است که آن‌ها را دولا کنند این نکته در جاهای دیگر دیوان خاقانی نیز مطرح است مانند:

سوزن عیسی میانش رشتهٔ مریم لبش

رومان زین رشک زنگار از میان افشاده‌اند

دیوان، ۱۰۷

گرسنه این سوزنن بدی همراه برسدیدی بنه زیر عرش الہ
حديقة الحقیقه، ۳۹۱
پکتا، راست، مستقیم، غیرخمیده، «لغت نامه». مناسبت لفظی میان پکتا و دو تا قطعاً
مورد توجه شاعر بوده است. در ابیات دیگر خاقانی نیز چنین تصویری دیده می شود.
مانند:

ز آه ایشان که الف چون سوزن عیسی شده

گاه می چون حلقه زنجیر مطران آمده

دیوان، ص ۳۶۹

● خاقانی در این بیت تصویری از تن و دل خود و یا به دیگر سخن از ظاهر و باطن
خود ارائه کرده است و گفته: چنان پایمال حوادث گشته ام که تنم مانند رشته مریم کوثر و
خمیده گشته و ظاهر در نهایت ضعف و نزاری است اما درون و باطنم در مقابل حوادث
قد خم نکرده است و دلم مانند سوزن عیسی راست قامت و استوار است.
(در تشبیه دل به سوزن احیاناً مقاومت و آهنین بودن آن نیز مورد توجه شاعر بوده
است).

۴- من اینجا پای بست رشته سائده چو عیسی پای بست سوزن آنجا
پای بست: پای بسته، گرفتار، مقید «لغت نامه» خاقانی این ترکیب را فراوان به کار برده
است، از جمله:

عذر من دانید کآخر پای بست مادم

دیوان، ص ۲

و
زکی تا به کی پای بست وجودم

ندارم سر و قفها می گریزم

دیوان، ص ۲۹۰

و
چون گشایند اهل همت دست جود

کبوتران را پای بست خود کنند

دیوان، ص ۸۸۲

رشته: ریمان، حبل، رمن «لغت نامه».

● با استفاده از تناسبی که میان رشته و سوزن وجود دارد می گویند: سوزن و رشته هر
دو مایه گرفتاری اند، حضرت مسیح را سوزن در چرخ چهارم متوقف گردانیده است و
مرا نیز رشته و بندی در روی زمین گرفتار زندان ساخته؛ من گرفتار رشته ام و او گرفتار
سوزن.

۵- چرا سوزن چنین دجال چشم است که اندر جیب عیسی یافت مأوا
دجال چشم: آن که یک دیده او کور است، یک چشم «لغت نامه». همه روایات مربوط
به دجال از یک چشم بودن او حکایت می کنند^{۱۱}. «دجال چشم» در اینجا کنایه از نامبارک
و فرب کار و راهتیمی به بدی است. خاقانی در قصیده دیگری از همین نکته مضمون
دیگری ساخته است:

نه عیسی راست از یاران کمیته سوزنی در بر

نه سوزن شبه دجال است یک چشم و صفاهانی

جیب: گریبان. ۱۱ عیسی: از پیغامبران اولوالعزم ملقب به روح الله و مسیح و معروف به
عیسی بن مریم، با اندک مسامحه ای تاریخ تولد او سر آغاز تاریخ میلادی است «بیت
۷۲. مأوی یافتن: جای گرفتن، منزل کردن.

● چرا سوزن چنین نامبارک اثر است که در گریبان حضرت عیسی جا گرفت و او را از
صعود به مدارج و منازل والا باز داشت.

۶- لباس راهبان پوشیده روزم چو راهب ز آن برآرم هر شب آوا

لباس راهبان: کنایه از لباس سیاه است چه لباس راهبان بیشتر سیاه می باشد. «برهان
قاطع» راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادب، آنجا که از لباس ها بحث می کند
می گوید: قبل لاهب لم تلبسون السواد؟ قال: لانه اشیه بلباس المصیبه^{۱۲} راهبی را گفتند
که چرا لباس سیاه می پوشید؟ گفت: چون شبیه ترین لباس به لباس مصیبت است. (لباس
راهبان پوشیدن روز کسی) کنایه از تیره روزی و سیاه بختی و شوربختی است. «شاعر با
یک استعاره روز و روزگار تیره و تاریک خود را به راهبی سپه پیش تشبیه کرده است. ۱۱ آوا:
بانگ، آواز، صوت «معین». (آوا برآوردن) بانگ و فریاد برآوردن، ناله کردن. این معنی در
بیت زیر نیز آمده است:

هر صبح سز به گلشن سودا برآورم و ز صور آه بر فلک آوا بر آورم
دیوان، ص ۲۲۳

لایهیانی در شرح این بیت می‌گویند: «هر شب در معبد خود به ذکر معبود اشتغال دارد و آواز او در حین تسبیح و تهلیل به سمع جمع می‌رسد». و عبدالوهاب حسینی در این باب می‌گوید: «و راهبان را شبها کار، فریاد و فغان می‌باشد.»^{۱۱}

«روژم سیاه و تیره و توأم با شوربختی است و به همین مناسبت هر شب مانند راهبان ناله و فریاد برمی‌آورد.

۷- به صور صبح‌گاهی بر شکاف صلیب روژن این بام خضرا
صور: شاخ که در آن دمند. «منتهی الارب» بوق. (صور صبح‌گاهی) کنایه از آه و ناله و فریاد و فغان صبح‌گاه و نیز آییناً دعای هنگام طلوع فجر. خاقانی این ترکیب را به صورت «صور نیم‌شب» نیز آورده است.

به صور نیم شبی در شکن رواق فلک به ناوک سحری بر شکن مضاف قضا

دیوان، ص ۸

در روایات اسلامی ثلث آخر شب تا طلوع فجر موقع استجاب دعا است و در این مواقع نیز دعا به هدف استجاب می‌رسد.^{۱۲}

صلیب: خط چهارگوشه فرضی است که از تقاطع خط محور و معدل النهار در فلک حاصل می‌شود. و خط محور خطی است موهوم که یک سر آن به قطب شمالی و یک سر آن به قطب جنوبی پیوسته است و معدل النهار دایره‌ای است که تنصیف فلک می‌نماید، اگر دایره معدل النهار قاطع عالم شده زمین را هم قطع نماید، زمین از جایی که قطع می‌شود همان جا خط استوا است «غیاث اللغات» به دیگر سخن اگر خط استوا را که خود یک دایره فرضی است در ذهن خود امتداد دهیم تا افلاک را قطع کند و بر عالم محیط شود. آن دایره بزرگی که به دست می‌آید معدل النهار خواهد بود و از تقاطع این دایره با محور عالم صلیب به وجود می‌آید. اما خاقانی در ابیات دیگر صلیب را از تقاطع خط استوا و خط محور به شریطه همین قصیده می‌گوید:

ز خط استوا و خط محور فلک را تا صلیب آیند هویدا

دیوان، ص ۲۸

و در شریطه قصیده دیگری می‌گویند:
نابه صفت فلک بود صورت در عسوی محور و خط استوا شکل صلیب قیصری
دیوان، ص ۲۳۱

مؤلف کثافت اصطلاحات الفنون نیز بر همین عقیده است و می‌گوید: «شکلی که از تقاطع خط محور و خط استوا در فلک پدید آید...» «به نقل از لغت نامه» ظاهراً انطباق معدل النهار بر خط استوا موجب چنین تعبیری شده است.

بام خضرا: کنایه از فلک است که رنگ سبز دارد، آسمان «لغت نامه» بام خضرا اضافه تشبیه از نوع افزودن مشابه به بر مشابه است و آن را تشبیه مؤکد نیز می‌گویند. «به اعتبار حذف ادات تشبیه» با این توضیح که مشابه صفتی است که موصوف آن حذف شده است و در اصل مثلاً بام گنبد خضرا بوده است. (صلیب روژن این بام خضرا) عبدالوهاب: حسینی در این باب می‌گوید: «و ایراد لفظ روژن به جهت آن است که در روژن‌ها نیز بدین شکل چوب‌ها می‌گذارند که مانع آمد و شد بعضی حیوانات شود»^{۱۳}

«با ناله و فغان سحرگاهی صلیب روژنه این آسمان و گنبد فلک را می‌شکافم

۸- شدست از آه دریا جوشش من تیمم گاه عیسی قعر دریا
دریا جوشش: دریا جوشش با توجه به مصراع دوم ترکیبی است که معنای وصفی دارد و ظاهراً جوشش که اسم مصدر است به معنی صفت فاعلی جوشان (= جوشانده) به کار رفته است و دریا جوشان صفت «آه» شده است (آه دریا جوشش) آه گرم، دم آتشین که دریا را می‌جوشاند و تبخیر می‌کند. این معنی در دو بیت آتی نیز به وضوح دیده می‌شود.

ز آتش آه بسن دریا را چون تیمم گاه عطشان چکتم؟

دریا، ص ۲۵۱

و

دجله زلف آه خورد کرده تیمم‌گاه خور

بغداد را در راه خور از دیده طوفان دیده‌ام

دریا، ص ۲۵۲

تیمم: در لغت به معنی قصد کردن و اراده نمودن و در اصطلاح فقها به خاک وضو

گردان است و آن عبارت است از مسح کردن روی و دست به خاک و به وجه شرعی و به جای وضو یا غسل و بر ابرامات شرایط و نیز: «تیمم گاه» جای تیمم، خاک پاکیزه‌ای که بر آن تیمم توان کرد. خاکی خشک و عاری از رطوبت. «لغت‌نامه» تیمم گاه عسی «کنایه از فلک چهارم است که جایگاه حضرت عیسی است. به جهت راه نداشتن اجرام عنصری در افلاک و نیز گرما و حرارت خورشید در فلک چهارم، در خانه عیسی آبی یافت نمی‌شود و تیمم گاهی بیش نیست. ۱۱ قعر: تن، به «لغت‌نامه» قعر دریا: تنه دریا شاعر در مصراع دوم قعر دریا را به جایگاه عسی تشبیه کرده است.

❖ از آه آتشین من آب دریا تبخیر شده و خاک تنه دریا بیرون آمده است و قعر دریا مانند جایگاه حضرت عیسی شده است که در آنجا آبی یافته نمی‌شود.

۹. به من نامشوقند آیاه علوی چو عیسی ز آن ابا کردم ز آبا
نامشوق: ناهمراه. || آیاه: آیات. فلاسفه عالم جسمانی را عبارت از نه فلک تو در تو
می‌دانستند که یکی فلک محیط و فلک الافلاک و فلک اطلس باشد و دومی فلک ثوابت
و هفت فلک دیگر که هر یک حامل سیاره خاصی است... افلاک را از نظر تأثیری که در
عالم عناصر و تکوین موالب دارند، آیاه نامیده‌اند و می‌گویند: جز فلک الافلاک سایر
آنها در تکوین موجودات عالم کون و فساد تأثیر خاصی دارند. آن چنان تأثیری که پدر
در تولد و بیدار شدن فرزند دارد، به این معنی که از فعل آنها و افعال عناصر اربعه
موالب ثلاث که عبارت از معدن، نبات و حیوان باشد تکوین می‌یابد. و از این جهت
آنها را آیاه نامیده و عناصر را امهات اربعه و کائنات را ارضی را موالب ثلاث نامیده^{۱۶}
بعضی از فلاسفه از جمله حاجی سبزواری فلک ثوابت را نیز از جمله آیاه می‌دانند و از
این رو آیاه سبعه می‌گویند^{۱۷}. (آیاه علوی) کتابیه است از افلاک یا فلکها جز فلک الافلاک
آیاه فلکی^{۱۷} و یا افلاک سبعه. || ایاکردن: سرباز زنده استعاض کردن. «معین»

• مدبران فلکی و آباء علوی به من نامشوق اند به همین جهت همان گونه که حضرت عیسی از نسبت داشتن به پدر میرا بود من نیز از انتساب به این پدران سرباز زدم. سرچینی از آباء علوی در شعر دیگری از اشعار خاقانی چنین یاد شده است:

آباء علوی اند مرا خصم چون خلیل بانگ ایا از نسبت آبا بر آروم

۱- مرا از اختر دانش چه حاصل
اختر دانش: کتابی از کوکب عطارد است و کوکب مشتری را نیز گویند. «برهان قاطع»
خواجہ نصیر در «مسنویات کوکب» دربارهٔ عطارد می‌گوید: «عطارد کوکب دبیران و
خواجهگان و بزرگان و اهل دیوان و علما و اکابر و حکیمان و شاعران و زیرکان و منجمان
باشد» بیرونی نیز در دلائل سبّارات بر پیشه‌ها عطارد را ستارهٔ «آموزیدن و شعر و
بلاغت و قلم...» یاد کرده است. ۱۱ بنابراین ستارهٔ عطارد افزون بر مظهریت نویسندگی
کوکب شاعران و نویسندگان نیز هست. ۱۲ حاصل: بهره، ثمره، نتیجه. «لغت‌نامه»
کوکب شاعران و نویسندگان باشد، آن که اجزای درخشان داشته باشد، آن که جزء‌های آن درخشان و
ارخنده اجزا: آن که اجزای درخشان داشته باشد، آن که جزء‌های آن درخشان و
تابناک باشد «لغت‌نامه»

آنان می‌گویند: از ستاره معطره که گویند شاعران است برای من بهره‌ای حاصل نیست که من کدر و تاریک و از تابان و درخشان جماعتی اختر دانش را اضافه نشیمنی و تشبیه مویکد گرفته‌ام و از آنجا که: دانش روشن و تابناک است و من کدر و تیره (با توجه به مقایسه‌ای که میان عیسی و خفاش در آیات بعدی آمده است اختر دانش به معنی ستاره معطره و ستاره شاعران درست‌تر به نظر می‌رسد).

باشد فتنفخ فیها فتكون طیراً بادی، «آن گاه که خدای تعالی فرمود: ای عیسی بن مریم نعمت و نیکوکاری مرا بر خویشتن و بر مادرت یاد کن و به یاد آر که ترا به روح قدس مؤتد گردانیدم تا سخن می‌گفتی با مردمان به هنگام زادن در گهواره و به هنگام کھولت و دوموی، یاد کن که ترا دین و دانش و تورات و انجیل آموختم و یاد کن آنچه را که به فرمان من از گل به شکل پرنده‌ای می‌ساختی و سپس در آن می‌دمیدی و آن به دستوری من مرغی می‌گشت، مفسران گفته‌اند که این مرغ خفاش بوده است^{۱۱}، در تفسیر ابوالفتح آمده است: «در خبر چنین است که عیسی علیه السلام دعوت کردی، ازو معجزه خواستندی او باز گل بگیرتی و شکل خفاش بکردی و به ده باد در او دمیدی، مرغی زنده شدی و پیریدی^{۱۲}».

همسایگی حضرت عیسی با خورشید. عروج حضرت عیسی را به افلاک و توقف او در فلک چهارم را پیش ازین یاد کردیم بر این جمله می‌افزاییم که مطابق معتقدات متجلمان قدیم هر فلکی را جز فلک هشتم و نهم سیاره‌ای است که در آن فلک می‌گردد و خورشید سیاره فلک چهارم است^{۱۳}، بنابراین حضرت عیسی که ساکن فلک چهارم است با خورشید که سیاره همان فلک است همسایه است. این مضمون در اشعار دیگر خاقانی نیز دیده می‌شود، از جمله:

خورشید را بر پسر مریم است جای
جای سها بود به بر نعل و دخترش
دیوان، ص ۲۲۰

خورشید شاه انجم و هم خانه مسیح

مصروع و تبرزده است و سها ایمن از مقام

دیوان، ص ۳۰۳

عذرا (= عذراء) دوشیزه، بکر. «لغت‌نامه» (ششم) در زبان عربی موث مجازی است و به همین مناسبت شاعر مطایقت صفت با موصوف را مراعات کرده است.

در تعلیل بیت پیشین که گفت: هیچ بهره‌ای از اختر شاعران نصیب نمی‌شود می‌گوید: برای خفاش نیز از حضرت عیسی آرام و آسایش متصور نیست. یعنی همان گونه که ستاره شاعران بهره‌ای برای من ندارد حضرت مسیح به وجود آورنده خفاش نیز نمی‌تواند برای مرغ دست ساز خود آرامشی به وجود آورد چه نور و روشنایی خورشید با خفاش سازگار نیست و خفاش به هنگام روز نمی‌تواند از لانه خود بیرون آید و

حضرت مسیح که همسایه خورشید است در این باب به انجام دادن کاری قادر نیست.

کبریا

۱۲- گر آن کیخسرو ایوان نور است چرا بیون شد این در چاه یلدا

کیخسرو: پادشاه بلند مرتبه «لغت‌نامه» کیخسرو در داستان‌های ملی سومین پادشاه از سلسله کیانیان است. پدرو سیاوش طی داستانی شگفت‌انگیز به توران زمین رفت و با فریگیس دختر افراسیاب تورانی ازدواج کرد ثمرة این ازدواج پسری بود «کیخسرو» نام که به فرمان افراسیاب به کوهی دور دست فرستاده شد تا از نسب و نژاد خود آگاهی نیابد اما سرانجام یکی از پهلوانان ایرانی او و مادرش را به ایران آورد بر مسند فرمانروایی نشاند. کیخسرو پس از استقرار حکومت و از میان برداشتن بدخواهان به یزدان اندیشید و پادشاهی را به لهراسب داد و خود با تنی چند از پهلوانان به کوهی رفت و در چشمه‌ای تن خود بپشت و سحرگاهان ناپدید گشت. داستان او به تفاریق در مجلدات چهارم و پنجم شاهنامه چاپ مسکو نقل شده است.

ایوان نور: کنایه از فلک چهارم است که خورشید در آن می‌گردد. ۱۱ بیون: در داستان‌های ملی از پهلوانان روزگار کیخسرو است که به فرمان کیخسرو برای کشتن گرازها به مرز توران زمین رفت پس از انجام دادن مأموریت خود و پاک ساختن منطقه از گزند گراز به اشاره یکی از همراهان به خیمه میزبه دختر افراسیاب در آن سوی مرز رفت. دختر افراسیاب به او دل باخت و چون راز آنان آشکار شد به فرمان افراسیاب بیون دستگیر شد و در جاهی زندانی گشت. پس از آن که کیخسرو محل اختفای او را در جام جهان بین کشف کرد رستم را مأمور رهایی او کرد رستم در لباس یازوگانان به توران زمین رفت و او را رهایی بخشید و همراه میزبه به ایران آورد. داستان بیون در آغاز مجلد پنجم شاهنامه چاپ مسکو آمده است.

یلدا: شب آخر پاییز یا شب آخر ماه قوس و آن درازترین شب‌ها است در تمام سال «برهان قاطع با تصرف» مرحوم فروزنی در این باب یادداشتی دارد که عیناً نقل می‌کنیم: «یلدا در فارسی به معنی درازترین شب‌های سال و اشیاعاً به معنی هر چیز دراز و تاریک مانند چاه در اینجا استعمال می‌شود و اصل این کلمه سریانی است به معنی شب میلاد مسیح و ظاهر چون شب میلاد مسیح مقارن است با اول زمستان و حتماً به طبق تاریخ رومی شرقی (نه گریگوری) که معمول غرب اروپا است) وقتی بود که شب میلاد مسیح

درست در همان شب اول جدی واقع می‌شده و به طبق تاریخ غربی گریگوری حالا همیشه بیست و پنجم دسامبر است یعنی دو سه شب از اول زمستان و جمله بزرگ گذشته^{۱۳}. «چاه پلدا» کنایه از تاریکی است به اعتبار طولانی و تاریک بودن آن و در ادب فارسی مشبه به زلف بلند و چاه است (چاه پلدا تشبیه موکد است و اضافه تشبیه از نوع افزودن مشبه به بر مشبه و ظاهراً در اصل «چاه شب پلدا» است که شب حذف شده است مانند «دُر دری» که در اصل «دُر لفظ دری» است. خاقانی «شب پلدا» و «چاه شب پلدا» را در ابیات دیگر نیز آورده است.

همه شب‌های غم آیین روز طرب است

یوسف روز به چاه شب پلدا بینند

دیوان، ص ۹۷

آری که آفتاب مجرد به یک شعاع
سبح کواکب شب پلدا برفاکنند

دیوان، ص ۱۳۸

در این بیت مراد از «کیخسرو» ایوان نوره حضرت عیسی است و بیژن استعاره مصرحه از خفاش است و رعایت تناسب‌های ایهامی شعر را به این صورت در آورده است.

«به دنبال مطالب پیشین که گفت از همسانی حضرت عیسی با خورشید آرام و آسایشی نصیب خفاش نمی‌شود می‌گوید: اگر حضرت مسیح هم خانه خورشید و فرمانروای فلک چهارم است چرا مرغ خود را که همچون بیژن اسیر تاریکی‌ها است نجات نمی‌بخشد و اقدامی که متضمن امان خفاش از گزند و آسیب نور و روشنایی باشد به عمل نمی‌آورد.»

دیوان، ص ۱۳۸

۱۳- چرا عیسی طیب مرغ خود نیست که اکمه را تواند کرد بینا
طیب: آن که معالجه امراض کند. پزشک. «معین». اکمه: کور مادرزاد
«غیاث اللغات» عیسی و بینا کردن اکمه: بینا کردن کور مادرزاد از معجزات حضرت
عیسی است که در دنباله همان دو آیه که درباره مرغ عیسی یاد شد در قرآن کریم آمده
است. «و ابری الاکمه والابرص و احی الموتی باذن الله» (آل عمران، ۴۹/۳). بی‌عیب و
درست می‌کنم نابینای مادرزاد را و کسی را که مبتلا به بیماری برص و پسی است به اذن
خداوند تعالی. و نیز می‌فرماید «تبرئ الاکمه والابرص باذن» (مائده، ۱۱۰/۵). و بی‌عیب

و درست می‌کنی نابینای مادرزاد را و مردم مبتلا به بیماری برص را به فرمان من.
«حضرت مسیح که یکی از معجزات او بینا گردانیدن نابینایان مادرزاد است چرا مرغ
خود خفاش را که همچون کوران قادر به دیدن نور و روشنایی نیست معالجه نمی‌کند و
چشم او را به سوی روزه نور و روشنایی نمی‌گشاید؟»

۱۴- نتیجه دختر طبعم چو عیسی است که بر پاکی مادر هست گویا
طبع: قریحه شعری، استعداد شعر سرودن، ذوق شعر گفتن. «لغت‌نامه» (دختر طبع)
کنایه از قریحه بکر، قریحه شعری که تحت تأثیر دیگر شاعران نیست. (نتیجه دختر طبع)
کنایه از شعر و سخن شاعر که زاده ذهن و قریحه خود اوست. «عیسی و گواهی او بر
پاکی مادر: گواهی حضرت عیسی بر پاکی مادر در قرآن کریم چنین مطرح شده است:
«فانت به قوما تحمله قالوا یا مریم لقد حثث شیئاً قریباً ۲۷ یا اخت هارون ما کان ابوک
أمرئسوم و ما کان امک بغیا ۲۸ فاشارت الیه، قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً ۲۹
قال انی عبدالله اثنی الکتاب و جعلنی نبیاً ۳۰ (مریم ۱۹/۲۷-۳۰) چون حضرت مریم
عیسی را به دنیا آورد. او را پیش قوم خود برد، گفتند: ای مریم چیزی سخت شگفت و
مکر آورده‌ای، ای خواهر هارون پدرت که مرد بدی نبود و مادرت نیز زنی پلیدکار نبود.
آن‌گاه حضرت مریم به عیسی اشاره کرد که روزه خاموشی گرفته بود، قوم گفتند: با کسی
که در گهواره کودکی بیش نیست چگونه سخن بگویم. در این حال عیسی به پاکی مادر
گواهی داد و گفت: من بنده خدایم و خدای تعالی مرا دین و کتاب ارزانی داشت و مرا
پیغامبر گردانید. مؤلف کشف الاسرار می‌گوید: «آنکه عیسی را در حال طفولیت به سخن
آورد تا پاکی مادر و برائت ساحت وی ایشان را معلوم گردد از گفتار عیسی که آن به قول
نزدیک‌تر و از نهمت دورتر^{۱۴}».

«شعر بی‌آلایش من که از طبع بکر من زاده شده است همچون حضرت مسیح که
گواه برائت ساحت مادر خویش بود حجت و گواه عدم تأثر ذهن و قریحه من از طبع و
قریحه دیگر شاعران است.»

۱۵- سخن بر بکر طبع من گواه است چو بر اعجاز مریم نخل خرمای
بکر طبع: اضافه تشبیهی، تشبیه موکد در این تشبیه صفت مشبیه به به جای مشبه به آمده

است و این گونه کاربرد در شعر خاقانی بن سابقه نیست مانند:

نَسَازِ پَسُورِدِ بَکَرِ طَلِیعِ مِرا گِسم مَکِنِ بَا حِجَابِ نَازِ فَرَسَتِ

دیوان، ص ۸۲۳

بَکَرِ طَلِیعِش نِقَابِ هِنْدِی دَاشت کَآبِ حَسَنِ از نِقَابِ مِی جَکَدَش

دیوان، ص ۸۹۳

و ترکیبات «بکر خاطر» و «بکر دولت» و «بکر سخن» نیز از همین مقوله اند.^{۲۵}

اعجاز: کرامت، معجزه و دشواری شگفت. «لغت نامه»

مریم: نام مادر حضرت عیسی است و نام تنها زنی است که به صراحت به صورت علم در قرآن کریم یاد شده است مؤلف کشف الاسرار نام او را مریم بنت عمران بن ماثان

یاد کرده است.^{۲۶} و ابوالفتح رازی در روایتی گفته است که «مریم بنت عمران بن اشمم بن امون بن میشا بن حرف از فرزندان سلیمان بن داود بود».^{۲۷} در قاموس کتاب مقدس از

نسل داود و از سیط یهودا معرفی شده است.^{۲۸} مفسران به اتفاق نام مادر او را «حَته»

نوشته اند. || اعجاز مریم: سرسبز شدن درخت کهنسال در زمستان را اعجاز مریم گفته اند. در قرآن کریم آمده است: «فَاجْلِبْهَا مِنَ الْحَاضِرِ اِلٰی جَدْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَسَّ

قَبْلَ هَذَا وَكَنتِ نَسِیًا مَنَسِیًا ۲۳ فَنَادٰهُنَا مِنْ تَحْتِهَا اَلْاُتْرُجْنٰی قَدْ جَعَلَ رِیْکِی تَحْتِیْ ۲۴ وَ هَیْزِی الْیَکِی یَجْلَعُ النَّخْلَةَ تَسَاقُطُ عَلَیْکِی رَطْبًا جَنِبًا ۲۵ (مریم ۱۹-۲۳-۲۵)، درد زایمان

او را به سوی تنه خرما می آورد، از تنگدلی و شرم گفت: کاشکی پیش از این می مردم و چیزی واگذاشته و فراموش شده محسوب می گشتم، پس از زیر او آواز آمد که اندوه

مدار که پروردگار تو در زیر پای تو جوری قرارداد و خرما بن را به سوی خویش بجنیان تا

خرمای تر و تازه و در هنگام رسیدن پیش تو فرو افتد. ابوالفتح رازی می گوید: «آنجا

درختی بود خشک گشته و سالخورده و فصل زمستان بود و سرمای سخت، مریم پیش آن درخت آمد و پشت به آن درخت باز داد و درخت سبز شد و برگ برآورد و

خوشه های رطب در آویخت و این دو معجزه بود: یکی درخت خشک تازه شدن و دیگری در وقتی که نه او آن رطب بود رطب بر درخت پیدا شدن».^{۲۹} ولادیمیر مینورسکی از باب

یسنتم انجیل مجموع نمل نقل کرده است که: «آن گاه عیسی که کودک بود و با سیمایی

گشاده بر سر زانوئی مادر آرمیده بود به خرما بن گفت: درخت خم شو و از میوه های خود

مادرم را بخوران، بدین سخن بر فور سر فرود آورد و فراز شاخه های خویش را بر پای

مریم رسانید.^{۳۰}

نخل: خرما بن، درخت خرما و مجازاً هر درخت و در بیت بالا معنی اخیز مراد است.

(نخل خرما) درخت خرما.

• همان گونه که خرمای تر و تازه دادن نخل در فصل زمستان بر کرامت و معجزه

حضرت مریم گواه راستین است سخن و شعر من نیز گواه صادق فریحه میداد و طبع بکر

من است.

۱۶- چو من ناورد پانصد سال هجرت

دروغی نیست ها برهان من ها هجرت: مجازاً به معنی تاریخ هجری است. (پانصد سال هجرت) تاریخ پانصد ساله

هجری. پانصد سال هجرت در اشعار خاقانی بارها ذکر شده است مانند:

از لفظ من که پانصد هجرت چو من نرادم

ماند هزار سال دیگر منخبر سخاش

دیوان، ص ۲۳۴

پانصد هجرت چون من نرادم یگانه باز دوگانه کنم دعای صفاهان

دیوان، ص ۳۵۷

دایگی کن بسوازش که نرادم پانصد هجرت ازو به فرزند

دیوان، ص ۷۷۲

پانصد هجرت از جهان هیچ ملک چو نرادم

از خلفای سلطنت تا خلفای راشدین

دیوان، ص ۲۶۱

با توجه به این گونه ابیات بعضی ها تولد خاقانی را در سال پانصد هجری نوشته اند ولی ظاهراً گمان می رود که مراد از پانصد هجرت سال پانصد هجری نیست بلکه تاریخ

پانصد ساله هجری منظور است یا بیت چهارم که در مدح اخستان بن منوچهر سروده

شده است می تواند دلیل این مدعا باشد.

ها: کلمه اشاره به نزدیکی به معنی اینک «لغت نامه» این واژه در ابیات دیگر نیز به کار

رفته است.

نزد سلیمان شهم ستود چو آصف

گفت که ها هدهد هوای صفاهان

دیوان، ص ۳۵۶

کعبه چه کنی با حجرالاسود و زمزم

ها عارض و زلف و لب ترکان سربایی

دیوان، ص ۳۳۵

* تاریخ پانصد ساله هجری چون منی را به دنیا نیاورده است و این سخن دروغ نیست اینک شعر من برهان من است.

۱۷- برآرم زین دل چون خان زنبور چو زنبوران خون آلوده غوغا

خان زنبور: خانه زنبور، شانه زنبور، شان عسل یعنی جایی که زنبور در آن خانه کندو

عسل بسته شود. «لغت‌نامه» خاقانی از خان زنبور تصویرهای مختلف ارائه کرده است:

دلم قصر مشک داشت همچون خان زنبوران

بیرون ساده درویم و درون نعمت فراوانش

ص ۲۱۱

و

این سریع خانه نور از خروش صادقان

چون مسلسل خان زنبوران پرافغان آمده

ص ۳۶۹

زنبوران خون آلود: ظاهر آلوده سرخ است «لغت‌نامه» تن آن درشت‌تر و سرو صدای

آن بیشتر است. || غوغا برآوردن: بانگ و فریاد برآوردن، هیاهو کردن. «لغت‌نامه».

* از این دل پاره پاره و ریش ریش چون خانه زنبوران، همانند زنبوران سرخ بانگ و

فریاد برمی آورم.

۱۸- زیبان روغنیم ز آتش آه بسوزد چون دل قندیل ترسا

روغنیم: چرب و روغنی «لغت‌نامه» آغشته به روغن که قابلیت اشتعال داشته باشد.

در زبان روغنیم احياناً نرمی و خوشی زبان و قول لُین مراد است. || قندیل: چراغدان،

شمع‌دان، چیزی است که در آن چراغ می‌افروختند. (قندیل ترسا) قندیلی را گویند که

پیوسته در کلیسا که معبد ترسایان است آویخته باشد «لغت‌نامه» مراد از قندیل ترسا

قندیل معبد ترسا است. || ترسا: عابد نصابی که به تازی راهب گویند «لغت‌نامه».

* از آتش آه درونم، زیانم همچون چراغ درون قندیل معبد ترسایان مشعل می‌شود

و می‌سوزد و بر خوش زبانی من گزند می‌رساند.

۱۹- چو قندیل برآویژند و سوزند سه زنجیرم نهادستند اعدا

اعدا: جمع عدو؛ دشمنان «لغت‌نامه». || سه زنجیر: ظاهر مراد از سه زنجیر

زنجیرهای سه گانه‌ای بوده است که بر دست‌ها و پاها و گردن زندانیان می‌نهادند. (به

مناسبت آن که قندیل‌های دیرها با سه زنجیر آویخته می‌شده یکی از جهات تشبیه شاعر

به قندیل همین معنی است.

* دشمنان مرا همچون قندیل محبوس کرده و به سه زنجیر بسته و آتش به جانم

زده‌اند (سوختن درون نیز یکی دیگر از وجوه شبه در این تشبیه است).

۲۰- چو مریم سرفکنده ریزم از طعن سرشکی چون دم عیسی مصفی

سرفکنده: سر به زیر افکنده، ناراحت. || طعن: رنجاندن کسی را به سخن

«لغت‌نامه». سرشک: قطره آب چشم که آن را اشک گویند «غیبات اللغات». || دم عیسی:

خون حضرت مسیح. مصفی: پاک روشن، بی‌آلایش «لغت‌نامه». (آیات مربوط به طعن

حضرت مریم را در ذیل بیت چهاردهم آوردم و گفتیم که چون مریم عیسی را پیش قوم

خود آورد او را طعن کردند که پدر و مادر تو آدم‌های بد و پلیدکار نبودند در حالی که تو

چنین فرزندی آورده‌ای که او را پدری نیست^(۱)).

* همان گونه که حضرت مریم از طعن قوم خود ناراحت و تنگدل بود و می‌گریست

من نیز از بدگویی مردمان و زخم زبان آنان خون می‌گریم، اشک خویشی به صفای خون

حضرت مسیح، (یادآوری این نکته شاید بی‌مناسبت نباشد که از نظر مسلمانان حضرت

عیسی به صلیب کشیده شده و خوش نریخته بلکه امر بر جماعتش که در تعقیب او

بوده‌اند مشتبه شده است و کسی را که نقش عیسی بر او افتاده بود بر دار زده‌اند. قرآن

می‌فرماید: وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ

شبه لهم و إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ

بَقِيَّةً (نساء ۱۵۷/۴). «و گفتار ایشان که ما کشیم عیسی را پسر مریم آن رسول خدا و

نکشته‌اند او را و برادر نکرده‌اند او را و لکن مانند صورت وی بر مردی افکند و آن مرد را برادر کردند و اینان که در او مختلف شده‌اند در کار عیسی (از کشتن و صلب وی) خود به شک‌اند، ایشان را به آن هیچ دانش نیست مگر بر پی پنداشت رفتن و او را نکشته‌اند بی‌گمانی^{۹۸} بنابراین باید گفت که شاعر در این باب مطابق با معتقدات نصاری سخن گفته است.

۲۱- چنان استادهم پیش و پس طعن که استاد است الف‌های اطعنا اطعنا: صیغه متکلم مع الغير از مصدر اطاعت و فعل ماضی است یعنی اطاعت کردیم و فرمان بردیم ولیکن در اینجا معنای لغوی آن مورد توجه شاعر نیست^{۹۹} بلکه مراد شکل ظاهری کلمه است که دو الف در پس و پیش کلمه «طعن» ایستاده‌اند و صورت «اطعنا» را ساخته‌اند ناگفته نماند که حرف نخستین همزه است و الف نیست و شاعر به مسامحه آن را الف نامیده است.

• همان‌گونه که دو الف در پیش و پس طعن ایستاده‌اند و طعن از چپ و راست با آن دو سر و کار دارد من نیز از هر طرف با طعن و بدگویی مواجه هستم و به هر که روی می‌آورم و به هر سو که متوجه می‌شوم با طعن مواجه می‌شوم.

۲۲- مرا ز انصاف یاران نیست یاری تظلم کردیم زان نیست یارا انصاف: عدل و داد و معدلت. «لغت‌نامه» || تظلم کردن: شکایت نمودن از تعدی و ظلم و ستم و زیان، دادخواهی کردن. «لغت‌نامه» || یارا: صورتاً صفت فاعلی دانشی است از یارستن مانند گویا و بینا، اما استعمال کلمه در معنی اسم معنی است و مرادف توانایی، قوت و قدرت و توانایی و زهره و دلیری «لغت‌نامه» این واژه در شعر خاقانی کاربرد رایجی دارد.

چهار یارش تا تاج اصفا نهندند نداشت مساعد دین یاره داشتن یارا

دیوان، ص ۹

مقبل نژاد خصمش و گوید که مقبل بر خود چنین لقب به چه یارا برافکند

دیوان، ص ۱۳۹

• از معدلت دوستان و یاران برای من مساعدتی نیست و به همین مناسبت توان

دادخواهی از تعدی و ظلم را ندارم.

۲۳- علی‌الله از بند دوران علی‌الله تسبیرا از خدا دوران تسبیرا علی‌الله «بند مرکب مأخوذ از عربی» در مقام استعاده استعمال می‌کنند یعنی پناه بر خدا. این معنی در اشعار خاقانی فراوان به کار رفته است.

شه رای کرد چون که علی‌الله آب دیدن کارد به هم دهان علی‌الله خوان آب

دیوان، ص ۸۱۸

به فریادم از بس عطای شگرفت علی‌الله زنان از عطا می‌گیردم

دیوان، ص ۹۰۵

دوران: گردش چرخ و مراد از دوران دوران دهر و دوران چرخ است. || تسبیرا: مصدر تفعل از ماده براءت به معنی دوری که آخر آن را به الف می‌نویسند و می‌خوانند و در اصل تبیره به همزه است، بیزاری از چیزی «لغت‌نامه» خدا دوران: کنایه از ملعونان و فاجران و بدکاران و ظالمان که از خدا دورند و نزدیک‌اند به فسق. «لغت‌نامه» این ترکیب در ابیات دیگر نیز دیده می‌شود.

اگر با بخت تر ماده قربانند این خدا دوران

تو چون دوران به فردی ساز آخر فعل دورانی

دیوان، ص ۲۱۳

چند ازین دوران که هستند از خدا دوران در او

شایدار دامن ز دوران درکشم هر صبحدم

دیوان، ص ۷۸۳

تکرار «علی‌الله» و «تبراه» تأکید گفته شاعر است

• از گردش نامواق چرخ به خدا پناه می‌برم، به خدا و از خدا دوران بیزاری می‌جویم، بیزاری.

۲۴- نه از عباسیان خواهم معونت نه بر سلجوقیان دارم تولا

عباسیان: با خلفای بنی عباس فرزندان عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هستند اخلاف عباس عم پیغمبر گرامی پس از خلفای بنی امیه به خلافت رسیدند و از

سال ۱۳۲ تا سال ۶۵۶ هجری قمری خلافت کردند و سی و هفت تن از عباسیان بر مسند خلافت تکیه زدند آخرین آنان به دست هلاکوخان نواده چنگیزخان «متوفای ۶۶۳ هـ» در سال ۶۵۶ کشته شد و سلسله بنی عباس منقرض گشت. عباسیان ابتدا در شهر ایبار و بعد در کوفه و سپس در بغداد خلافت را داشتند و چند صباحی نیز مرکز خلافت آنان شهر سامرا بود.^{۲۱} ۱۱ معونت: یاری دادن «غیاث‌اللعانت، سلجوقیان: مراد از سلجوقیان در این بیت سلجوقیان عراق است و خاقانی دو تن از سلاطین این سلسله یعنی «سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه» (۵۴۷-۵۵۴ هـ) و «سلطان ارسلان بن طغرل (۵۵۵-۵۷۱ هـ) را مدح گفته است. سلجوقیان عراق فرزندان سلطان محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی هستند که از سال ۵۱۱ تا سال ۵۹۰ در ناحیه جبال مخصوصاً حکومت داشته‌اند.^{۲۲} ۱۱ تولد: محبت و دوستی و صحیح آن تولی است و فارسی زبانان آن را به الف برمی‌گردانند و تولای می‌خوانند.

• نه از خلایق بغداد یاری می‌خواهم و نه محتبی بر سلاطین سلجوقی دارم.

۲۵ چو داد من نخواهد داد این دور مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا

داد دادن: عدالت ورزیدن و رفع تعدی و ظلم کردن «لغت‌نامه». ۱۱ ارسلان و بغرا: ولادیمیر مینورسکی در این باب گفته است: «مراد از ارسلان سلطان باید سلطان عراق ارسلان ثانی بن طغرل (۵۵۶-۵۷۲ هـ) باشد که خاقانی قصیده‌ای نیز در مدح او سروده است (طبع تهران، ص ۵۵۷)»^{۲۳} و ظاهراً از این مدح نتیجه‌ای نبرده است. بغرا نیز ظاهراً به عنوان لقب برای خاندان سلسله قراخانیه مرکز آسیا به کار برده شده است که در بیت پنجاه و هفت همین قصیده شاعر از آن‌ها به تعریفش یاد می‌کند.^{۲۴}

به گمان نگارنده این سطور این توضیح خالی از اشکال نیست، نخست باید در باب ارسلان سلطان گفت که این تعبیر را باید تجزیه کرد به مناسب آن که سلطان در مصراع دوم مسند جمله است و شاعر می‌خواهد بگوید برای من سلطنت ارسلان یا بغرا تفاوتی نمی‌کند (چه این سلطان باشد چه آن برای من یکسان است). از سوی دیگر در باب ارسلان و بغرا بیش از این باید تأمل کرد ارسلان در لغت ترکی به معنی شیر است و به صورت‌های ارسلان، روسلان و اصلان نیز دیده می‌شود و ترکان و احياناً دیگران در نام‌گذاری فرزندان خود از این واژه‌ها استفاده می‌کنند و در تاریخ نام یا لقب برخی از

سلاطین هم بوده است، مانند: ارسلان بن طغرل از سلاطین سلجوقی و ارسلان بن یوسف از ایلک خانیه و ارسلان‌های دیگر و گاه واژه ارسلان با کلمات دیگر ترکیب می‌شود و اسم و یا لقب می‌سازد مانند آلب ارسلان، قزل ارسلان، ایل ارسلان، قلیج ارسلان، قرا ارسلان، کریم ارسلان، ارسلان ابیه ارسلان ارفون، ارسلان ناش، ارسلان بوقا و ارسلان خاتون. اما بغرا در لغت ترکی به معنی «شتر»^{۲۵} است و از این واژه برای امیران و پادشاهان به عنوان لقب استفاده شده است. سه تن از امیران ایلک خانیه^{۲۶} و برخی دیگر از امیران محلی ترکستان لقب «بغراخان» داشته‌اند که حتی آخرین آن‌ها در حدود هشتاد سال پیش از تولد خاقانی درگذشته است و در زمان خاقانی جز نامی از آنان باقی نبرده است. تنها می‌توان گفت که خاقانی در استخدام این کلمه به معنی پادشاه یا امیر از لقب خاندان ترکستان متأثر بوده است و نتیجه آن‌که شاعر ارسلان یا بغرای خاصی را در مدنظر نداشته است و چون از گردش روزگار انصاف ندیده است از توجه به هر سلطان و امیری بی‌زاری جسته این گونه استعمال در دیوان خاقانی نه بی‌سابقه است و نه کم‌سابقه، مانند:

بر قیاس شاه مشرق کارسلان شاه سخا است

دیدن بکشتاش و بغرا بر نتابید بیش ازین

«پیران، ص ۳۳۹»

• چون روزگار در حق من انصاف نخواهد داد ارسلان یا بغرا به عنوان امیر یا سلطان برای من تفاوتی نخواهد داشت.

۲۶- چویوسف نیست کز قحطم رهاند مرا چه ابن‌یامین چه یهودا

یوسف: پسر یعقوب از پیامبران معروف بنی اسرائیل او یکی از دوازده فرزند ذکور حضرت یعقوب است که برادرانش بر وی حسد بردند و با یک مقدمه چینی او را از خانه بیرون بردند و در چاهی افکندند کاروانیان او را از چاه بیرون کشیدند و برادران او را به بهای ناچیز فروختند و عازم مصر شدند عزیز مصر یوسف را از ایشان خرید اما زن عزیز دلباخته او شد و چون یوسف پاسخ مثبت به او نداد وی را به خیانت متهم کرد عزیز او را به زندان انداخت، یوسف پس از آن که خواب عزیز مصر را تعبیر کرد و از یک قحط‌سالی هفت ساله سخن گفت او را از زندان بیرون آورد و تمکینت کارها به دست او



سیرد یوسف ذخیره ساختن کوفه و آذوقه مرغان را به عهده گرفت تا مردم سال‌های قحطی را پشت سر گذاشتند. گفته اند که یک شب پس از یک صد و بیست سال زندگی دوگذشت و او را به کنعان آوردند و به روایتی پیش اجدادش به خاک سپردند. داستان حضرت یوسف یکی از زیباترین قصه‌های قرآنی است که در سوره دوازدهم قرآن با نام سوره یوسف نقل شده است.

فقط: خشک‌سالی، گران و سختی و بی‌بارانی، تنگی و کم‌یابی «لغت‌نامه». ۱۱ این یاسین: «بن یاسین» یکی از دوازده پسر یعقوب که با یوسف از یک مادر بود. ۱۱ یهود: نام پسر چهارم حضرت یعقوب که گفته‌اند حضرت داود و حضرت عیسی و ملوک بنی‌اسرائیل از نسل او بوده‌اند.

• چون یوسفی نیست که با تدبیر خود مرا از تنگی و سختی برباهد برادران یوسف، این یاسین «برادر مادری او» و یا یهودا «برادری که از طرف مادر با او نسبت برادری نداشت» از نظر من تفاوتی ندارند و کاری از دستشان ساخته نیست.

۲۷- مرا اسلامیان چون داد ندهند شوم برگردم از اسلام حاشا! اسلامیان: جمع اسلامی، مسلمانان «لغت‌نامه». ۱۱ حاشا: کلمه‌ای است که افاده توبه و براءت کند و آن را در مقام انکار نیز استعمال کنند. دور باد، هرگز، برگشت، ابداً «لغت‌نامه».

• چون مسلمانان انصاف نمی‌دهند بروم - و هرگز چنین مباد - از آیین مسلمانی برگردم؟

- ۲۸- پس از تحصیل دین از هفت مردان پس از تأویل وحی از هفت قزاق
۲۹- پس از الحمد و الرحمن والکھف پس از یاسین و طاسین میم و طاعا
۳۰- پس از میقات و حرم و طوف کعبه جمار و سومی و لبتیک و مصلا
۳۱- پس از چندین چله در عهد سی سال شوم پشنامه گیرم آشکارا!
تحصیل: گرد کردن، به دست آوردن «لغت‌نامه» (تحصیل دین) به دست آوردن آن.
۱۱ هفت مردان: مردان خدا هفت دسته‌اند که ایشان را هفت مردان گویند. ۱- اقطاب
۲- ابداً ۳- اخبار ۴- اوتان ۵- غوث ۶- نقبا ۷- نجبا ۸- هفت مردان رجال الغیب را نیز

گفته‌اند که بعضی معتقدند که قوام عالم به وجود آنان وابسته است^۱. مؤلف برهان می‌نویسد: «هفت مردان به معنی هفت مود است که کنایه از اصحاب کھف است. در بیت مورد نظر اصحاب کھف منظور شاعر نیست [و اخبار باشد و گویند اخبار سیصد و پشناه و شش‌اند در شش مرتبه سیصد از ایشان در یک مرتبه می‌باشند و چهل در یک مرتبه و هفت در یک مرتبه و پنج‌کس در یک مرتبه و سه در یک مرتبه و یک در یک مرتبه و بالاتر از این‌ها قلم است و قوام عالم به وجود این‌ها است] (برهان قاطع) خاقانی هفت مردان را به هر دو معنی به کار برده است: در معنی اول «اصحاب کھف» هفت مردان که منم هشتم ایشان به وفا کھف شان خانهٔ اخوان به خراسان پایم دیوانه، ص ۲۹۲

نه نه آن جمع هفت مردان‌اند من که باشم که هشتمین باشم دیوانه، ص ۲۹۰
من آن هشتم هفت مردان کھفم که بر سر نوشت جفا می‌گیریم دیوانه، ص ۲۸۹

و در معنای مورد بحث:

بیست آرم هفت مردان را شقیع کز دوعالم‌شان تیسرا دیده‌ام دیوانه، ص ۲۸۵
به عباری که هفت مردان راست نقشش شش روز کمتر از کم‌دان دیوانه، ص ۲۹۵

تأویل: تفسیر کردن، بیان کردن «معین». ۱۱ هفت قزاق: هفت قزاق‌کنندهٔ قرآن مجید، روایت صورت‌های مختلف بعضی الفاظ قرآنی به گونه‌های مختلف از سوی قزاق مشهور اختلاف قزوات در قرآن کریم را به وجود آورده است و در هر یک از سرزمین‌های اسلامی از قزوات یکی از قزاقان مشهور و مورد اعتماد پیروی شده است به تدریج از میان قزوات‌های مختلف به قول معتبر - قزوات هفت قرآن خوان مورد قبول اکثر عالمان مسلمان واقع شده است و این قزوات‌ها اصول قزوات قرآن را تشکیل داده‌اند و مفسران در تفاسیر خود غالباً به این اختلاف قزوات‌ها اشاره کرده‌اند این هفت قزاق عبارتند از:

۱- نافع بن عبدالرحمن مدنی معروف به «نافع مدنی» امام اهل مدینه که در ایام

به بیان داستان‌های (اصحاب کهف، ذو باغ، آدم و ابلیس، موسی با یکی از بندگان نیک خدا [خضر] و ذوالقرنین) پرداخته است. ولی محور اصلی سوره که قسمت‌های مختلف را به یکدیگر می‌پیوندد تصحیح عقیده و تصحیح روش تأمل و تفکر است تا ارزش‌های اخلاقی چنانکه باید شناخته شود. "یس" = یاسین: سوره‌ی سی و هشتم قرآن کریم است و مشتمل است بر هشتاد و سه آیه. این سوره با تأکید بر نبوت رسول اکرم (ص) آغاز می‌شود آن‌گاه از مردمان که در گمراهی اند سخن به میان می‌آید و راه سعادت و شقاوت بیان می‌گردد، سپس آیات توحید مطرح می‌شود و در بخش پایانی با بحث در روز رستاخیز و جدایی متقین از مجرمین و معلوم بودن آن در بارگاه الهی سوره به آخر می‌رسد.

طسم = طاسین میم: در قرآن کریم دو سوره «شعرا» و «قصص» با «طسم» آغاز می‌شود سوره «شعرا» بیست و ششمین سوره قرآن مجید است و دویست و بیست و هفت آیه دارد و از سوره‌های مکی است غرض این سوره تسلی دادن رسول اکرم (ص) در قبال تکذیب مشرکان است. این سوره با یادآوری تکذیب اقوام دیگر پیامبران خویش را، (مانند تکذیب موسی و ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب) و نیز با ذکر سرانجام بد هر یک از این امت‌ها، وعده نصرت و تأیید به رسول اکرم (ص) داده است و کافران را نیز از آخر و عاقبت بد آن ترسانیده سوره بیست و هشتم یا سوره قصص نیز با «طسم» آغاز می‌شود این سوره نیز از سوره‌های مکی است و هشتاد و هشت آیه دارد. در این سوره با مطرح شدن قصه موسی و فرعون و ستم‌هایی که فرعون بر بنی اسرائیل روا می‌داشت و رشد و بالیدن موسی و مبارزه او با فرعون و غلبه او بر فرعون و غرق شدن فرعون در دریا، به مسلمانان مکه وعده پیروزی بر مستکبران و فرعونیان قریش داده است.

طه = طاه: سوره بیستم قرآن کریم است، از سوره‌های مکی است، یک صد و سی و پنج آیه دارد. در آغاز سوره مخاطب آن رسول اکرم است و به آن حضرت خطاب می‌رسد که این تکلیف رنجی برای او نیست، سپس داستان حضرت موسی مطرح می‌شود و رفتن او به سوی فرعون و آن‌گاه قصه ساحران فرعون و غلبه عصای موسی بر ساحران و حکایت سامری و گوساله او و قربتین مردمان یاد می‌شود. در اواخر سوره داستان آدم و گناه او و بخشایش الهی عنوان می‌شود. روی هم رفته در این سوره

خلافت هادی عباسی (۱۶۹-۱۷۰ هـ) با اندکی پیش از آن در گذشته است.

۲- عبدالله بن کثیر مکی معروف به «ابن کثیر» امام اهل مکه که در سال ۱۲۰ هجری قمری در ایام هشام ابن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هـ) درگذشته است.

۳- ابوعمرو بن علاء بصری معروف به «ابوعمرو» امام اهل بصره که در سال ۱۵۴ در شهر کوفه و در ایام منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) درگذشته است.

۴- عبدالله بن عامر حبشی معروف به «ابن عامر» امام اهل شام که در سال ۱۱۸ در ایام هشام بن عبدالملک فوت کرده است.

۵- ابوبکر عاصم بن ابی النجود معروف به «عاصم» یا «عاصم کوفی» یا «ابن ابی النجود» امام اهل کوفه که در سال ۱۲۷ یا ۱۲۹ در اواخر حکومت بنی امیه وفات یافته است.

۶- ابوعمار حمزه بن حبيب بن اسماعیل کوفی معروف به «حمزه» یا «حمزه کوفی» که در سال ۱۵۶ هجری قمری در ایام خلافت منصور عباسی در حلوان از جهان رفته است.

۷- ابوالحسن علی بن حمزه بن عبدالله بن بهمن کوفی معروف به «کسانی» یا «کسانی کوفی» وی در سال ۱۸۹ در ایام خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۲ هـ) وقتی که همراه خلیفه به خراسان می‌رفت در شهر ری در گذشته است. "اسامی قراء سبعة را ابونصر فراهی در یک رباعی چنین نقل کرده است":

در مکه نخست این کثیر است امام نافع ز منبده ابن عامر از شام
در بصره ابو عمرو علا دارد نام عاصم جو علی و حمزه از کوفه تمام
الحد: نخستین سوره قرآن مجید که به همین جهت به فاتحه‌الکتاب مشهور است، مدنی و دارای هفت آیه است، در عین اختصار دستورالعمل جامعی است برای اظهار بندگی در مقابل عظمت الهی، یاری جستن از خدای تعالی برای هدایت شدن به راه راست و اظهار تنفر از کجروی و گمراهی از اجزای نماز است و در کلیه نمازها به (استثنای نماز میت) خوانده می‌شود."

الرحمن: سوره پنجاه و پنجم قرآن مجید مکی (به قولی مدنی) هفتاد و هشت آیه در بیان انواع نعمت‌هایی که خدای تعالی آفریده است و اشاره به نعمت‌های آن جهان"

الکھف: سوره هیجدهم قرآن مجید مکی، یکصد و ده آیه، قسمت عمده این سوره

آیات انذار و تحويف پيش از آیات وعده و تبشير است.

گفتنی است که «یس» و «طه» از حروف مقطعه هستند که در آغاز برخی سوره‌های قرآن کریم آمده‌اند و مفسران و علمای مختلف دانش‌های قرآنی درباره آن‌ها توضیحات گوناگون داده‌اند، گاه گفته‌اند که مراد از این حروف نامی از نام‌های خدای تعالی است و گاه گفته‌اند که این حروف رمزهایی از نام‌های قرآن هستند و گاه گفته‌اند که این حروف نام‌های سوره‌ها است و گاه گفته‌اند که هر حرفی از این حروف نشان از لفظی دارد مثلاً در «طه» اشاره به طوین و «سین» اشاره به سدره و «میم» اشاره به محمد مصطفی (ص) دارد و سخنان بسیار دیگر که باید به تفاسیر مراجعه کرد.^{۵۶}

و نیز گفته‌اند «یس» و «طه» هر یک از این دو نامی از نام‌های رسول اکرم (ص) است و افزوده‌اند که در قرآن کریم برای رسول خدا هفت نام یاد شده است که عبارتند از: «محمد» «احمد» «طه» «یس» «مؤمل» «مذکر» «عبدالله»^{۵۷}. در احادیث و اخبار نیز فضایی برای سوره‌ها نقل شده است از آن جمله گفته شده است که «فاتحة الكتاب» معادل دو ثلث قرآن است^{۵۸} و در باب «الرحمن» آمده است که هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن «الرحمن» است^{۵۹} و در مورد سوره کهف گفته شده است که عظمت سوره کهف میان آسمان و زمین را پر کرده است^{۶۰} و درباره یس آمده است که هر چیزی را قلب و دلی است و قلب و دل قرآن «یس» است^{۶۱} و در مورد سوره طه گفته شده است که چون خدای تعالی پیش از خلقت آدم سوره طه بر فرشتگان عرضه کرد گفتند: خوشا به حال امتی که این کلام پاک برای آنان فرو می‌آید^{۶۲} و در فضیلت «طواسین» آمده است که رسول خدا فرمود «طواسین» به جای زبور مرا دادند^{۶۳}.

میقات: موضع احرام حاجیان است که از نقاط مختلف دنیا عازم حج می‌شوند. حاجیان ناگزیر از یکی از پنج موضع می‌گذرند تا به مکه رسد هر یک از این پنج موضع را میقات گویند. میقات اهل مدینه «ذوالحلیفه» است و آن مسجد شجره است. میقات اهل طایف و نجد «قرن» است که آن را «قرن المنازل» نیز می‌گویند. میقات اهل یمن «یلملم» است و میقات مردم شام و مصر «جحفه» است و میقات مردم عراق «ذات عرق» است^{۶۴}.

حرم: احرام به حج «متنهی الارب» و آن عبارت است از برخورد حرام کردن بعضی چیزها و کارهای حلال یا مباح مانند استعمال عطر و پیراستن مو و واجب کردن امور

دیگر مانند پوشیدن لباس نادرخته به هنگام گزاردن مراسم حج که برای مردان از دو تکه جدا از هم تهیه می‌شود.

طواف: گردیدن، گرد گردیدن، طواف. (طواف کعبه) یعنی طواف کعبه و آن یکی از ارکان حج است و عبارت است از هفت دورگشتن گرد خانه کعبه از محاذات رکنی از خانه کعبه که حجرالاسود در آن قرار دارد. به طوری که خانه کعبه همواره در طرف چپ طوافکننده باشد.^{۶۵}

حجرات: جمع: حجره؛ سنگ ریزه‌ها و مراد از حمار در این بیت زمی حمار است که حاجیان در هنگام به جا آوردن مناسک حج در سه موضع که عبارتند از: جمره‌الاولی نزدیک مسجد خیف و جمره‌الوسطی و جمره‌العقیبه به ترتیب مخصوص به هر یک از آن‌ها هفت سنگریزه برتاب می‌کنند.

سمی: یکی از ارکان حج است و آن عبارت است از هفت بار طی کردن فاصله میان صفا و مروه بعد از طواف کعبه، به شیوه خاص خود.

لیک: در لغت به معنی ایستاده‌ام فرمان تراء، اینکه من در طاعت و خدمت ایستاده‌ام. مراد از لیک در این مقام تلبیه است و تلبیه از واجبات احرام است که پس از نیت باید تلبیه گفت و تلبیه چنین است: لَیْکَ اَللّهُمَّ لَیْکَ، لَیْکَ اِنَّا اَلْحَمْدُ وَ النِّعْمَةُ وَ الْمُلْکُ لَکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ لَیْکَ^{۶۶} [۱۱ مصلی: نمازگاه، جای نماز «لغت‌نامه» مقصود از مصلی در این بیت مقام ابراهیم است که نص صریح آیه قرآن مجید به آن فرمان داده است «و اَلْحَدُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیمَ مَصلًی» (بقره، ۱۲۵/۲) از مقام ابراهیم نمازگاهی بگیری و حاجیان در آن مقام دو رکعت نماز به جا می‌آورند که از واجبات مناسک حج است.

چله: مخفف چلهه. منسوب به چهل و در اصطلاح عبارت است از خلوت و عزلت چهل روزه که با آداب خاص به عبادت و ریاضت می‌گذرانند. شیخ عطار از چله نشینی مریدان شیخ سنعان برای رهایی شیخ خود چنین یاد می‌کند:

جمله سوری روم رفتند از عرب	معتکف گشتند پنهان روز و شب
بر در حق هر یکی را صد هزار	گه شفاعت گاه زاری بود کنار
هم چنان تا چل شبانروز تمام	سر نهیچند هیچ از یک مقام
جمله راجل شب نه خوریدونه خواب	همچو شب جل روزه نه نان و نه آب
از تسبیح کردند آن قوم بنای	در فلک افتاد جوشی صعبناک

مسبزویشان در فسزاور در فردو
آخرا لامر آن که بود از پیش صف
جمله پوشیدند از آن ماتم کیود
آمدش تسیر دعا اندر هدف

(منطق الطیر ص ۸۳)

پنجاه: مدت اعتکاف نصرائی است و آن پنجاه روز می باشد چنان که جله اهل اسلام
چهل روز است. «برهان قاطع» مینورسکی در باب پنجاه می گوید: «ممکن است مراد از
پنجاه «Ients» یعنی صوم چهل روزه باشد که عسوه مشرق پیش از عید قیامت نگاه
می دارند به اضافه هفتای که متاسک مربوط به قیام عیسی از مردگان [کذا] ۱۹۱ را اقامه
می کنند. نیز شاید مراد از آن بنطیقسطی «Pentecost» باشد که اعراب خمیس خوانند و
این کلمه اخیر در بیت هشتاد و دو نیز آمده است^{۵۶} اگر مراد از آن روزه بزرگ ترسایان
باشد، ایام روزه و توبه مسیحیان است که مقدمه ای برای عید فصح است که سابقه آن به
قرن چهارم میلادی می رسد و بنا به نوشته منابع اسلامی هفت هفته است. این روزه از
روز دوشنبه آغاز می شود و در آخر هفته هفتم به روز شنبه ختم می شود روز یک شنبه
را عید فطر می خوانند که در این روز مسیحیان به معابد خود می روند و به دعا و ذکر
اشتغال می نمایند و طعام های معین می خورند. اعتقاد نصرائی بر این است که در آخرین
یکشنبه روزه بزرگ که پس از آن هفته مقدس آغاز می شود حضرت مسیح به مسجد آمد
امر به معروف و نهی از منکر کرد و به سرزنش کاهنان پرداخت و ایشان آهنگ ایذای آن
حضرت کردند و او پنهان شد و روز چهارشنبه با حواریان نشست و برای اظهار تواضع
پاهای ایشان را نشست و روز پنجشنبه فصح کرد و یاران خود را از مرگ خویش آگاهی داد
و به سوی کوه بیرون رفت یکی از شاگردان او خبر او را به جهودان داد تا جهودان در آخر
روز پنجشنبه او را دستگیر کردند و روز جمعه در نیم روز او را برادر زند. پس از آن به
خاکش سپردند. روز شنبه در قبر ماند و روز یکشنبه از گور خود قیام کرد و به آسمان
صعود کرد امروزه مسیحیان قیام مسیح را به عنوان «عید پاک» جشن می گیرند.^{۵۷}
مینورسکی احتمال داده است که شاید معنی پنجاه عید خمیس و یا بنطیقسطی^{۵۸}
باشد. نوشته های دایرة المعارف فارسی در این باب چنین است: «در تقویم دینی
مسیحیان عید پنجاه مصادف با هفتمین یکشنبه بعد از عید فصح می باشد. در اولین
عید پنجاه بعد از قیام حضرت عیسی یعنی پنجاه روز بعد از عید فصح که تاریخ
مصلوب شدن او بود، طبق گزارش فصل دوم اعمال رسولان روح القدس بر پیروان وی

نازل گشت و این روز را مسیحیان به یادگار نزول روح القدس و هم چنین به یادبود
بنیادگذاری کلیسای مسیح عید می گیرند و حرمت بسیار برای آن قائل اند. در روزگار
قدیم غسل تعمید کسانی که کیش نصارا را قبول می کردند به روز عید پنجاه موصول
می گردید و چون اشخاص نوآیین لباس سفید دربر می کردند آن روز را «یک شنبه سفید»
می نامند^{۵۹}. خاقانی لفظ پنجاه را در بینی دیگر نیز آورده است:

از پیس پنجاه در ماهی خوروان بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب
دیوان، ص ۲۹۲

با توجه به همین بیت می توان گفت مراد و منظور خاقانی معنای نخستین پنجاه
است که روزه بزرگ نصاری و پس از آن مراسم هفته مقدس است اما از معنای دوم نیز
نمی توان چشم پوشید به دلیل آن که ممکن است به تعریض اشاره ای به نوآیین و غسل
تعمید آن در روز پنجاه کرده باشد.

• پس از آن که مهتات دین را از اولیاء الله آموخته ام و پس از آن که بیان وحی را از
قاریان معتبر هفت گانه فرا گرفته ام و پس از بی بردن به مدلولات مختلف مسوره های
معروف قرآن و در یافتن اندازها و تفسیرها که در آن ها آمده است و پس از به جا آوردن
مناسک حج و مراعات آداب آن و پس از بی چله نشینی ها و عبادت کردن ها به آیین
مسح بگروم و بروم آشکارا در جشن های دینی آنان شرکت کنم!^{۶۰}

(یادآوری این نکته شاید بی تناسب نباشد که ذکر اعداد سی و چله و پنجاه در بیت
اخیر برای ایجاد تناسب میان آن ها است و با استناد به عدد سی نمی توان برای تعیین
تاریخ سرودن قصیده و یا تاریخ ولادت خاقانی رای قاطع داد، چنانکه بعضی چنین
کرده اند.

۳۲- مرا مثنی یهودی فعل خصم اند چو عیسی ترسم از طعن مسافرا
مشت: گروه اندک، جماعت اندک، «لغت نامه». ۱۱ یهودی فعل، یهودی کردار، یهودی
صفت. «لغت نامه» یهودی: منسوب یهود، پیرو آیین حضرت موسی، جهود. درباره کلمه
یهود گفته اند: که عبرانیان به هنگام تشکیل دولت، دو دولت تشکیل دادند یکی را
اسرائیل و دیگری را یهود نامیدند «قاموس الاعلام ترکی» به نقل «لغت نامه».

خصم: دشمن، خصومت کننده. «لغت نامه». || طعن: قزو بردن نیزه و یا خریه ای دیگر در بدن انسان. || مفاعله (مخفف مفاعله) ناگه، ناگهان. «طعن مفاعله» حمله ناگهانی یا خریه ای کننده.

عیسی و ترس او از یهودیان: در روایات اسلامی آمده است: روزی که حضرت عیسی روی به جماعت جهودان نهاد یهودیان او و مادرش را قذف کردند و دشنام دادند حضرت عیسی آنان را نفرین کرد و دعای او مستجاب گشت و آنان منع شدند جهودان دیگر ترسیدند که در حق آنان نیز چنین دعایی بکند و همین گرفتاری برای آنان نیز پیش آید بنابراین بر قتل او همدستان شدند و به تعقیب او پرداختند و حضرت عیسی از پیش ایشان گریخت و به خانهای پناه برد و پیوسته از ایشان در پیم و هراس بود.^{۳۲} اما در منابع غیراسلامی آمده است که حضرت مسیح در سخن رانی های خود با جملات نیش دار و تلخ متعصبان یهودی «فریسان» را مورد خطاب قرار می داد و آنان را ریاکار و راهبانیان کور و جهال و تارکان اعمال شریعت و قاتلان فرزندان انبیا می نامید ابتدا جهودان مسأله او را مهم تلقی نمی کردند و کاری با کار او نداشتند، اما هنگامی که در ایام عید فصح یهودی او وارد اورشلیم شد و بساط صرافان و سودپرستان یهود را واژگون ساخت و آنان را از مسجد قدس بیرون راند و چندین روز بلامنازع به تعلیم افکار خویش پرداخت، یهودیان را سخت گران آمد و در مقابل او قیام کردند و کار او را در مجلس و محکمه حقوقی و شرعی یهودیان «سندهرین» که در بیت المقدس دایر بود مطرح کردند و خاخام بزرگ گفت: «شایسته است یک نفر به خاطر ملتی بیزیر تا همه آن ملت از میان نروند» اکثریت اعضای محکمه با رای او موافقت کردند و دستور توقیف او را صادر کردند. حضرت عیسی به وسیله بعضی از اعضای اقلیت محکمه از حکم صادر شده آگاهی یافت بنابراین از بیم حمله ناگهانی مأموران، اورشلیم را ترک کرد و به کوهی پناه برد.^{۳۳} * گروهی بدکردار و معاند دشمن مند و با من خصومت می ورزند، همان گونه که حضرت عیسی از یهودیان بدفعل و احمه داشت من نیز از حمله ناگهانی و ضربه مهلک این جماعت می ترسم.

۳۳. چه فرمایی که از ظلم یهودی گریزم بر در دیر سکوبا
دیر = بیت دوم: سکوبا: ایرانی شده لفظ یونانی «Episcopus» است به معنی اسقف.

نوشند نامه به هر مهتری سکوبا و بطریق هر کشوری
شاهنامه بروخید، ج ۱۶۹/۶، به نقل معین:
در شاهنامه فردوسی در موارد دیگری هم همین لفظ به معنی اسقف آمده است:
سکوبا و رهبان سوی شهریار
بسرقتند بسا هدیه و با شمار
شاهنامه چاپ سکو، ج ۷۲/۹

سکوبا و قنیس و رهبان روم همه سوگواران آن مرز و بوم
شاهنامه چاپ سکو، ج ۳۰۷/۹
در برخی فرهنگ های لغت و شرح خاقانی سکوبا نام دیر و یا نام شخص تصور شده است که البته نادرست است.
* چه می فرمایی؟ آیا از ستم معاندان خود بر در عبادتگاه اسقف پناه برم و به معبد ترسایان بگریزم؟

۳۴. چه گویی آستان کفر جویم نجویم در ره دین صدر والا
آستان: آستانه، بای ما جان، کفش کن، مقابل پیشگاه و صدر: «لغت نامه»
صدر: پیشگاه. «لغت نامه». || والا: بلند، رفیع. «لغت نامه».
* شاعر به تعریض می گوید: آیا می گویی که من به دنبال آستان کفر باشم و در راه دین در طلب صدر والا بی باشم؟

۳۵. در ابخازیان آنک گشاده حریم رومبیا آنک مهیا
ابخازیان: جمع ابخازی؛ ابخازی: منسوب به ابخاز. ابخاز نام قومی و نیز نام سرزمینی است در جبال قفقاز در کنار دریای سیاه و گرجستان. این سرزمین در روزگار ساسانیان جزو امپراطوری روم شد و مردمان آن به دینان مسیحی گرویدند. در قرون اولیه اسلامی خراجگزار مسلمانان بودند ابخاز مدتی نیز جزو متصرفات ایران بوده است.^{۳۶} بعدها دولت عثمانی آنجا را به قلمرو حکومتی خود منظم ساخت. از سال ۱۸۶۴ میلادی به تصرف روس ها در آمد و تا پایان ایام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یکی از ایالات خودمختار محسوب می شد، پس از فروپاشی، دولت گرجستان ادعای مالکیت آن را



کرده است و ابخازیان نیز به یاری برخی سیاست‌ها از سلطهٔ گرجستان سرپیچیده‌اند. مراد از ابخازیان در این بیت امیران و فرمانروایان حاکم بر این سرزمین است.^{۳۴}

آنکه: کلمه‌ای است برای اشاره به دور اعم از مکان یا زمان. مقابل اینک که برای اشاره به نزدیک است. «لغت‌نامه» در این بیت اشاره به مکان مراد است.

رومیان: جمع رومی؛ منسوبان به روم. مراد از رومیان در این بیت امپراطوران روم است «روم» را در بیت چهل و چهارم توضیح بیشتری داده‌ام. ۱۱ مهیا: آماده، حاضر و آماده، بر ساخته «لغت‌نامه».

❶ در و دروازهٔ حاکمان و امیران ابخاز به روی من باز است و حرم امپراطوران روم نیز آمادهٔ پذیرایی از من است.

۳۴- بگردانم ز بیت‌الله قبله به بیت‌المقدس و محراب اقصی
بیت‌الله: کعبه، بیت‌الله الحرام، بیت الحرام. «لغت‌نامه»، ۱۱ قبله: جهتی که در نماز بدان جهت روی می‌آورند و آن برای مسلمانان کعبه است. ۱۱ بیت‌المقدس: قبلهٔ یهود و نصاری «آندراج» نخستین قبلهٔ مسلمانان، قسمت دوم این ترکیب گاهی بر وزن «مفعول» اسم مکان منظور می‌گردد و گاهی بر وزن «مفعول» اسم مفعول و یا اسم مکان از ثلاثی مزید در نظر گرفته می‌شود. خاقانی این ترکیب را به هر دو صورت در اشعار خود نقل کرده است.

با قطار خوک در بیت‌المقدس پا منه با سپاه پیل بر درگاه بیت‌الله میا
دیوان، ص ۱
شهر سیاست خطهٔ درید از احتشام بیت‌المقدس امت شما غی ز افتدار
دیوان، ص ۱۷۷

در بیت زیر به صورت اسم مکان ثلاثی مجرد به کار رفته است:

به بیت‌المقدس و اقصی و صخره به تقدیسات انصار و شلیخا
دیوان، ص ۲۸

بیت‌المقدس یا قدس شریف نزد مسلمانان و مسیحیان و یهودیان، مقدس و زیارتگاه است. گاهی مراد از آن شهر بیت‌المقدس است که تا سال ۱۹۶۷ شهری بوده است که به دو بخش کهنه و نو تقسیم شده بود و شهر کهنه در اختیار دولت اردن هاشمی بود و تقریباً

همهٔ مکان‌های مقدس در شهر کهنه قرار داشت. این قسمت از شهر در جنگ معروف اسرائیل با اعراب به تصرف اسرائیلیان در آمد و آن را قسمتی از پایتخت خود ساختند که مورد قبول اغلب مسلمانان نیست. در این بیت مراد از بیت‌المقدس، مسجد اقصی است که در قرآن کریم (سورهٔ اسراء ۱/۱۷) به آن اشاره شده است.^{۳۵} به اعتقاد مسلمانان این مسجد دومین مسجد پس از مسجد الحرام است. بنابر آنچه در «کتاب اول تواریخ ایام» و «کتاب اول پادشاهان» از عهد عتیق آمده است؛ حضرت داود از طرف خدای تعالی برای فراهم کردن مقدمات ساختمان آن مأموریت یافت ولی از ساختن آن منع شد.^{۳۶} پس از درگذشت داود فرزندش سلیمان در سال چهارم سلطنت خود به ساختن معبد آغاز کرد و پس از سیزده سال آن را به پایان رسانید.^{۳۷} این پرستشگاه در طول تاریخ بارها تجدید بنا شده است در ایام خلافت ولید بن عبدالملک بن مروان «۸۶-۹۶ ه‍.ق» از خلفای بنی‌امیه مسجد بزرگی به نام مسجدالاقصی در قسمتی از همان مسجد الاقصای اصلی ساخته شد (در بیت هشتادم نیز توضیحات دیگری داده شده است).

محراب: قبله، جهت عبادت، آنجا که روی بدان عبادت کنند «لغت‌نامه» اما در این بیت مراد از آن محراب خاصی است که در بیت‌المقدس بوده است و یهودیان اعتقاد دارند که محراب محل مقدسی است در معبد که خدای تعالی مشیت و ارادهٔ خود را در آن محل بر بنی اسرائیل ظاهر فرمود.^{۳۸} محراب بیت‌المقدس در «کتاب اول پادشاهان» چنین توصیف شده است: «از پشت خانه [بیت‌المقدس] بیست ذراع یا تخته‌های سوزآزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرده و آن را در اندرون به جهت محراب یعنی به جهت قدس الاقداس بنا نمود. اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید. روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید»^{۳۹}.

اقصی: دورتر «لغت‌نامه» مراد از محراب اقصی در این بیت محراب بیت‌المقدس و یا محراب مسجد اقصی است. محراب اقصی در پیش دیگری نیز آمده است:

آستان و حضرش را از شرف صخره و محراب اقصی دیده‌ام

دیوان، ص ۲۷۲

❷ باز به تعریض می‌گویند: از کعبه، از خانه خدا روی بگردانم و بیت‌المقدس را قبلهٔ خویش سازم و روی به سوی محراب اقصی بیاورم!^{۴۰}

۳۷- مرا از بعد پنجه ساله اسلام نژید چون صلیبی بند بر پا صلیبی: ترما، عیسوی، خاج‌پرست، زکار دار. «لفت‌نامه».

❖ خاقانی ضمن اشاره به توطئه‌هایی که در پشت پرده برای دستگیری او در حال شکل‌گیری بوده گفته است که پس از پنجاه سال مسلمانی اینک برای من زبیده نیست که مانند راهبان دیرها زنجیر و بند بر پای داشته باشم.

۳۸- روم ناقوس بوسم زین تحکم شوم زکار بندم زین تعدا ۱۹۱

«ناقوس» زنگی که نصاری در کلیسا می‌زنند. در روزگاران گذشته در ممالک اسلامی در کلیساها به جای ناقوس فلزی از ناقوس چوبی استفاده می‌کردند. محمد قزوینی می‌گوید: «ناقوس دو قطعه چوب بوده یکی بلند و یکی کوتاه که عیسویان مشرق به یکدیگر می‌گویند برای اعلام هم‌کشان خود به ادای صلوة و چوب کوتاه را و بیل و ویله می‌گفته‌اند»^{۹۱}. «تحکم» جور و تعدی کردن. در اصل حکومت نمودن بر کسی است اما این حکومت فرمانروایی بیجا و حکومت به غلبه است.

زکار: از ریشه یونانی «Zonaria» به معنی کمربندی که دژبان نصرانی به امر مسلمین بر میان می‌بسته‌اند تا از مسلمانان شناخته شوند. ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۲۲۵ هـ درباره فرمان متوکل خلیفه عباسی «۲۲۲-۲۲۷ هـ» بر اهل دژه در مورد پوشیدن عسلی و بستن زکار و الزام و اجبار اهل دژه به رعایت این امر و دیگر سخت‌گیری‌های او برای مسیحیان و یهودیان مطالب شایسته توجهی یاد کرده است.^{۹۲}

گاهی به کمربند زردشیمان و مجوس نیز زکار گفته شده است و خاقانی در اشعار خود زکار را به هر دو معنی به کار برده است: الف به معنی کمربند مسیحیان:

سوزن عیسی میانش رشته سریم لیش

رومیان زین رشک زکار از میان افشاندند

دیوان، ص ۱۰۷

بهرام کاسقفی است به زکار هر قلی در

گفت از طلال تبع تو به مغفیری ندارم

دیوان، ص ۲۸۱

ترما صتمی کز بی هر غم خواری
بهر هر در دیری زده دارد داری
زان زلف صلیب شکل دادی باری
یک موی کزو بستمی زکاری
ب: در معنی گشتی و کمربند زردشیمان:

به مغان آی تا مرا بییی که ز حیل المین کنم زکار

دیوان، ص ۱۹۵

خاقله جای تو و خانه می جای من است

پیر سجاده ترا داده و زکار مرا

دیوان، ص ۲۰۱

گر پرده من گیری در کوی مغان آیی

از حیل متین بیی زکار که من دارم

دیوان، ص ۵۰۲

اربعین شان را ز خمین نصاری دان مدد

طیلسان شان را ز زکار مجوسی دان نشان

دیوان، ص ۳۲۷

تعدا: به فتح اول و تشدید دال به معنی ظلم این لفظ در اصل تعدی یا یاه تختانی است مگر فارسبان به تصرف خود اکثر بای الفاظ این وزن را بدون قاعده عربی به الف بدل نمایند چنانکه: تمشی و توئی و تجلی و تماشی را تمّا و توّلا و تجّلا و تماشا خوانند و این نوعی از تفریس است. «غیاب اللغات» تعدّا به معنی ظلم و ستم و ستمگری و جبر و زورگویی در اشعار دیگر خاقانی هم دیده می‌شود:

دست تو شمس و خطی تو خط استوا کاسقیم شرک را به تعدّا پرافکند

دیوان، ص ۱۳۹

❖ باز به تعریض می‌گوید: آیا از غلبه زورگویان باید بروم و به ناقوس احترام بگذارم و از جبر و ستم تجاوزگران و تعدی آنان بروم و زکار نصاری بر میان بندم و از مسلمانی خویش دست بردارم؟^{۹۳}

خط عبری: خط زبان عبری است، زبان عبری از شعبة زبان‌های کنعانی، جزو زبان‌های سامی محسوب می‌شود. این زبان با زبانی که فینیقی‌ها یا موآبی‌ها به آن تکلم می‌کردند تفاوت چندانی نداشته است. الفبای خط یهودیان با حروف الفبای فینیقی ارتباطی نزدیک داشت. کتاب عهد عتیق و ادبیات قوم یهود بدان خط نوشته شده است و عالمان یهود درین آن نبودند که حرکات را به حروف ضمیمه کنند و آن‌ها را ضبط کنند، این کار را به عهده خواننده می‌گذاشتند که خود حرکات را از مفهوم عبارت استخراج کند. ناگفته پیدا است که این امر یکی از مشکلات این خط را فراهم آورده است. معماً: سخن مشکل و دشوار و پوشیده، سخن رمزآمیز، کلامی باشد که به طریقی به رمز و دلالت کند.

«در ادامه تعریضات خود می‌گوید: پس از پنجاه سال مسلمانی آیا از انجیل تفسیری سریانی بنامم و یا رمز و ابمای خط عبری بگشایم و به عبارت دیگر بروم و به بررسی انجیل و تورات بپردازم و مسیحی یا کلیسی بگردم؟»

۴۰- من و ناجر مکی و دیر مخران در بقرابطانم جاوالمجا
ناجر مکی: درباره این کلمه مطالب گونه‌گون در فرهنگ‌ها و شرح‌ها دیده می‌شود و از آن جمله است: ناجر مک: به ضم جیم و سکون رای بی نقطه و فتح میم و کاف ساکن به معنی دربتکده و بت‌خانه نشستن باشد. و بعضی گویند نام زاهدی است ترسا و نام معبد ترسایان هم هست «برهان قاطع» در فرهنگ جهانگیری هم تقریباً همین مفهوم یاد شده است. ناجر مک: به ضم جیم نازی و فتح میم در بتکده نشستن و بعضی گفته‌اند نام مردی است از زهاد ترسایان، شیخ آذری گفته: ناجر مکی معبد فلاطون و بقرابطان هزار حکیم بودند که در حوالی دیر مخران مسکن داشتند و از آنجا به جاهای دیگر می‌رفتند «فرهنگ رشیدی». لاهیجانی در شرح همین بیت می‌گوید: «ناجر مک به تاء المشی القوائیه و الجیم بعدها و الزاء المهملة بعدها، نام یکی از مشاهیر ترسایان است و یای ناجر مکی یای مصدری است»^{۷۱} مینورسکی در توضیح این کلمه گفته است: «در باب «ناجر مکی» تاکنون هیچ‌گونه تعبیر و تفسیری اظهار نشده است. عقیده اولی من این بود که این کلمه را باید با جر مکی خواند و آن را نام یکی از روحانیان سریانی منتسب به اسقف نشین معروف با جر مکی می‌دانستم که شامل حوزه گزرگوک و غیره بود و شیو

۳۹- کسب تفسیر سریانی ز انجیل بخوانم از خط عبری معماً؟

سریانی: یکی از زبان‌های سامی است که در حقیقت یکی از گونه‌های زبان آرامی است. پس از نفوذ اسکندر مقدونی در شرق نزدیک زبان یونانی خاصه در شهرها جایگزین زبان آرامی گردید و از آن به بعد زبان آرامی به عنوان زبان محلی باقی ماند و لهجه‌ها و صورت‌های متنوع از آن پدید آمد که یکی از آن‌ها سریانی است که از زبان آرامی متداول در شمال غرب بین‌النهرین نشأت گرفت. پس از نفوذ مسیحیت در این ناحیه آرامیان مسیحی خود را به سوره مسوب ساختند و بدین ترتیب اصطلاح سریانی برای این صورت از زبان آرامی پدید آمد. زبان سریانی در سده‌های اولیه میلادی با سرعت تمام در سراسر سوریه و بین‌النهرین غربی انتشار یافت. پس از فتوحات مسلمانان در قرن هفتم میلادی و نفوذ اسلام در سوریه و بین‌النهرین به تدریج زبان عربی جایگزین زبان سریانی شد، و زبان سریانی عمده زبان دینی کلیسای سریانی گردید ولی لهجه‌های سریانی در بعضی نقاط دورافتاده باقی ماند و هنوز هم در پاره‌ای زبان سریانی به عنوان لهجه بومی محلی باقی است. و لهجه آشوری‌ها و کلدانی‌های سوریه و عراق و ایران و ترکیه نیز از فروع زبان سریانی است. آثاری که از زبان سریانی باقی مانده است بیشتر مربوط به مسیحیان سریانی زبان است.

زبان سریانی از اوایل ظهور آیین مسیح زبان کلیسای شرقی گردید و آثار ادبی مذهبی مسیحی به این زبان فراهم شد. در قرن دوم میلادی شهر «الرها» یکی از مراکز مهم مسیحیان گردید و به مناسبت مهاجرت‌های گروهی از یونانیان بدان سامان و اختلاط زبان آنان با یکدیگر زبان سریانی رنگ و رویی خاص یافت و برای تحریر مسائل دینی و فلسفی و علمی زبانی رسا و بارور شد و آثاری که از این زبان باقی مانده است فراوان است و غالباً به ترجمه و تفسیر تورات و انجیل و مسائل دینی و سرودهای مذهبی مربوط است. انجیل: [مژده، بشارت] هر یک از چهار زندگی نامه حضرت مسیح در کتاب عهد جدید. انجیل‌های چهارگانه عبارتند از: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا. در سه انجیل اول داستان زندگی حضرت عیسی نقل شده است اما انجیل چهارم (یوحنا) در واقع رساله‌ای فلسفی در رسالت عیسی است. تلاوت منظم انجیل‌های چهارگانه در بسیاری از کلیساها با تشریفات خاص صورت می‌گیرد.

قدیس «Shah» موسس و بانی دیر یکی از سیزده تن آباء سریانی به شمار است که از قرن پنجم یا ششم میلادی به گرجستان آمدند اگرچه خود وی از اطاکیه بود. در این مورد عقیده آقای Z.D.Ava Istvitski نزد من مرجع به نظر می‌رسد. وی ناخر مکی را با ناچ ارمنک نوی «Nac armag-e-vi» که مقر ناپستانی سلاطین بقراطی در قرن دوازدهم بوده است تطبیق می‌کند این ناحیه در مجاورت Gori که مولد استالین است قرار دارد... ممکن است خاقانی ناخر مکی را مانند یک اسم منسوب «یعنی کسی که منسوب به ناخر مکی باشد» مثلاً سلطان گیورگی سوم (Giorgi III) به کار برده باشد همچنین ممکن است ناخر مکی یک صورت مخفف از ناچ ارمنک نوی «Nac armag-e-vi» باشد در این صورت شاعر آرزو می‌کند که هرگز از مقر لذت و عشرت سلاطین بقراطی «که ظاهراً در آن زمان در شروان شهرت داشته است» جدا نشود و همواره ملازم آن درگاه باشد.^{۶۸}

دیر مخران: درباره دیر مخران نیز مطالب گویه‌گون در فرهنگ‌ها نقل شده است که غالباً از استنباط شخص فرهنگ‌نویسان حکایت می‌کند و از آن جمله است: «مخران باره فرشت بر وزن بخدان نام دیری و کلیسایی است که معبد ترسایان باشد، گویند بناکننده مخران نام داشته و به نام او شهرت داشته «برهان قاطع» مخران بافتح نام معبد ترسایان که به اسم بانی معروف است. «غیات اللغات» توضیحات مینورسکی که از قول یکی از دانشمندان روس نقل کرده است شایان توجه و دقت است. او می‌گوید: «مخران» (در اصل مُخْناَر) به معنی بلوط زار و بیشه بلوط) ناحیه‌ای است واقع بین دو شعبه از رود کور «dura» به نام کسانی «dskani» و ارگای «Argvi». دیر مخران باید با دیر معروف «شبو مغوم» «Shio-Mghvime» واقع در ساحل شمالی رود کور تقریباً به فاصله هفت کیلومتر در شمال کرسی قدیس «متسختا» «Mtskheta» منطبق باشد.

مغوم «Mghvime» به معنی دخمه و مخاک است و در آن زمان به جای دیر دخمه‌ای بوده است که شیو قدیس «St. Shio» در آن می‌زیسته است.^{۶۹}

محمد قزوینی از قول مینورسکی می‌نویسد: «نام ولایت کوچکی در شمال تفلیس که هنوز هم به همین اسم یاقی است»^{۷۰}

بقراطیان: استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب درباره بقراطیان می‌نویسد: «بقراطیان یا بقراطیونان که اروپایی‌ها آن‌ها را «Bagratonids» و «Bagratids» گویند سومین سلسله از امرای ارمنستان بوده‌اند که از اواخر سده نهم میلادی تا اواخر سده پانزدهم میلادی در

آن خطه حکومت راندند. آن‌ها چنانکه مورخان نوشته‌اند اصلاً از نژاد سامی بودند و از خیلی قدیم به ارمنستان مهاجرت کرده و قدرت و مکتب بهم زده بودند. یکی از اجداد آن‌ها که بقراط نام داشت در زمان اشکانیان مقام و مرتبه مهمی یافت و مقرر گردید که در موقع تاج‌گذاری پادشاهان اشکانی وی تاج را بر سر پادشاه نهاد. رفته رفته این مرتبه در اعقاب بقراط مورولی گردید و مقارن ظهور اسلام اعقاب بقراط در ارمنستان متنفذترین و مقتدرترین خاندان‌ها گردیدند. در سال ۷۵۳ میلادی یکی از آن‌ها به نام «آشود» از جانب مروان حمار آخرین خلیفه اموی فرمانروای ارمنستان گشت. اما در سال ۷۵۸ میلادی شاهزادگان و امرای ارمنستان که از ارتباط و اتساب او با عربان ناراضی بودند او را گرفتند چشمش را برآوردند. یک قرن بعد شخص دیگری از این خاندان که باز «آشود» نام داشت او را «آشود کبیر» لقب داده‌اند، از طرف خلیفه عباسی المتوکل لقب امیر الامرای گرفت (۸۵۹ م) و بیست و شش سال بعد از جانب یکی از سرداران معتمد خلیفه به حکومت رسید. سلسله بقراطی که بدین گونه تشکیل یافت پادشاهانی از این قرار بودند:

آشود اول ملقب به کبیر (۸۸۵-۸۹۰ م)

سنباط (۸۹۰-۹۱۴)

آشود دوم (۹۱۴-۹۲۸)

آباس (۹۲۸-۹۵۲)

آشود سوم (۹۵۲-۹۷۷)

سنباط دوم (۹۷۷-۹۸۹)

گایگیک اول (۹۸۹-۱۰۲۰)

یونس و آشود چهارم که مشترکاً سلطنت کردند (۱۰۲۰-۱۰۴۰)

دوره فترت (۱۰۴۰-۱۰۴۲)

گایگیک پسر آشود چهارم (۱۰۴۲-۱۰۴۵)

و از آن پس ارمنستان ضمیمه امپراطوری بیزانسی گردید و سلسله بقراطیان ارمنستان برافتاد.^{۷۱}

با توجه به سال‌های حکومت ابن امیران که به یاگراتیدهای ارمنستان موسوم‌اند و نخستین فرمانروای آنان در سال ۲۷۲ هجری بر مسند امارت و فرمانروایی نشسته است و

آخرین امیر آنان در سال ۲۳۶ یا ۲۳۷ ه‍.ق درگذشته است نگارنده را عقیده بر این است که منظور خاقانی از بقراطیان در این بیت بی شبهه این سلسله از باگراتیوها نبوده است، چه خاقانی هشتاد و چند سال پس از درگذشت آخرین امیر این سلسله به دنیا آمده است. پس باید در پی بقراطیان دیگری بود این بنده گمان می‌کند که مراد و منظور خاقانی از بقراطیان در این بیت یا بقراطیان گرجستان است و یا بقراطیان رومینی ارمنستان.^{۵۵}

بقراطیان گرجستان از اوایل قرن ششم اعتبار بیشتری پیدا کردند و در سال ۱۱۲۲م = ۵۱۶ ه‍.جری قمری به فرماندهی «داوید» نقیسی را از دست مسلمانان خارج ساختند و ظاهراً اشاره ابن اثیر به شکست سپاه سی هزار نفری مسلمانان و اسارت چهار هزار تن از آنان و کشتار جماعت بسیاری از همان مردمان در سال ۵۱۵ ه‍.ق باید به همین قیام گرجیان مربوط باشد.^{۵۶} و از این تاریخ به بعد امیران گرجستان همواره به نواحی اطراف دست‌اندازی کردند و به کشورگشایی پرداختند از آن جمله «داوید» در حدود سال ۵۱۸ ه‍.ق به شهر آبی حمله کرد و بزرگان و فرما نروای آن شهر را دستگیر کرد و با خود برد.^{۵۷} جانشین داوید، دیمیتری نامی است که از سال ۵۱۸ ه‍.ق به بعد تا سال ۵۵۰ ه‍.ق در گرجستان بر مسند قدرت بود و از سال ۵۵۱ تا سال ۵۸۰ ه‍.جری قمری گئورگی سوم پادشاه گرجستان بود و مادر اختان ظاهراً عمه همین پادشاه بوده است و هموست که در جنگ‌های میان شروانشاه و خزران در «دریبه» به یاری شروانشاه شتافت و نیز در سال ۵۵۷ ه‍.ق در ایام همین پادشاه گرجیان با سی هزار جنگجو به شهرهای مسلمان‌نشین حمله کردند و شهر «دیل» را متصرف شدند و به غارت آن پرداختند و ده هزار تن را کشتند و تعداد بی‌شماری از زنان و کودکان را به اسارت بردند.^{۵۸} بنابراین در آن روزگاران این سلسله از بقراطیان از اشتهار و معروفیت ویژه‌ای برخوردار بودند و این شهرت در زمان سلطنت ملکه «تمر» یا «تامارا» که از سال ۵۸۰ تا سال ۶۱۰ ه‍.ق حکومت کرد و با فتوحات بسیار بر وسعت قلمرو خود افزود، و شهرت او بیش از پیش در اطراف و انکاف پراکنده شد.^{۵۹} اما مراد از بقراطیان می‌تواند بقراطیان رومینی ارمنستان نیز باشد. امیران این سلسله از باگراتیوها از سال ۱۰۸۰ میلادی = ۴۷۲ ه‍.جری قمری تا سال ۱۲۲۶ میلادی = ۶۲۳ ه‍.جری قمری در پاره‌ی نواحی ارمنستان به عنوان جانشینان باگراتیوهای ارمنستان حکومت رانده‌اند و عبارتند از:

۱- رومین اول ۱۰۸۰-۱۰۹۵ = (۲۷۲-۴۸۸ ه‍.ق) او از خویشان گائیک دوم آخرین امیر

بقراطیان بود.

۲- کنستانتین اول فرزند رومین

۳- تنودر اول پسر کنستانتین

۴- لئون اول پسر کنستانتین

۵- تنودر دوم پسر لئون

۶ و ۷- رومین دوم پسر تنودر دوم و مله برادر تنودر دوم و رومین سوم برادرزاده تنودر

دوم ۱۱۳۷-۱۱۸۷ = (۵۳۱-۵۸۳ ه‍.ق)

۹- لئون دوم برادر رومین سوم

۱۰- ایزابل دختر لئون دوم

این سلسله پس از حمله مغولان به آذربایجان و ارمنستان از بین رفتند.^{۶۰}

و نیز امکان آن هست که این بقراطیان از سلاله بقراطیان گرجستان بوده باشند که از

حکام محلی بوده‌اند و آوازه تاریخی چندانی نداشته اما در شروان معروف بوده‌اند.

هندوستان نوازند و بعضی گویند بی باشد که کشیشان در کلیسا نوازند و بعضی دیگر گویند: مولو زنگی و حلقه چندی است از آهن که زاهدان ترسا در دزون دیر نوازند و حلقه‌های آهن را جلیانند «برهان قاطع» ۱۱ مولون، مولوزند، نوازده مولو، آن که مولو می‌نوازند، «لفت‌نامه» از سیاق سخن خاقانی در این بیت و نیز با توجه به بیت هشتم و نهم همین قصیده که می‌گوید:

قسم همین قصیده که می‌گوید:
 به بانگ و زاری مولودان از دیر
 به پندار من اسقف بر اعضا
 چنین استنباط می‌شود که مراد شاعر از «مولود» نوحی نی و با وسیلهٔ دیگر موسیقی است
 که در آن می‌فشد یا بنگی از آن برمی‌آید و شعر دیگر خاقانی مؤید این معنی است:
 من نیز سرز جوشه خارا برآورم
 مولود مثال دم جو بر آرد بال صبح

مسیحیان از این وسیله موسیقی در عبادات و اظهار تضرع و زاری و نشان دادن ریاضات خود در غارها و دیرها بهره می بردند.

چرخا: به ضم اول جامعه‌واری را گویند که از پشم بافته باشند و جامعه‌ای را نیز گفته‌اند که نصاری می‌شوند «پرهان قاطع» و در این بیت معنای دوم مراد است.

که نصاری بودند «برهان قاطع» و در این بیت معنی دوم مراد است.

✽ در دنباله همان تعریضات می‌گوید: «لایم مردم باید ببینند که من در دیری اقامت کرده‌ام و در غاری نشسته‌ام و لباس خشن راهبان مسیحی پوشیده‌ام و مولو می‌زم و آن از ریاضت و تقوی و زاری من حکایت می‌کند.

یادآور این نکته شاید بی‌مناسبت نباشد که برخی ریاضت‌گشایان مسیحی از همه دارایی خود دست می‌کشیدند و به تنهایی از راه صدقه روزگار می‌گذرانیدند. به عنوان مثال از زندگی یک راهب مصری نقل شده است که وی مدت یک ربع قرن در انزوا روزگار گذراند؛ ابتدا در یک قبر زندگی می‌کرد سپس به درهٔ متروکی روی آورد و در آن دره عمر به سر برد و سرانجام در بیابانی در غار و در وسط صخره‌ها زندگی کرد.^{۱۸}

۴۲- به جای صدره خارا چو بطریق پلاسی پوشم اندر سنگ خارا
صدره: به ضم صاد، نیم تنه، جامه‌ای که سینه را بپوشاند، «لغت‌نامه» بیه‌ن کوناهن
است که فقط سینه و دوشانه را فرا گیرد «لسان العرب»

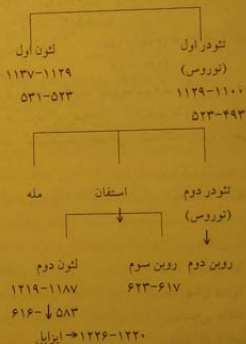
خارازم سنگ سخت را گویند و نوعی از پافه ابریشمی هم هست که مانند صوف

روین اول

$$F_{AA} - F_{VT} = 1.90 - 1.1 =$$

کونستانتین اول

$$f_{93} - f_{88} = 11.0 - 1.90$$



ملجاء: پناہ گاہ، پناہ جای.

● شاعر در دنبالهٔ تعریضات خود می‌گوید: لابد پس از این باید ملازم ناجر مکی و دیر مخران باشم و یا ملاذ و پناه‌گاه من در دربار و درگاه بقراطیان باشد.

۴- سراپینند در سوراخ غاری شده مولوزن و پوشیده چو خا مولو به ضم اول و لام و سکون ثانی و واو: شاخ آهویی باشد که قلندران و جوکیان

موج دار بود. و آن ساده و مخمط باشد مخمط آن را عناپی خوانند. «برهان قاطع» در این بیت «خار» در مصراع اول به معنی بارچه ابریشمین است و در مصراع دوم به معنی سنگ سخت.

بطریق: مجتهد ترسیان باشد «برهان قاطع» بعضی ها این کلمه را تغییر شکل یافته بطرک «Batrak» یا بطریک «Batrak» دانسته اند که این الفاظ خود از لفظ یونانی پاتر یا رخ (Patricus) معرب شده اند که به معنی رئیس خانواده است. در روایات کتاب مقدس هر یک از اجداد یهود مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب و فرزندان اسقف های عالی شده است. در کلیساهای مسیحی مخصوصاً کلیسای شرقی بعضی از اسقف های عالی مقام که بر عده ای از اسقف های دیگر ریاست داشته اند، عنوان «بطرک» دارند. بطرک نشین های اولیه عبارتند از: رم، اسکندریه، انطاکیه و در سده های چهارم و پنجم قسطنطنیه از قرن پنجم به بعد در اورشلیم و دیگر جاهای دنیا نیز بطرک نشین هایی ایجاد گردید.^{۸۲} بطریق نزد محققان ایرانی معنایی نزدیک به همین معنی دارد و از یکی از شش مقام و منصب مشهور مسیحیان است. خوارزمی در فصل نهم از باب ششم مقاله اول کتاب مفاتیح العلوم زیر عنوان «کلمات و اصطلاحاتی که در تاریخ روم زیاد به کار می رود» می گوید: مراتب دینی رومی ها: بطرک: این کلمه چون معرب شود بطریق می شود، در تمام سرزمین های روم چهار بطرک وجود دارد یکی در قسطنطنیه، دیگری در روم، سدیگر در اسکندریه چهارم در انطاکیه. قائلین: همان جالبین است که مرتبه اش

زیردست بطریق است و در دربار خلافت در کشور عراق در مدینه السلام (= بغداد) مقام دارد و زیر نظر بطریق انطاکیه خدمت می کند. مطران: زیردست جالبین است، جایگاه مطران در خراسان شهر مرو است. اسقف: در هر شهری وجود دارد و زیر نظر مطران خدمت می کند. قشیس: پس از اسقف است و شماس: زیردست قشیس است و او کسی است که گروه خوانندگان و نوازندگان و خادمان قربانگاه به فرمان او خدمت می کنند. این گروه دارای رتبه و مقام نیستند.^{۸۳} در اینجا باید یادآور شد که خاقانی و دیگر شاعران مسلمان در استخدام واره ها به معنای اصطلاحی و ارزش آن ها در کلیساها اعتنایی نداشتند، همین گونه که می بینیم خاقانی «بطریق» را که بزرگترین شخصیت در مقامات روحانی کلیسای مشرق زمین بوده است و در یکی از چهار شهر بزرگ آن روزگار زندگی می کرده است، دیرنشین و ریاضت کش بالای کوه ها و دل سنگ ها ساخته است. خاقانی

همه مقامات یاد شده در بالا را در همین قصیده آورده است اما هیچ یک از آن ها در مقام و مرتبه اصلی خود قرار نگرفته اند و از بطریق و جالبین و مطران و قشیس و شماس به عنوان یکی از ریاضت کشان روحانی مسیحی یاد کرده است. این گونه تسامحات در شعر شاعران دیگر نیز فراوان است مثلاً سعدی در حکایتی در بوستان مع و برهمن را یکی دانسته و همین برهمن را پیر اوستا و زند خوانده است و در بیت خانه هندوان مغان و کشیشان را در یک شأن و مقام قرار داده است و در واقع یکی دانسته است و روحانی آیین هندو را مطران آذریست نامیده.

مغی را که با من سر و کار بود
به نومی بپریدم ای برهمن
همین برهمن را ستودم بلند
شبی همچو روز قیامت دراز
کشیشان هرگز نیارزده آب
نگه کردم از زیر تخت و زیر
پس پرده مطرانی آذریست

بوستان، ص ۸۲

پلاس: پشمینه ای باشد سبط که درویشان پوشند «برهان قاطع» زندگی راهبان بسیار ساده بوده است و معمولاً لباس های تن آزار و خشن بر تن می کرده اند در این باب گفته اند: «هر رهبانی در حجره علیحدّه خویش کار می کرد، خوراک می خورد و همان جا می خوابید، با نان و شیر تغذیه می نمود، جامه هایی بر تن می کرد از موی اسب و تقریباً به طور دائم از تکلم لب فرو می بست»^{۸۴}.

سنگ خار: سنگ سخت، در اینجا مجازاً دیر و یا زیارتگاهی است که بر بالا کوه ها و در دل سنگ ها ساخته می شده است.

در دنباله تعرض های پیشین می گوید: به ناچار باید به جای نیم تنه حریری و ابریشمین لباس درشت ریاضت کشان مسیحی بر تن کنم و در دل سنگ ها و بالای کوه ها زندگی به سر برم!^{۸۵}

۴۳- چو آن عود الصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق همدا

عردا صلیب: فاوانیا. دواپی است که آن را فاوانیا گویند، یا هر که باشد از زحمت صرع ایمن گردد و بعضی گویند چونی است که آتش بر آن کار نکند و هر چند بشکند مویع برآید و جویب سه گوش را نیز گویند که در تعویذهای کودکان بر رشته کشند تا در خواب نترسند. «برهان قاطع» مؤلف «الانابه عن حقائق الادویه» می گوید: «فاوانیا معتدل است به گرمی و خشکی، وی علت ام الصبغان «بیماری غش» را نیک بود، چون از کودکی بیابویزی و صرع را سود دارد چو به زیر بینی بر سوزی...»^{۴۶} در اشعار دیگر خاقانی نیز اشاراتی به این نکته ها شده است.

فلک چو عود صلیب بر اختران بندد که صرع داربوند اختران به گاه زوال دیوان، ص ۸۹۷

دهر پیر بوالفضول است ام صبیان یافته کز نبات فکر او عودا صلیب یافتیم دیوان، ص ۹۰۷

کعبه را از خاصیت پنداشته عود الصلیب کز دم ابن الله او را ام صبیان آمدند دیوان، ص ۳۷۰

ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه در مورد اشاره به خرافات مذاهب درباره فاوانیا بحثی شایسته توجه دارد. «عجب از حکایات مذکور این است که نصاری به جویب فاوانیا در تصحیح امر صلیب استدلال می کنند و می گویند چون این جویب را قطع کنی چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می گردد، حتی این که جمعی می گویند که از زمان دارا و پختن مسیح این علامت در جویب یافت شد و می گویند که چون این جویب را به جهت همین صلیبی که دارد به مضرع بیابویزم سودمند خواهد بود، چنانکه در قیامت مردگان دلیل است. گویا این دسته هم از کتب طب بی اطلاع بودند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است عقلت کرده اند که پیش از عیسی هم همین جویب را ذکر کرده اند که برای صرع مفید است»^{۴۷} مطالب بسیار دیگری نیز در کتب طب قدیم نقل شده است.^{۴۸}

صلیب: علامت و نشانی است به شکل دو خط منقطع و معمولاً عمود بر هم که در روزگاران پیشین به ویژه در نزد رومیان بدترین وسیله اعدام شناخته می شد با این توضیح که شخص مجرم را پس از ضرب تازیانه و شکنجه های بسیار مجبور می کردند که صلیب را بر دارد و به فلک راه برد و در آن مکان دست ها و اسیان پایاها او را به صلیب میخ کوب

می کردند و در فجع ترین وضعی اعدامش می کردند. عامل عمده ای که موجب اشتهاار صلیب گردید اعدام حضرت عیسی (به عقیده مسیحیان) با این وسیله بود. در دوره رسولان مسیح فقط «بولس» حواری صلیب را مقدس می داشت ولی از سده دوم میلادی صلیب و مسیحیت به گونه ای تفکیک ناپذیر به هم پیوستند و صلیب نشان ایمان مسیحی گردید. از زمان کنستانتین فاتح (۲۷۲-۳۳۷ م) به مناسبت داستانی که در این باب پیدا شد بر ارزش و اعتبار صلیب بیش از پیش افزوده شد و صلیب به عنوان نشانه پیروزی در جنگ ها بر بیرق ها نقش بست.^{۴۹}

عمده: به قصد و عمد، در زبان عربی با تنوین نصب به کار می رود اما در زبان فارسی بی نشان تنوین نیز استعمال می شود و خاقانی آن را با کلمه صحرا در قافیه آورده است: رخسار صبح پرده به عمدا برافکند راز دل زسانه به صحرا برافکند دیوان، ص ۱۳۳

و در موارد بسیاری در قوافی «الف» یا در وسط مصراع ها به همین نحو یاد کرده است: فرب گنبد نیلوفر می خور که کنون اجل چو گنبد گل بر شکافش عمدا دیوان، ص ۸

بر آن سریر سر بی سران به تاج رسد نوتاج بر نهی ار سر فرو نهی عمدا دیوان، ص ۱۰
آن ماه دو هفته کرده عمدا هر هفت آمد بر خاقانی و عذرش پذیرفت دیوان، ص ۷۰۹

• در ادامه تعریضات می گوید: لابد همانند کودکی که فاوانیا بر بازو و سینه خود می آویزد تا از غش کردن در امان باشد من نیز باید صلیب را متمین و متبک بدارم و بر گردن خود بیابویزم.

۴۴- وگر حرمت ندارند به اینخاز کسم ز آنجا به راه روم مبدا حرمت داشتن: محترم شمردن، توقیر «لغت نامه». || اینخاز - بیت ۳۴.

روم: کنستانتین فاتح (۲۷۲-۳۳۷ میلادی) یا به قول ما خدا اسلامی قسطنطین اول پس از فتح شهر روم در سال ۳۱۳ میلادی و دادن آزادی های نسبی به مسیحیان همراه با مهندسان رومی به سوی آسیای صغیر رفت و در شهر ییزانس رحل اقامت افکند و در

سال ۳۲۴ میلادی در محل همان شهر و در محوطه وسیع تری شهری با نام «روم جدید» بنا نهاد که پس از او (و حتی در زمان او) به نام وی به «قسطنطنیه» معروف گشت.^{۱۱} بنابراین از این زمان به بعد روم دارای دو پایتخت بود یکی شهر روم در ایتالیا و دومی شهر «قسطنطنیه» یا روم جدید در آسیای صغیر. پس از درگذشت قسطنطین مملکتی که از آسیای صغیر و سوریه آغاز می شد و تا آسیایا ادامه پیدا می کرد مدتی در دست جانشینان قسطنطین در آشوب و ناآرامی و هرج و مرج اداره شد تا آن گاه که ثئودوسیوس «ثئودور» امپراطور روم در سال ۳۹۴ میلادی این مملکت را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرد و حکومت هر قسمتی را به یکی از دو پسرش تفویض فرمود.^{۱۲} از این زمان به بعد قسطنطنیه پایتخت روم شرقی گردید. در مآخذ اسلامی روم شرقی را بلاد روم گفته اند، رفته رفته نام بلاد روم به «روم» اختصار یافته است و به کشورهای اطلاق شده است که آیین مسیحی داشته اند و در مجاورت کشورهای اسلامی بوده اند و بعدها به همه اراضی آسیا صغیر «روم» اطلاق شده است (اگرچه اهل آن مسلمان باشند) و سلاجقه روم به سلجوقیان آسیای صغیر اطلاق گردیده. در ادب فارسی نیز هرگاه سخنی از روم به میان آمده است مراد از آن روم شرقی بوده است و مراد خاقانی نیز در این بیت شهر قسطنطنیه پایتخت روم شرقی است.

میدا: آغاز، مبدأ. «لغت نامه» خاقانی مبدأ کردن را به معنی آهنگ کردن و دست یازیدن به کار برده است و در جاهای دیگر دیوان او نیز دیده می شود.

تجسته فقر سلامت کجا کنی حاصل گفته بسم به الحمد چون کنی میدا

دیوان، ص ۱۲

• می گوید: اگر در ابجاز حرمت و احترام را نگه ندارد لایذ باید از آنجا راه «قسطنطنیه» در پیش گیرم و راهی دیار روم شوم.

۴۵- دبیرستان نسیم در هیکل روم کسبم آیین سطران را مسطرًا

دبیرستان: به معنی دبستان است که مکتب خانه باشد «برهان قاطع»

دبیرستان نهادن: مکتب خانه تأسیس کردن، مکتب خانه دایر نمودن.

هیکل: عبادت خانه ترسایان که در آن صور و تمائیل باشد. «لغت نامه»

هیکل روم: ظاهرًا مراد از هیکل روم کلیسای «سنت سوفیا» کلیسای خرد مقدس^{۱۳}

است که در انتهای شمالی میدان بزرگی در قسطنطنیه قرار داشته است. بنای آن را به کنستانتینوس دوم نسبت می دهند که در سال سیصد و شصت میلادی آن را بر پا کرد این بنا در سیر تاریخی خود چندین بار دچار آتش سوزی و زلزله گردیده و به وسیله امپراطوران روم مرمت شده است. پس از فتح قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳ میلادی این معبد را به مسجد ایا صوفیای امروزی مبدل کرده اند که یکی از بناهای بزرگ جهان به شمار می رود.

مطران: منصبی از مناصب ترسایان در بلاد اسلام. اول بطریق است و پس از آن خانیق و پس مطران و پس اسقف و پس قنیس و پس شماس. «لغت نامه» در بیت چهل و دوم از آن ها یاد کردیم.^{۱۴}

مطران: اسم مفعول از مصدر تطریر به معنی تر و تازه کرده شده، به جلوه و صفا در آورده شده.

• لایذ باید در معبد و برعشگاه شهر قسطنطنیه مکتب خانه ای دایر کنم و آیین روحانیان مسیحی را روتق و طراوتی تازه بخشم.

(همان گونه که پیش از این اشاره شد در این بیت هم شاعر توجهی به مقام و منصب واقعی مطران ندارد و از این لفظ مقام یک روحانی بلندمرتبه مسیحی را در نظر گرفته است).

۴۶- بدل سازم به زئثار و به برئس ردا و طلیسان چسبون پورسقا

بدل ساختن: بدل کردن، عوض کردن، باز گردانیدن.

زئیس: به ضم اول و ثالث جامه و کلاه پشمین و گنده باشد که بیشتر نصاری و ترسایان پوشند و بر سر نهند. «برهان قاطع» محمد قزوینی در این باب می نویسد: «زئیس به ضم باء و سکون راه مهمله و ضم نون در عربی به معنی مطلق جامه ای است که کلاه دارد یعنی کلاه ماندنی یا او دوخته شده است که انسان در وقت احتیاج سر خود را در آن می تواند بپوشاند چه جامه بارانی باشد چه جبه چه غیره، اکنون نیز تقریباً همین معنی استعمال می شود بخصوص در شمال آفریقا. و معنی دیگر برئس کلاه طویلی بوده است که صلحا و اقطا در صدر اسلام می پوشیده اند ولی از سیاق شعر خاقانی یعنی از مقابله نگار و برئس با ردا و طلیسان صریحاً معلوم می شود که مقصود خاقانی جامه ای بوده

است مخصوص به نصاری و شاید در آن عصر در صفحات قفقاز که خاقانی در آنجا می‌زیسته چنین مفهومی از برسی اراده می‌شده یعنی برسی اطلاعات می‌شده است بر جامعه‌ای که نصاری می‌پوشیده‌اند.^{۸۸}

ردا (مخفف ردا): بالاپوش آنچه روی لباس‌ها پوشند همچون جبه و عبا و لغت‌نامه: طلیسان: فرجی بی آستین، جادر یا ردایی که مردم طالش پوشند. «لغت‌نامه» به فتح اول و لام، ردا و قوطه‌ای را گویند که عربان و خطیبان بر دوش اندازند. ظاهراً طلیسان ابتدا لباسی محلی نالی‌ها بوده است و بعدها بار معنایی بیشتری پیدا کرده است و ردای بزرگان و خطیبان گشته است. محمد قزوینی در این باب می‌گوید: «اما طلیسان به فتح لام و به ضم و به کسر معرب تالسان یا تالشان فارسی است و در معنی آن اختلاف زیاد است بین لغویین و ظاهراً اختلاف در معنی آن، تبدل وضع آن است برحسب معمول ازمه و امکانه مختلفه. بعضی گویند که یک قسم کسایی بوده است یا قسمی لباس رویین که ایرانیان می‌پوشیده‌اند به شکل مدور و سیاه (در سیاه بودن آن خیلی تشبیهات کرده‌اند پس معلوم می‌شود رنگ اصلی عمده آن سیاه بوده است) و ... اینه نظر می‌رسد که طلیسان اشیاء بوده است به چیزی که اکنون شتل گویند».^{۸۹}

بور سقا: ظاهراً همان ابن سقّای معروف است که درباره‌ی او روایات گونه‌گون در کتاب‌های مختلف یاد شده است. از جمله گفته‌اند که: ابن سقا از قاریان قرآن بوده است. و بعضی از او با عنوان «متفقه» یاد کرده‌اند. ابن اثیر در حوادث مربوط به سال ۵۰۶ هـ از ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی «متوفی ۵۳۵ هـ» از بزرگان صوفیه و از عابدان و زاهدان مشهور آن عصر یاد می‌کند و می‌گوید: در این سال ابو یعقوب به بغداد در آمد و در آنجا مجلس وعظ بر پای داشت. روزی مردی متفقه که او را ابن سقا می‌گفتند به پا خاست و از او پرسشی کرد و در آن مسأله صوفی بزرگ را آزرده. ابو یعقوب او را گفت: بشن که از کلام تو بی‌نی‌تقصیر می‌شوم و شاید که تو مسلمان از دنیا نروی. چنین اتفاق افتاد که پس از آنکه مدتی این سقا به سوی بلاد روم رفت و مسیحیت اختیار نمود.^{۹۰} در مرآت‌الجنان در ذیل حوادث ۵۳۵ هـ اضافه کرده است که پس از چندی که این گفتگو میان ابن سقا و ابویعقوب واقع شد، رسول پادشاه روم پیش خلیفه آمد و ابن سقا نزد وی رفت و از او خواست که او را همراه خود به روم ببرد و اظهار کرد که می‌خواهد دین اسلام را بپذیرد و به آیین مسیح در آید. فرستاده پادشاه روم درخواست او را پذیرفت و ابن سقا

را با خود به قسطنطنیه برد و او در آن دیار نصرایت اختیار کرد و بر آن دین از دنیا رفت. مطالب دیگری نیز درباره‌ی ابن سقا نقل شده است که قسمتی از آن‌ها را استاد بدیع الزمان فروزانفر در باب «بحث در مآخذ داستان شیخ صنعان» جمع آورده است.^{۹۱}

«لایه مانند ابن سقا که از اسلام برگشت و نصرایت اختیار کرد و به آن آیین و کیش از دنیا رفت من هم باید دست از اسلام بردارم و ردا و طلیسان خود را که نشان از پوشش اسلامی من دارند به جامعه‌های مخصوص مسیحیان مبدل کنم.

۴۷- کتم در پیش طورسیقوس اعظم ز روح القدس و ابن واب مجارو طورسیقوس: به ضم اول به معنی طورسیقوس است که نام زاهدی و حکیمی و پادشاهی بوده از نصاری «برهان قاطع» این واژه در شرح لاهیجانی به صورت تورسیقوس آمده است و شارح گفته است «عالم و دانای نصاری را گویند که در مسائل دینی معتمد و مستند باشد چنانکه در اسلام محدث را معتمد خوانند»^{۹۲} و گفته پیداست که این گونه گزارش‌های معنایی برای این کلمه از سیاق سخن استنباط شده است. مینورسکی درباره‌ی این واژه می‌گوید: «طورسیقوس - عنوان و لقبی به این شکل در فهرست طبقات روحانی بوزنیا که در آثار الباقیه (ص ۲۹۰) مندرج است دیده نمی‌شود مگر این که این کلمه تحریف گونه‌ای باشد از «اسطراتیقوس» که به صورت «اصر یقیوس» در آمده باشد و بعد همزه اول کلمه را بر سر صاد نهاده باشند»^{۹۳}. در لغت‌نامه دهخدا در ذیل بطریقوس آمده است: «بطریقوس» بطریق به معنی زاهد تریسان.

کسم در پیش بطریقوس اعظم ز روح القدس و ابن واب مجارو

خاقانی

توجه به شاهد مثال نقل شده در لغت‌نامه دهخدا این احتمال را مطرح می‌کند که این واژه ممکن است «بطریقوس» باشد و انکاه به دلایل زیر این گمان را تقویت و تأیید می‌کند.

الف: با توجه به مطالقی که در باب بطریق در بیت چهل و دوم یاد شده دیدیم که قسطنطنیه یکی از چهار شهر بطریق نشین است و شاعر می‌خواهد در «سنت صوفیا» یا «هیکل روم» مکتب‌خانه‌ای بنهد و آیین مسح را جلوه‌ای تازه بخشد در چنین شهری سر

و کار او با بطریق خواهد بود و همین مقام و منصب روحانی مسیحی است که می تواند برای مناظره و مجارای شاعر مناسب باشد.

ب: به قول مینورسکی عنوان و لقب طورسیقوس در فهرست طبقات روحانی یوزتیا در آثار الباقیه دیده نمی شود اما در همان صفحه مورد استناد مینورسکی شکل های «بطریق‌خس» و «بطریق‌یس» (صص ۲۸۹ و ۲۹۰) در میان درجات دینی و اجتماعی نصاری ذکر شده است.

ج: دقت نظر در املاي این کلمه نشان می دهد که تصحیف «طورسیقوس» با «بطریقوس» از نظر خطی محتمل ترین و ساده ترین نوع تصحیفات و تحریفات برای نشان دادن چندان آشنا با این اصطلاحات می تواند باشد.

پس احیاناً مجارای شاعر احتمالاً با بطریقوس است که بالاترین منصب روحانی مسیحی در قسطنطنیه است.

روح القدس: به ضم قاف و سکون دال «و گاهی به ضم دال نیز در ادب فارسی به کار رفته است» روان پاک، روان مقدس، در اعتقادات مسیحی اقنوم سوم از اقایم ثلاثه الهیه خوانده شده است و آن را روح گویند که مبدع و مخترع حیات می باشد و مقدس گویند به واسطه این که از کارهای مخصوصه او آن که قلوب مومنین را تقدیس می فرماید.^{۱۱}

این: یکی از اقایم ثلاثه نصاری، مهتر عیسی نزد ترسایان، این الله. «لغت نامه» اب: اولین اقنوم از سه اقنوم اهل تثلیث «لغت نامه» نصاری گویند: اقنوم عبارت از ظهورات باری تعالی است و اب و این و روح القدس اشاره به آن است این ظهورات را در سه اقنوم مجتمع می دانند که عبارتند از اقنوم وجود، اقنوم علم، و اقنوم حیات، از اقنوم وجودیه اب تغییر می کنند و از اقنوم علم به کلمه تعبیر می کنند و می گویند اقنوم کلمه در حضرت عیسی با وجود او یکی شده است و در ذات او حلول یافته و از اقنوم حیات به روح القدس تعبیر می کنند.^{۱۲} نیز « به بیت هفتاد و هشتم.

مجارا: مناظره کردن در سخن «لغت نامه» محمد قزوینی می گوید: «و مجارا یکی از امثله مصادر باب مقافله ناقص است که در فارسی تاء مصدریه آن حذف شده است چه در اصل مجاراة بوده است و آن نظایر بسیار دارد چون مقافا که گذشت: «چو عیسی ترسم از طمن مقافا» و مبارا چنانکه در مثنوی گوید:

گیرم خلع و مبارا می رود بد مین ذکر بخارا می رود

و مدارا و محابا در تعبیر بی محابا و مدارا حافظ می گوید: «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» و این حذف تاء بسیار است ولی مفرد و قیاسی نیست مثلاً مباحا و مساوا و مبالا در مباحاة و مساواة و مبالاة شنیده نشده است.^{۱۳}

مجارا کردن: در بیت فوق ظاهراً به معنی مناظره کردن و گفتگو کردن آمده است «لغت نامه».

«لا بد در پیش روحانی و الامقام نصاری باید درباره اقایم ثلاثه اب و این و روح القدس مناظره و مباحته داشته باشم.

۴۸. به یک لفظ آن سه خوان را از چه شک به صحرای یقین آرم همانا سه خوان: معتقد به تثلیث، آن که به اب و این و روح القدس اعتقاد دارد. همانا: به تحقیق، قطعاً، یقیناً.

« شاعر در چند بیت بعدی می خواهد نتایج بحث ها و مناظرات خود را با دانای دینی نصرائی مطرح سازد می گوید: من با یک لفظ و سخنی آن معتقد به تثلیث را که در چاه پندار و گمان گرفتار آمده است به صحرای یقین و بی گمانی می کشانم تا همه چیز را به روشنی دریابد.

۴۹. مرا اسقف محقق ترشاند ز یعقوب وز نسطور وز ملکا اسقف (از یونانی ایپسکوپوس = episkopos = ناظر) از مقامات عالی روحانی در کلیسای مسیحی است و او روحانی مقدسی است که برای هماهنگ ساختن امور حوزه های متعددی که زیر نظر چندین کشیش اداره می شد از طرف کشیشان و مردم انتخاب می گردید.^{۱۴} بسیاری از امور غیر روحانی علاوه بر کارهای مذهبی هم به اسقف محول می شد. مقام او در کلیسای شرق پایین تر از مقام مطران بود.

محقق: صیغه اسم مقبول به معنی به تحقیق رسیده، به ثبوت رسیده، مسلم (محقق تر) مسلم تر، یعقوب و نسطور ملکا: مراد از یعقوب و نسطور پایه گذاران دو فرقه معروف به یعقوبیه و نسطوریه است و اگر ملکائیه را هم بدین دو فرقه بیفزاییم این سه فرقه در خاور میانه مشهورترین فرقه هایی هستند که با مسلمانان حشر و نشر داشته اند. یعقوبیه: فرقه ای است از نصرائی منسوب به یعقوب برادیا (برادیا به معنی شخصی

است که لباس پاره می‌پوشد) او اندکی پیش از سال پانصد مسیحی در تِلْلا «Tella» در مشرق رها «Edessa» تولد یافت و در سال ۵۴۱ میلادی سمت اسقفی یافت چون طریقه ایشان مخالف مذهب رسمی مملکت بیزانس و قسطنطنیه بود امپراطوران قسطنطنیه در صدد آزار او و پیروانش برآمدند. پیروان او به جزیره العرب و ایران پناه بردند یعقوب برادری در سال ۵۸۷ میلادی درگذشته است. اساس معتقدات یعقوب مبتنی است بر اتحاد خدا و انسان در طبیعت واحد که وجود حضرت عیسی است. به عبارت دیگر مسیح حاصل ترکیب و اتحاد طبیعت ناسوت و لاهوت است و جوهری است که از دو جوهر الیام یافته است.

نسطوریه: پیروان نسطوریوس (Nestorius) نامی هستند که در حدود سال ۳۸۰ میلادی در جرمانیسیا (Germanicia) تولد یافت و در حدود ۴۲۰ میلادی در طرابلس درگذشت او در سال ۴۲۸ میلادی به سمت بطریرک قسطنطنیه منصوب گردید. او معتقد بود که حضرت عیسی دارای دو شخصیت متمایز ناسوتی و لاهوتی در جسمی واحد است و مانند انبیای دیگر واسطه‌ای میان خدا و انسان است. وجود تضاد میان افکار او و دیگر روحانیان مسیحی موجب شد که اجتماع عظیمی در سال ۴۳۱ میلادی در شهر افسس در کناره دریای اژه بر پا شود، در این اجتماع که بطریرک اسکندریه با تعدادی نزدیک به دویست تن از اسقف‌های هوا دارش آرای نسطوریوس را رد کرده و حکم به تکفیرش دادند. اقدامات بعدی نسطوریوس سودی نخبید، در نتیجه او را به جزیره العرب و سپس به طرابلس تبعید کردند و او در آنجا در نهایت فقر و تنگدستی در حدود سال ۴۴۰ میلادی درگذشت. پیروان او پس از تبعید بطریق خود مورد ایزدا و خدمات واقع شدند و جماعت بسیاری از آنان به ایران و هندوستان و مغولستان و چین پناه بردند.^{۱۱۰}

ملکائیه: ملکائیه به شخص خاصی منسوب نیستند، ملکائیه در قرن پنجم میلادی به هیسونیایی اطلاق می‌شده است که پیرو اعتقادات امپراطوران بیزانس بوده‌اند. در لغت‌نامه آمده است: ملکا در زبان آرامی به معنی پادشاه = ملک عربی است و علم (اسم خاص) نیست خاقانی شروانی گوید:

مرا اسقف محقق‌تر شناسند ز یعقوب و ز نسطور و ز ملکا

«لغت‌نامه»

در باب کلمه ملکا در این بیت باید تسامحی را بذرفت چه شاعر خواسته است که پیروان سه فرقه مسیحی یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه را نام ببرد و متوجه این نکته نبوده است که ملکائیه به شخص خاصی منسوب نیستند و ملکا را به عنوان موسس فرقه نام برده است.

ابوریحان بیرونی درباره ملکائیه می‌گوید: «نخستین فرقه ایشان ملکائیه نام دارد و رومیان بدین مذهب‌اند و از این جهت به ملکائیه موسوم‌اند که ملک روم به همین مذهب است و در کشور روم جز ایشان دسته دیگری نیست»^{۱۱۱}

«در آن کلیسای بزرگ یا استدلال قوی تاریکی‌های تثلیث را روشن می‌گردانم و مرا موثرتر از بنیان‌گذاران آیین‌های یعقوبی و نسطوری ملکائی محسوب می‌دارند.

۵۰- گشایم راز لاهوت از تنفرد - نمایم ساز ناسوت از هیولا
 لاهوت: عالم سرمد و شمع ربوبی و مرتبه احدیت و احدیت را عالم لاهوت می‌گویند. توضیح این نکته شاید بی‌مناسبت باشد که کلمه شمع به معنی مرتبه و ناحیه و (منطقه) آمده است و صقع ربوبی یعنی مرتبه ذات و صفات و اسماء الهی، چنانکه شمع ذات یعنی مرتبه وجود محض و حقیقت الهی. در هر حال مرتبه اسماء و صفات الهی را صقع الهی و مرتبه ربوبی نامیده‌اند.^{۱۱۲}

نقوذ: یگانگی، فردانیت، وحدانیت. || نمودن: باز گفتن، شرح دادن، گزارش کردن «لغت‌نامه».

ساز: ساخته شدن، سامان یافتن، ساخت.

ناسوت: عالم اجسام و جسمانیات و زمان و زمانیات را عالم ناسوت می‌نامند و عالم ملک و شهادت هم گویند.^{۱۱۳}

در حاشیه شرح لاهیجانی بر همین قصیده آمده است: «بعضی گویند که: موجودات منقسم بر سه قسمت، قسمی موجودات محسوسه است و آن را عالم (ناسوت) گویند و دوم موجودات معقوله است و آن را عالم ملکوت خوانند و سیم موجودات بالقوه است و آن را عالم جبروت خوانند. و هر چه ورای این‌ها باشد عالم لاهوت بود و آن ذات الله تعالی است»

هیولا: ماده هر چیز، ماده اولیه عالم را که همواره متصور به صور و متغلب به احوال و

اشکال و هیأت مختلف است، هیولن گریوند و آن واحد و بسیط است، بالجمله هیولن امر بالقوه است و فعلیت آن به صورت است.^{۱۱۸}

• اسرار لاهوت و ناسوت را که مورد بحث عالمان است و اساس اختلاف فرقه‌های دینی تحلیل می‌کنم و تحقق لاهوت از فردانیت و ناسوت از هیولن را تبیین می‌کنم.

۵۱- کشیشان را کشتن یبنی و کوشش به تعلیم چو من قئیس دانا کشی: روحانی مسیحی، پیشوای دین نصرانیان «معین» در قرون وسطی لفظ کشتن معمولاً به همه طایف حوزه‌های دینی مسیحی اطلاق می‌شده است و تبخر و فضل او در علوم دینی مورد توجه بسیار نبوده است، برای یک تن کشتن همین قدر کفایت می‌کرد که از عهده خواندن دعاها و کتاب راهنمای قریض و اجزای شاعران دینی برآید و کار عبادت و امور خیریه حوزه خویش را تمشیت بخشد. کشیشان برخلاف اسقفان از یک زندگی فقیرانه‌ای برخوردار بوده‌اند و از طریق گرفتن اجرت السحراب هنگام غسل تعمید و عقد ازدواج و کفن و دفن و عشاء ربانی برای مردگان هزینه‌های معاش خود را تأمین می‌کرده‌اند و مقام کشیشی از معنای والا کیلیا نبوده است.^{۱۱۹}

کشی: اسم مصدر از کشیدن به معنی جذب و جلب (لغت‌نامه).
تعلیم: کسی را چیزی آموختن فارسیان به معنی لازم نیز آورده‌اند «غیاث‌اللغات»
قئیس: معرب کشتی از متاصب و مقامات دینی مسیحیان است رتبه‌ای است میان اسقف و شماس که در بیت چهل و دوم یاد کردیم.

• پس از تحلیل و تبیین مسائل فلسفی مربوط به آیین مسیح خواهی دید که در میان طایف دینی مسیحیان کشتن و کوششی برای فراگیری بحث‌های من پیدا شده است. (صنعت توزیع (یا واج آوایی) در بیت مورد توجه است).

۵۲- مرا خوانند بظلمیوس ثانی مرا دانست فیلاطوس والا

بظلمیوس: بظلمیوس کلادیوس (Klaudios Batlamyus) یا بظلمیوس Batlmus یا بظلمیوس قلوذی (صورت معرب نام یونانی وی) «متوفی در حدود ۱۶۵ تا ۱۷۰ میلادی» منجم و ریاضی‌دان و جغرافیادان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی است. بظلمیوس آرای دانشمندان حوزه علمی اسکندریه را تنظیم و ضبط کرد و

مطالب نیز بر آن‌ها افزود و آثار بسیاری از خود به یادگار گذاشت. مجموعه آثار او در مباحث نجوم و ریاضیات و هیأت به کتاب «محیطی» مشهور است که مشتمل بر سیزده کتاب در علوم ریاضی بویژه در هندسه و هیأت است و همین کتاب موجب عالم‌گیر شدن شهرت او بوده است. بر بنیاد فرضیه بظلمیوس زمین در مرکز عالم است و خورشید و ماه و ستارگان پنج‌گانه در هفت فلک حول محور زمین می‌گردند. فرضیه‌های بظلمیوس تا ظهور کپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳ میلادی) یعنی تا اواسط قرن شانزدهم میلادی نزد همه دانشمندان فرضیات مسلمی شمرده می‌شدند.^{۱۲۰}

بظلمیوس ثانی: دکتر ضیاءالدین سجاد می‌نویسد: «(بظلمیوس ثانی) بظلمیوس دوم متلف به فیلاطوس (محبوب پدر) (۳۰۹-۳۴۷ ق. م) پادشاه مصر قدیم از سلسله مقدونی الاصل بظالمه. به نقل روایات، ترجمه عهد عتیق از عبری به یونانی که به هفتاد کرد (مسیحیه) معروف است به امر او صورت گرفت. وی کتابخانه اسکندریه را به اعلای درجه شکوه رسانید. فانوس دریایی جزیره فاروس نیز از زمان او است.»^{۱۲۱} بطلمه مصر پادشاهان مقدونی الاصل مصر قدیم‌اند و مؤسس این سلسله از سرفاران اسکندر مقدونی بوده است که پس از درگذشت اسکندر با عنوان بظلمیوس یکم حکومت مصر را به دست گرفت و جانشینان او تا سال سی ام پیش از میلاد همگی با عنوان بظلمیوس عهده‌دار حکومت مصر بوده‌اند بویژه بظلمیوس دوم به جهت آن که به ترجمه عهد عتیق دستور داده است و مشوق عالمان بوده و توجهی خاص به گسترش کتابخانه‌ها داشته است می‌تواند با بظلمیوس قلوذی وجوه تشابهی داشته باشد و با توجه به همین وجوه تشابه برخی گمان برده‌اند که بظلمیوس قلوذی هم یکی از بظالمه است. اما این لفظی در تاریخ حکما پس از اشاره به این امر به گونه‌ای دقیق به رد این تحویل و گمان پرداخته است.^{۱۲۲} به نظر نگارنده این سطور «بظلمیوس ثانی» نظیر فردوسی ثانی و سعدی ثانی و حافظ ثانی است و لقی است که شاعر برای خودستایی به خویش داده است با توجه به ابیات پیشین که می‌خواهد در هیکل روم دبیرستان نهد و با دانای دینی معتقد به تثلیث سخن بگوید و او را از جاه گمان و پندار به در آورد و لاهوت و ناسوت را تبیین کند تا کشتن و کوششی برای حضور در حلقه درس او ایجاد شود در نتیجه اشتهاری به دست آورد و عالمی گردد ثانی بظلمیوس و مردم او را در چنین درجه‌ای بشناسند. ابداع چنین ترکیبی برای ارضای این خواسته‌ها است و هیچ‌گونه ارتباطی با بظلمیوس دوم از سلسله

بغالبه مصر ندارد.

فیلوقس: ولادیسیر متورسکی در باب این کلمه می‌نویسد: «فیلوقس تصحیف معروف قدیمی کلمه فیلیپوس (Philips) می‌باشد که پس از تعریب در آن فاء به قاف تصحیف شده است چنانکه پنتاس مغرب (Pontas) به صورت پنتاس مصحّف گردیده است. در بادی امر چنین به ذهن متبادر می‌شود که فیلوقس اعظم باید نام یکی از فضلا و حکما باشد در ردیف بطلمیوس. اما در کتاب بزرگ «مقدمه‌ای بر تاریخ علم» تألیف «جی سارتن» از صاحبان این نام هیچ کس که مناسب این مقام باشد دیده نمی‌شود. از طرف دیگر مسلمین با سرگذشت و نام یولیوس فیلیپوس ملقب به عرب که روایات و سنن نصاریّ او را نخستین امپراطور مسیحی حتی قبل از قسطنطین می‌شمرد آشنا بوده‌اند. طبق قول مسعودی درانتیبه ص ۱۳۳ فیلیپوس به دین نصاریّ در آمد و آیین صابّین را ترک کرد. مراد خاقانی از اشاره بدو ظاهراً بیان این نکته است که چگونه یکی از قدمای غیرنصاریّ با قبول دین به ذروه قبول وصول یافته است^{۱۱} و محمد قزوینی می‌گوید: «و مراد از فیلوقس معلوم نشد کیست^{۱۲}».

• با مطرح کردن مسائل علمی و دینی در محضر دانیان روم، مرا تالی بطلمیوس خواهند دانست^{۱۳} به دیده حکیمی بزرگوار و بلندمرتبه بر من خواهند نگریست.

۵۳- فرستم نسخه ثالث ثلاثه سوی بغداد در سوق الثلاثا

نسخه کتاب و هر نوشته‌ای که از روی کتاب یا نوشته دیگری نوشته شده باشد «لغت‌نامه»

ثالث ثلاثه: سوم از سه، این تعبیر از آیه هفتاد و سوم سورة مائده (۵) مأخوذ است که می‌فرماید: «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة و ما من الاله الا واحد و ان لم ينهوا عما يقولون ليمسّ الذين كفروا منهنم عذاب اليم». آنان که گفتند الله یک مرتبه از مراتب سه گانه تثلیث است بی‌گمان کافر شدند، خدایی جز خدای واحد نیست و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند قطعاً عذابی دردناک به ایشان می‌رسد.

میبدی در تفسیر ثالث ثلاثه می‌گوید: «جمهور ترسیان از ملکاتیان و نسطوریان و یعقوبیان معتقد به تثلیث‌اند و تثلیث آن است که می‌گویند الهیّت میان الله و مریم و عیسی مشترک است و هر یک از این سه یک خدمت و خدای تعالی یکی از آن سه

خداست^{۱۴} بنابراین ثالث ثلاثه اشاره به تثلیث است.

بغداد: پایتخت عراق در سال ۱۴۵ هجری قمری به فرمان ابوجعفر منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) ساخته شد و منصور آن را مدینه السلام «شهر صلح» نامید این شهر به نام‌های «مدینه‌ای جعفر» و «مدینه‌المنصور» و «مدینه‌الخلفاء» و «الزوره» نیز مشهور است.

سوق الثلاثا: سه‌شنبه بازار، بازاری است در بغداد که روز سه‌شنبه در آنجا خرید و فروش می‌شود و در قدیم خانه‌های فحول علمای ترسیان در آنجا بود. «لغت‌نامه» محمد قزوینی می‌گوید: «مراد خاقانی از ذکر سوق الثلاثای بغداد فقط جناس لفظی است ثالث ثلاثه^{۱۵}، چه ادبی خصوصیتی در سوق الثلاثای بغداد نیست برای فرستادن نسخه این گونه معنی می‌کند یعنی کتابی در حقیقت تثلیث تألیف کنم و آن را به بغداد مجمع علمای اسلام و مرکز موحدین فرستم^{۱۶}».

• کتابی را که در باب تثلیث می‌نویسم به بغداد و محله سه‌شنبه بازار می‌فرستم.

در سفر

۵۴- به قسطنطین برند از نوک کلکم حنوط و غشالیه موتی واحبیا

قسطنطین: مراد از قسطنطین شهر قسطنطنیه است. این شهر در حدود ۶۵۷ سال پیش از میلاد مسیح به وسیله یونانیان در ساحل بسفور بنا شد و تقریباً به مدت هزار سال با نام بیزانتیوم (Byzantium) یا بوزنطیا یا بیزانس خوانده شد از سال ۳۲۴ تا ۳۳۰ میلادی کنستانتین فاتح دیوارها و استحکامات و کاخ‌ها و میدان‌ها و تفریح‌گاه‌ها و دیگر محل‌ها را به دست‌کارگران و هنرمندان ماهر ساخت. و صورت جدیدی به شهر داد. ابتدا آن را روم جدید «Nova Roma» نامید ولی به زودی نام «Konstantinus Polis» یعنی شهر کنستانتین بر آن نهاده شد و در مآخذ اسلامی به قسطنطنیه معرب گشت. در حدود سال ۳۹۵ میلادی امپراطور ثئودوسیوس دیوار شهر را مرمت کرد و آن را مرکز روم شرقی قرار داد پس از این تاریخ در حدود بیش از هزار سال دیگر این شهر با نام قسطنطنیه به زندگی خود ادامه داد و در مقابل همه تهاجمات که از جهات مختلف بدان شهر می‌شد مقاومت کرد حتی سپاهیان اسلام بدان شهر دست نیافتند. سرانجام در سال ۱۴۵۳ م = ۸۵۷ هجری قمری سلطان محمد خان فاتح در سومین بار از حکومت خود (۱۴۵۱-۱۴۵۵-۱۴۸۱) (۸۸۶)



این شهر را فتح کرد. پس از گشوده شدن شهر به دست ترکان عثمانی اندک مدتی شهر تقریباً خالی از سکنه شد ولی طولی نکشید که دوباره رونق یافت و بر آراستگی آن افزوده گشت و مرکز تمدن اسلامی گردید. پس از جنگ جهانی اول تحت اشغال متفقین بود تا در سال ۱۹۲۲ میلادی پس از خلع آخرین سلطان عثمانی کشور ترکیه جدید به وجود آمد و پایتخت از قسطنطنیه به آنکارا انتقال یافت. و شهر قسطنطنیه به استانبول تغییر نام داد و از سال ۱۹۳۰ رسماً استانبول نامیده شد.

کلک: هر فی میان خالی را عموماً و بی قلم را خصوصاً کلک گویند «غیبات اللغات»
(حواشی خوشبویانی در آمیخته که برای مرده می سازند «غیبات اللغات» مواد خوشبو مانند کافور و غیره را که پس از شستوشوی تن مرده بر آن می باشند. و در اصطلاح دینی مالیدن کافور است بر هفت اندام سجده مرده یعنی بر پیشانی و کف دست‌ها و سر و زانوها و سر دو انگشت بزرگ و مستحب است که بر بینی میت نیز بمالند.

غالبه: خوشبوی معروف و آن مرکب باشد از مشک و عنبر و کافور و دهن البان و غیره «غیبات اللغات» غالبه برای خضاب کردن موها به کار می رفته است.

موتی: جمع میت: مردگان «لغت نامه»

احیاء: جمع حی: زندگان «منتهی الارب»

• در شهر قسطنطنیه مردگان و زندگان حوط و غالبه خود را از نوک کلک من می برند یعنی شعرهای من موجب معطر شدن دماغ زندگان و سبب آرامش ارواح مردگان قسطنطنیه می گردد. (صنعت لف و نشر مرتب در بیت شایان یادآوری است).

۵۵- به دست آرم عصای دست موسی بسازم زان عصا شکل چلیپا
عصای موسی: چوبدستی مشهوری که یکی از معجزات حضرت موسی بود و درباره آن مطالب مختلفی در تفسیرها یاد شده است، از آن جمله گفته اند که حضرت آدم آن را از بهشت با خود آورده است و به ارب به حضرت موسی رسیده است^{۱۱۱}. و در قرآن کریم در سوره های «بقره» و «اعراف» و «طه» و «شعرا» و «نمل» و «قصص» درباره خوارق عاداتی که از آن سرزده است سخن رفته است^{۱۱۲}.

چلیپا: چوب چهار پره که مسلمانان به نیابت دار عیسی (علیه السلام) برگردن آویزند یا با خود دارند و یا در کلیساها و نقاط دیگر به پا کنند «معین».

چلیپا ساختن از عصای دست موسی: این امر با یکی از اعتقادات مسیحیان مطابقت دارد که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه بدان اشاره کرده است و گفته: «همچنین استدلال دیگری دارند که عصای موسی خط مستطیلی بود و چون عیسی آمد عصای خود را بر آن پیانداخت و صلیب حادث شد و شریعت موسی به آمدن عیسی کامل گشت و کامل کسی و بیشی نمی پذیرد و دلیل بر این گفتار این است که اگر بر صلیب یک عصای سوم هم پیانداخت اعم از این که از هر طرف بیفتد حرف لا پیدا می شود، یعنی لازمیاده ولا نقصان^{۱۱۳}».

• شاعر در تأیید نظر برخی مسیحیان که به وجود آمدن صلیب حضرت عیسی را نتیجه بر روی هم قرار گرفتن عصای مسیح و عصای کلیم دانسته اند و نتیجه آن را کامل آیین مسیح پنداشته، می گوید عصای دست موسی را به دست می آورم و همانند حضرت عیسی از آن صلیبی می سازم یعنی در اعتلای آیین مسیح می کوشم.

۵۶- ز سرگین خر عیسی بیندم رُغاف جاللیق ناتوانیا

سرگین خر: در طب قدیم برای بند آوردن خون بینی از سرگین خر استفاده می شده است در ذخیره خوارزمشاهی آمده است: «سرگین خر اهلی که تر باشد فشارند و آن تری را بر پیشانی طلی کنند و به بینی در چکانند خون آمدن را از بینی سود دارد^{۱۱۴}».

خر عیسی: خری بود که عیسی (علیه السلام) به گاه سیاحت و مسافرت انجیل بر او بار کردی «لغت نامه» ولادیمیر منورسکی درباره خر عیسی می گوید: «خر عیسی در مناسک و آداب خاص نصاری ظاهرأ محلی و تأثیری ندارد. لیکن در نظم و نثر پارسی مکرر بدان اشاره می شود^{۱۱۵}».

بی مناسبت نخواهد بود اگر بگوییم که از خر عیسی و سم آن خر در ادب فارسی یک نوع بهره برداری طرز آلود می شود. (در بیت پنجاه و هشتم درباره سم خر حضرت عیسی بحث بیشتری خواهیم داشت) اما آنچه مسلم است و بنا به اعتقاد مسیحیان متسوق حضرت عیسی خری داشته است و محققان اسلامی هم که گاه از خر عیسی سخن گفته اند از جمله ابوریحان بیرونی در توضیح عید «سعااین» می گوید: «و بدین روز مسیح (ع) به بیت المقدس اندر آمد بر ماده خری نشسته و خورکه از پس وی همی دید و مردمان پیش او تسبیح همی کردند تا به مرگت اندر آمد و امر معروف کرد و ز مکر باز

داشت^{۹۲} و در شرح بیست باب ملا مظفر گنابادی از منجمان معروف دوره صفوی نیز در ذیل عنوان «در ایام مشهوره تاریخ رومی» به همین مسأله اشاره شده است^{۹۳}. و لاهیجانی در شرح و توضیح بیت چهارم همین قصیده می‌گوید: «در بعضی از روایات صحیحه آمده است که زاهد و تجرد حضرت عیسی به مرتبه‌ای بود که در مدت العمر چیزی را از اسباب دنیوی که قلبی تردد می‌کرد و هرگز چراغ در خانه روشن ننمود و هرگاه گرسنه شدی به نباتات صحرائی سد رمق نمودی و گویند روزی به التماس بعضی از دوستان به الاغی سوار شد و چند قدم برفت و فرود آمد و دیگر کسی او را سواره ندید^{۹۴}» در انجیل متی در باب بیست و یکم نیز از خری سخن به میان آمده است که برای سوار شدن حضرت مسیح آوردند که خلاصه آن از این قرار است: هنگامی که حضرت عیسی با شاگردانش نزدیک شهر اورشلیم رسید دو تن از شاگردانش را برای آوردن ماده خری با کره‌اش که در قریه مجاور بود فرستاد. شاگردان عیسی به اشاره و فرمان او رفتند و الاغ را با کره آن آوردند. عیسی سوار شد، گروهی بسیار رخت‌های خود را در راه گسترند و جمعی شاخه‌های درختان را می‌بردند و در راه می‌گسترانیدند و قتی که در اورشلیم درآمد، شهر به آشوب آمد پس عیسی داخل معبد شد و همه کسانی را که در آنجا به خرید و فروش مشغول بودند بیرون کرد و تخت‌های صرافان و کرسی‌های کبوترفروشان را وازگون ساخت و گفت: بیت‌المقدس مخصوص دعا است و شما آنجا را به فروشگاه و مغازه دزدان تبدیل کرده‌اید^{۹۵}.

زعافه: به ضم خون‌بینی «منتهی الارب».

جاثلیق: از مقامات و مناصب دینی مسیحیان است که شرح آن در بیت چهل و دوم گذشت.

نازوانا: عاجز، ضعیف، درمانده، مقابل توانا

• با استفاده از خاصیت دارویی سرگین خر (مطابق معتقدات طب قدیم) گفته است یا چنین معالجه‌ای ضعیف و ناتوانی جاثلیق، دانای دینی مسیحی را از بین می‌برد.

۵۷- ز افسار خورش افسر فرستم به خاقان سمرقند و بخارا افسان: بندی از چرم و جز آن سازند و بر سر اسب و دیگر چهارپایان زنند.

افسر: تاجی از ابریشم مکتل به جواهر. تاج پادشاهان. خاقان: پادشاه بزرگ، از لغات ترک، در قدیم لقب پادشاهان چین و ترکستان بود و حالا بر هر پادشاه اطلاق کنند. «غیاث اللغات». در کتاب‌های تاریخی قدیم. خاقان عنوان عمومی پادشاهان چین و ترک و غیر آن بوده است. لفظ خاقان تا حدی نظیر شاه شاهان است و در واقع به معنی خان خانان است و کلمه قآن نیز که در عهد مغول یک چند رواج یافت به همین معنی بوده است و مخصوصاً پادشاهان سمرقند به نام خاقان شهرت داشته‌اند.

سمرقند: قدیم‌ترین شهر آسیای مرکزی است در مآخذ یونانی به عنوان پایتخت سغد یاد شده است. در قرون وسطی از شهرهای افسانه‌ای با کاشاها و باغ‌ها و خیابان‌های مشخر بوده است. در اواخر سده نخستین هجری خراجگزار قتیبه بن مسلم والی خراسان گردید. در روزگار سامانیان رونق و شکوه بسیار یافت و در حمله مغول دستخوش غارت و تاراج شد. اما امیر تیمور در اواخر قرن هشتم سمرقند را پایتخت خود قرار داد و بر رونق و شکوه آن افزود. امروزه از شهرهای جمهوری ازبکستان است. بخارا: از شهرهای قدیمی ترکستان است که در جلگه رود زرافشان قرار گرفته است در اوایل استیلای مسلمانان تابع امرای خراسان گشت و در زمان سامانیان پایتخت آنان شد و تجدید حیات ادب فارسی از آنجا آغاز شد. در زمان مغول مورد دستبرد سپاهیان چنگیز واقع شد و بعدها غالباً در دست ازبکان قرار داشت و امروزه از شهرهای جمهوری ازبکستان است.

• از افسار خر حضرت عیسی برای خانان ترکستان در سمرقند و بخارا تاج و افسر می‌فرستم.

۵۸- سم آن خر به اشک چشم و چهره بگیریم در زر و یساقوت حمرا سم خر: بر پایه معتقدات برخی از نصاری سم خر حضرت عیسی مورد احترام آنان بوده است. این اعتقاد که گاه در آثار نظم و نثر فارسی نیز مطرح است. نخست باید متذکر شویم که اگر سم خر در ادب فارسی که گاه محلی برای خود یافته است به پاس بزرگداشت آن نیست بلکه به اصطلاح امروزی به مناسبت بهره‌جویی تبلیغاتی از یک اعتقاد خرافی نصرائی یا راهبان، شاعران و نویسندگان از آن سوء برده‌اند. ولادیمیر

این‌ها جماعت عقلاوند یا مجانبین^{۱۲۹} «خاقانی نیز می‌گوید:

جویم رضایت شاید اگر دولتی نجویم دارم مسیح چیست که سم خری ندارم

دیوان، ص ۲۸۲

مجرب یلقانی معاصر خاقانی و شاگرد او نیز بر سبیل تهمک از این اعتقاد بهره برده، و تصویر ساخته است در قصیده‌ای در مدح انابک قول ارسلان (۵۸۱-۵۸۷ ه‍.ق) گفته است:

نعل اسبش میخ چشم آمد ولیک آن فرقه را
کز خری - حاشا - دل اندر یک سم خر بسته‌اند

دیوان مجرب، ص ۶۹

و در قصیده‌ای دیگر در مدح ارسلان بن طغرل سلجوقی (۵۵۵-۵۷۱ ه‍.ق) گفته است:

گر سنگ اینخا سرز حکم تو بر نافت هست بسر او راه اعتدال گرفته
آن ز خری می‌کند نه از ره دانش ای تو کم خصم نابکار گرفته
گر نه خراست و چراست سم خری را در گنهر و دژ شاهوار گرفته
هست امیدم به فضل حق که بشیم لشکر منصورت آن دیار گرفته

دیوان، ص ۱۹۰

یاقوت: از سنگ‌های گران‌بها و به قول خواجه نصیر طوسی اشرف جواهر و اولیتر آنها است و شریف‌ترین و عزیزترین اجناس آن یاقوت سرخ است^{۱۳۰}.

حمرا: (مؤث احمر) «صفت مشبهه که به رنگ دلالت می‌کند» سرخ رنگ و (یاقوت حمرا) یاقوت سرخ. ظاهرًا مؤث آوردن کلمه تنها به مناسبت قافیه است و وجه دیگری ندارد.

«سم خر عیسی را می‌بوسم و بر دیده می‌نهم، آن را با رخسار زرد خود در زر می‌گیرم و با اشک خونین به یاقوت می‌آرایم. ناگفته پیدا است که اشارتی دارد به همان سم خر که به دست نصاری در زر و یاقوت گرفته می‌شده است. (صنعت لف و نشر مشوش در بیت شایان یادآوری است).

۵۹- سه اقوم و سه فرقت را به برهان بگویم مختصر شرح موفو اقوم: (به ضم همزه) کلمه عربی است که از سریانی «فتوما» گرفته شده است و به

مینورسکی نیز خود به این مسأله واقف بوده است و در حاشیه شماره پنجاه و دوم که بر مقدمه شرح خود نوشته است می‌گوید «گویا بعضی راهبان از روی بی‌احتیاطی به آن به دیده تکریم نگریسته‌اند»^{۱۳۱} اما ظاهرًا مسأله چنین نیست و از روی بی‌احتیاطی به تکریم آن نیروداخته‌اند بلکه بر مبنای اعتقاد چنین کرده‌اند. اگر نوشته‌های برخی از مؤرخان مقرون به حقیقت باشد سم خر از نظر مسیحیان مورد توجه و عنایت خاص بوده است که از اقصای روم محتشمان و پادشاهان به قصد زیارت آن در یکی از صومعه‌های دوردست حرکت می‌کردند و بدان مختصر بودند. بلعنی در این باب می‌گوید: «رسول کافر گفت: شهری است در میان دریای بزرگ آن را «کله» خوانند از عمان شش ماه به دریا همی باید رفتن تا آنجا رسید و چندان چیزهای قیمتی خیزد از آنجا که خدای داند از مشک و کافور و عود و قافله و جوز هندی و مروارید و جواهر و بازرگانان آنجا بسیار شوند و همه دین ترسا دارند و در میان آن شهر کلیسایی است آن را «کلیسه الحاقه» خوانند و خافر سم ستور بود و آن را بدان باز خوانند. اندر آن کلیسا صومعه‌ای است و در آن صومعه حقه‌ای زرین و اندر آن حقه سمی از سم‌های خر عیسی به دیبا و مشک خوشبوی کرده و قفل زرین بر آن نهاده و آن خانه که آن در آنجا است همه به زر و دیبا و مشک در گرفته است و همیشه مشک و عنبر همی سوزانند از حرمت عیسی - علیه‌السلام. و از اقصای روم هر کجا محتشمی و پادشاهی بود قصد زیارت آن کنند و بدان تقاضا کنند. و دو سال و سه سال باشد که بیرون مانند و مال‌ها خرج کنند تا بدان رسد. بدان سبب که روزی عیسی بر آن خر نشسته است آن را چنین عزیز داریم^{۱۳۲}، و نیز در یکی از مختارنامه‌ها مختار خطاب به ابراهیم اشتر پسر مالک اشتر می‌گوید «این امت با اهل بیت پیغمبر نه نیکویی کردند که این امت به صد هزار مرتبه از جهودان اظهارًا از نصاری کمترند که ایشان در این بی‌راهی و سختی اند که می‌دانی، چندان مهربانی کردند بر یاد پیغامبران خود - علیهم‌السلام - و افزون از صد هزار سم خر در سم و زر گرفته‌اند به امید آن را اند که باشد که یکی از آن سم خر عیسی (ع) باشد. تا مگر ایشان را بدان کرامتی باشد و از آن دورخ برهند»^{۱۳۳}.

مؤلف مقامات حمیدی در مقامه سیزدهم در بحثی شورانگیز از این مطلب یاد می‌کند و از قول بزرگی می‌گوید: «و از این واضح‌تر و لایح‌تر چه گویی در عبده ناز و متعبدان چلیپا و زَنار و آن‌ها که بتی در پیش نهاده‌اند و آنان که منخر سم خری مانده‌اند

معنی اصل و شخص و فرد است و مراد از سه اقنوم، اقنوم وجود، اقنوم علم و اقنوم حیات است که از آن‌ها به آب و این روح القدس تعبیر می‌شود شرح آن‌ها در بیت چهل و هفتم گذشت.

سه فرقه: مؤلفان مسلمان کتاب‌های ملل و نحل نصاری را متفرق به هفتاد و دو فرقه یاد کرده‌اند و گفته‌اند که: سه فرقه ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه از همه آن‌ها مشهورترند در همین قصیده شاعر در بیت چهل و نهم نیز به آن سه فرقه اشارتی کرده بود.

یکی از اختلافات عمده این سه فرقه درباره اقنوم علم (یا کلمه) است که از آن به این نیز تعبیر شده است. یعقوبیه می‌گویند: کلمه به لحم و دم منقلب می‌شود و حضرت الوهیت به جسد مسیح ظاهر می‌شود و یا به عبارت دیگر لاووت در ناسوت ظاهر شده است و ناسوت مسیح است و حق در آن ظهور یافته است و مثال آن مانند فرشته‌ای است که به صورت بشر ظاهر گردد. ملکائیه می‌گویند: کلمه یا اقنوم علم مازاج جسد مسیح گشته است. چنانچه خمر مازاج شیر می‌شود و یا آب مازاج شیر می‌شود. و نسطوریه می‌گویند که: کلمه در جسد عیسی متجسد گشت نه به طریق استزاج چنانکه ملکائیه می‌گویند و نه به طریق ظهور چنانکه یعقوبیه معتقدند بلکه مانند نمایش آفتاب است از شیشه و ظهور نقش است در خاتم^{۱۳}.

در برخی نسخه‌ها به جای «سه فرقه» «سه قرقف» آمده است و توضیحات مختصر و احياناً مفصلی در شروح نقل شده است^{۱۴}.

برهان: دلیل، حجت، موافق، اسم مفعول است از باب تفعلیل از مصدر توفیه مجازاً به معنی کامل و تمام. «لغت‌نامه».

• در باب اقایم ثلاثه آب و این روح القدس و چگونگی اعتقاد سه فرقه مهم نصاری و اختلاف آنان درباره این اصول شرح و توضیح مختصر و رسایی با دلیل و برهان می‌نویسم.

۶۰. چه بود آن نفع روح و غسل و روزه که سریم عور بود و روح تنها نفع روح: در میدن روح. «لغت‌نامه» مراد میدن جبرئیل است، در بیت هفتاد و هشتم توضیحات بیشتری داده شده است.

غسل: شستن، شستشوی تمام بدن «لغت‌نامه».

مریم: در بیت پانزدهم توضیح داده‌ایم.
عور: برهنه، لخت و برهنه «لغت‌نامه» مریم و عوری او در بیت زیر به صورت کنایی نیز آمده است.

عیسی خسر را کند تابش ماء دانگی
مریم عور را کند برگ درخت معجری

دیوان، ص ۲۲۹

روح القدس و بنا به اعتقادات اسلامی جبرئیل است در بیت چهل و هفتم نیز در باب او سخن گفته‌ایم.

مفسران در باب رفتن مریم به ناحیه‌ای در مشرق محل اقامت خود گفته‌اند که: او برای غسل به جانب شرقی رفت و چون برهنه گشت و به شستشو پرداخت جبرئیل به صورت جوانی نیکو روی بر او ظاهر گشت، مریم گفت اگر پارسایی از پیش من باز گردد، جبرئیل پاسخ داد که من فرستاده خدایم و آمده‌ام تا فرزندی بر تو ببخشم^{۱۵}. نص صریح آیات قرآنی چنین است: واذکر بالكتاب مریم اذا انشبت من اهلها مکاناً شرقياً (۱۶) فالتفت من دونهم حجاباً فارسلنا الیها روحنا فتقبل بئراً سوياً (۱۷) قالت انی اعود بالرحمن من ان کنت نقیاً (۱۸) قال انما انا رسول ربک لکي غلاماً زکياً (۱۹) (مریم ۱۹-۱۶) ای محمد برای امت خود داستان مریم را یاد کن. آن گاه که از قوم خود کناره گرفت و به جانب مشرق رفت و در پیش خود به جانب مردمان پرده‌ای کشید، پس ما روح خود را، جبرئیل را، به سوی او فرستادیم و او به صورت آدمی زادی نیکو روی تمام خلقت در پیش او ظاهر گشت، گفت از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر تو برهیزگار و خدای ترس هستی، گفت: من فقط رسول پروردگار توام تا بر تو فرزندی برهیزگار و فریخته ببخشم.

روزه: مراد از روزه روزه مریم است که او به هنگام درد زایمان سخت دلنگ شد و گفت: کاشکی من می‌مردم و از یادها فراموش می‌شدم، منادی ندا در داد که غمین می‌باش و اگر از مردمان کسی را ببینی بگو با خدای تعالی پیمان بسته‌ام که امروز روزه سکوت بگیرم و با هیچ آدمی زاده‌ای هرگز سخن نگویم. قرآن کریم می‌فرماید: «فأما ترين من البشر احداً يقول انی نذرت للرحمن صوماً فلن اکلم اليوم انشياً» (مریم ۲۶/۱۹).

* راز بارداری مریم از نفخ روح القدس و سر غسل او و دلیل روزه سکوت وی را با توجه به این که مریم برهنه در حال شستشو بود و جبرئیل به تنهایی بر او ظاهر شد توضیح می دهد.

۶۱- هنوز آن مهر بر درج رحم داشت که جان افروز گوهر گشت پیدای درج: بالقسم صندوقچه و طبله که زیور و جواهر در آن نهند. «غیبات اللغات» و درج رحم کنایه از زهدان است و تشبیه مویکی است که مشبه به بر مشبه افزوده شده است «اضافه تشبیه» مهر بیخبر رحم داشتن کنایه از دوشیزه بودن و باکره بودن. جان افروز گوهر: مراد از گوهر جان افروز وجود حضرت عیسی است که در رحم مریم پیدا آمد.

* حضرت مریم هنوز دوشیزه و باکره بود که آبستن شد و گوهر جان افروز عیسی روح الله پیدا گشت. (در باره کیفیت باردار شدن و مدت حاملگی حضرت مریم و در باب چگونگی نفخ روح میان مفسران اختلاف است. جماعتی گفته اند که: مریم درج نهاده بود جبرئیل آن را برداشت و در جیب آن دمید و بازگشت. پس مریم درج را پوشید و به عیسی بار گرفت و برخی گفته اند: در جیب پیراهن او دمید و جمعی نیز بر آنند که در شرم اندام او دمیده است و جماعتی هم گفته اند که در دهان او دمیده و گروهی نیز معتقدند که در آستین پیراهنش دمید و تعدادی از مفسران را عقیده بر آن است که از دور در وی دمید و باد آن نفخه به وی رسانید و مریم از آن بار گرفت^{۱۲۲} در باب زمان بارداری او نیز سخنان گونه گون نقل شده است گاهی مدت بارداری او را شش ماه و گاه هفت ماه و گاه هشت ماه و گاه نه ماه گفته اند و مواردی نیز هست که مدت بارداری او را چهار ساعت و سه ساعت و دو ساعت و حتی یک ساعت هم گفته اند^{۱۲۳}).

۶۲- چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد چه بود آن صوم مریم گاه اصفا نطق عیسی: سخن گفتن عیسی. (نطق عیسی وقت میلاد) هنگامی که حضرت مریم عیسی را به سوی قوم خود برد مردم او را به بدکارگی متهم ساختند حضرت مریم به مناسبت روزه سکوتی که داشت به عیسی اشاره کرد و عیسی بر پاکی مادر گواهی داد و در گهواره لب به سخن گشود داستان نطق عیسی به هنگام ولادت در انجیل های

چهارگانه مطرح نیست، اما در انجیل های غیر موق (به اعتقاد مسیحیان) در باب سخن گفتن حضرت عیسی چنین نقل شده است. «عیسی در مهد سخن گفت و به مادرش گفت: منم عیسی پسر خدا، کلمه خدا که توام به جهان آوردی... و پدرم مرا فرستاده است تا جهان را نجات دهم»^{۱۲۴} و در انجیل «برنابا» در پدو تولد عیسی از لسیح او همراه با مادرش سخن رفته است^{۱۲۵}. نیز «بیت چهاردهم میلاد: زمان ولادت «غیبات اللغات».

صوم مریم: مراد روزه سکوت مریم است که به فرمان خدا مقرر شد که مریم با آفریده ای سخن نگوید مشروح این مطلب در بیت ششم یاد شده است. اصفا (پاک) (اصفا) گوش فرا داشتن، گوش نهادن «غیبات اللغات». «ماجرای سخن گفتن حضرت عیسی را به هنگام ولادت و دلیل روزه حضرت مریم را در موقی که به طعنه های مردم گوش فرامی داد توضیح می دهد.

۶۳- چگونه ساخت از گل مرغ عیسی چگونه کرد شخص عازر احیا مرغ عیسی و چگونگی از گل مرغ ساختن حضرت عیسی را در بیت یازدهم نقل کرده ایم.

شخص: کالبد مردم و جز آن و بدن اسان. «غیبات اللغات». عازر: نام مردی که بی ایمان مرده بود. عیسی (ع) بعد از چهل سال او را زنده کرده مسلمان ساخته بودند. «غیبات اللغات». نام عازر در قرآن کریم ذکر نشده است. اما در تفسیرها عازر نام یکی از چهار کسی است که حضرت عیسی به آذن خدای تعالی او را زنده گردانیده است و او پس از زنده شدن روزگاری نیز به حیات خود ادامه داده است و حتی بنا به برخی روایات صاحب فرزند هم شده است^{۱۲۶}. خاقانی در ابیات دیگر هم از زنده شدن عازر به دست حضرت عیسی مضامین زیبایی ابداع کرده است مانند:

من نخلم و تو مریم من عازرم تو عیسی

نخل از تو گشت تازه جان از تو یافت عازر

عسازر شانی منم یافنه از وی حیات

عیسی دلها وی است داده تنم را شفا

دیوان، ص ۳۸

عسازر دل مسردهای در وی گریز

گور مرا بساد مسیحایی فرست

دیوان، ص ۸۲۶

در قاموس کتاب مقدس آمده است: «ایلعازر: (کسی که خداوند او را کمک فرماید) مردی که با خواهر خود در بیت عیسا سکونت می داشت و خداوند عیسی مسیح در خانه او آمد و شد می نمود. ناگاه بیمار شده بمرد. پس از آن که چهار روز از موتش گذشته بود، در نزدیکی اورشلیم، مسیح در حضور خانواده وی و جمعی از یهود، وی را از مردگان برخیزانید. بنابراین یهود تنک طرف و کم حوصله پذیرایی این مطلب را از آن وجود حلیم و مقدس نداشته در صدد آن شدند که مسیح را با ایلعازر مقتول سازند و تا امروز بیت عیسا را نظر به آن معجزه مبارکه «ایلعازره» گویند»^{۱۲۱}.

احیا کردن: زنده کردن «معین».

✽ واژه و رمز این نکته را که حضرت عیسی چگونه از گل مرغی ساخت و چه سان عازر را پس از مرگ زنده گردانید بیان می کنم.

۶۴- چه معنی گفت عیسی بر سردار که آهنگ پسر دارم به بالا
بر سردار رفتن عیسی: بر طبق اعتقادات مسلمانان حضرت مسیح بر سر دار نرفته است بلکه بنا به نش صریح آیات قرآنی امر بر یهودیان مشبه شده و کسی را که نقش عیسی بر او افتاده بود بر دار زنده چنانکه می فرماید: و قوله انّا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و مصلیوه ولكن شبه لهم و انّ الذين اختلفوا فی لقی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظنّ و ما قتلوه یقیناً (۱۵۷) بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزاً حکیماً (۱۵۸) (نساء ۱۵۷/۴-۱۵۸) به معنی آیه نخستین در توضیحات بیت بیستم اشاره کردیم. و تعقیب و آزار حضرت عیسی را از سوی یهودیان بر پایه مآخذ اسلامی و غیراسلامی در شرح بیت می و دوم مطرح کردیم. اما درباره مصراع دوم این بیت بی مناسبت نیست بگویم که شیخ محمود شبستری^{۱۲۲} در کتاب گلشن راز این مصراع را

عیسا نقل کرده و یا به توارد گفته است که:
از آن گفته است عیسی گاه اسرا

و افزوده است که:

تو هم جان پسر سوی پدر شو
بسه در رفتند همراهان به در شو

و شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز را عقیده بر این است که چون افلاک آباء علوی هستند و حکم پدری دارند حضرت عیسی چنین گفته است و مراد عروج و ترقی او به آسمانها است. و شاید خاقانی و شیخ شبستری هر دو متأثر از روایتی بوده اند که در این باب نقل شده است شارح گلشن راز این روایت را چنین ذکر کرده است: «مقول است که

عیسی (ع) پیش از عروج به آسمان می فرمود که: «ای ذهاب الی ایں وایکم آسمای»^{۱۲۳}
اما آنچه در مآخذ غیراسلامی آمده است چندان مناسبتی با گفته خاقانی ندارد. در

انجیل های متی و مرقس مضامینی شبیه الهی چرا مرا ترک کردی و واگذاشتی دیده می شود»^{۱۲۴}. و در انجیل لوقا آمده است «و عیسی به آواز بلند صدا زد گفت ای پدر به

دست های تو روح خود را به یکی از شاگردانش می سپارد و آن گاه اظهار تشنگی می کند انجیل یوحنا مادر خود را به یکی از شاگردانش می سپارد و جان خود را تسلیم نمود»^{۱۲۵}. و در

سره ای به او تعارف می کنند آن را می گیرد و جان خود را تسلیم می نماید»^{۱۲۶}. اما قصد عروج و پیوستن به عوالم برین که مناسب با مضمون شعر خاقانی باشد در انجیل یوحنا

در چند مورد نقل شده است از جمله هنگامی که حضرت عیسی مورد تعقیب یهودیان قرار گرفت در گفتگویی با شاگردانش گفت: «از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم

و باز جهان را گذارده نزد پدر می روم»^{۱۲۷}. بار دیگر در مناجاتی که با خدای تعالی داشت و باز جهان خود را به سوی آسمان گردانید و گفت: «بعد از این در این جهان نیستم اما این ها

در جهان هستند و من نزد تو می آیم»^{۱۲۸} و باز گفت: «و اما الان نزد تو می آیم و این را در جهان می گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند»^{۱۲۹}. یک بار دیگر هنگامی که

مریم مجدلیه بامدادان بر سر خاک او حاضر شد و دید که سنگ قبر برداشته شده است به حالت گریه افتاد به او گفت «مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام

ولیکن نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم»^{۱۳۰}.

✽ مطلبی را که حضرت عیسی بر بالای دار گفت که به عوالم برین می روم و آهنگ

پدر دارم شرح و توضیح می‌دهم.

۶۵- وگر قیصر سگالده راز زردشت کسم زنده رسوم زند و استا
 قیصر: یولیوس قیصر (۱۰۰-۴۴ ق. م) سردار نامی و خطیب بسیار ماهوار و از
 بزرگترین مردان سربوشت‌ساز تاریخ روم قدیم است. نام وی در اواخر عمرش بر یکی از
 ماه‌های سال نهاده شد و به «پدر ملت» معروف گشت. قیصر در سال ۴۴ پیش از میلاد
 مسیح با توطئه قبلی در مجلس سناي روم به دست نزدیکانش کشته شد.^{۱۵۱} پس از مرگ
 وی امپراطوران روم را که از فرزندان و یا خاندان او بودند به احترام نام او قیصر خواندند.
 سپس لفظ قیصر بار معنایی وسیع‌تری پیدا کرد تا آنجا که همه امپراطوران روم را هم از
 روم شرقی و یا غربی قیصر گفتند. در این بیت مراد از قیصر امپراطور روم شرقی است.
 سگالیدن: اندیشیدن، اندیشه کردن.

زردشت: زردشت یا زرتشت که به گونه‌های مختلف و متفاوت در مآخذ مختلف از
 او یاد شده است نام پیامبر ایرانی است که در سنت زردشتیان از مردم مغرب ایران است.
 اما او را به جاهای دیگر نیز نسبت داده‌اند وی ظاهراً در حدود شش صد و شصت سال
 پیش از میلاد مسیح به دنیا آمده و در سن هفتاد و هفت سالگی در آتشکده‌ای در بلخ
 کشته شده است.^{۱۵۲}

زند: کلمه‌ای است فارسی به معنی شرح و تفسیر، مجموعه رسمی و مقبول تفسیر
 اوستا و هم‌چنین خط و کتابت آن در نزد برخی فرهنگ‌نویسان به این نام خوانده
 می‌شود، مقداری از یک تفسیر رسمی اوستا است که در اواخر عهد ساسانیان نزد
 موبدان مقبول و رسمی بوده است. آنچه از این تفسیر امروزه در دست است عبارت
 است از تفسیر یسنا و تفسیر ویسپرد و تفسیر وندیداد و تفسیر برخی یشتها و همچنین
 تفسیر چند نیایش و نماز و بعضی دعاها یا خرده اوستا.^{۱۵۳} نوشتن زند بنا بر مشهور در
 عهد اشکانیان آغاز شده است ولیکن تفسیری که از اوستا با نام زند امروزه در دست
 است به پهلوی ساسانی است و از بعضی قوانین نیز برمی‌آید که زند موجود به روزگار
 ساسانی تعلق دارد زیرا که در آن سخن از مزدک در میان است ذکر این نکته شاید
 ضروری باشد که در ادب فارسی گاهی زند به معنی اوستا به کار رفته است و مراد از آن
 متنی کتاب‌اشیو زردشت است. فرهنگ‌نویسان متقدم نیز گزارش معنایی کاملاً درست از

آن ارائه نکرده‌اند. صاحب برهان قاطع می‌گوید: زند نام کتابی است که ابراهیم زردشت
 دعوی می‌کرد که از آسمان برای من نازل شده است و بعضی گویند نام صحف ابراهیم
 است. اسدی در لغت فرس می‌گوید: زند تفسیر یازند و استا و ایستا بود.
 استا: کتاب دینی زردشت. این واژه در ادب فارسی به اشکال گونه‌گون نقل شده
 است و از آن جمله است: «اوستا» و «وستا» و «ایستا» و...^{۱۵۴} و از همه معروف‌تر «اوستا»
 است. صورت «ایستا» که خاقانی نقل کرده است در شعر دقیقی نیز به همین شکل دیده
 می‌شود.
 بخواند آن همه موبدان^{۱۵۵} پیش خویش. بیاورد استا و یسناد پیش

شاهانه، ج ۷۸/۶

خاقانی خود نیز این واژه را به همین صورت در قصیده‌ای دیگر به کار برده است:
 نویی خاقانی طفلی که استاد تو دین بهتر
 چه جای زند و استا هست با زردشت و نیرانش

دیوان، چاپ امیرکبیر، ص ۱۶۹

اوستا کتاب مذهبی زردشتیان و یکی از قدیم‌ترین آثار ایرانی است. این کتاب ظاهراً
 کتاب بسیار مفصلی بوده است که بنا به بعضی روایات بر روی دوازده هزار پوست گاو
 نوشته شده بوده و در جایی امن نگه داشته می‌شده است که اسکندر مقدونی
 (۳۵۶-۳۲۳ ق. م) آن را آتش زده است. در زمان تلاش اول اشکانی و سپس در روزگار
 ساسانیان به جمع‌آوری و تدوین آن پرداخته‌اند. اوستای جمع‌آوری شده امروزی از پنج
 قسمت: یسنا، ویسپرد و وندیداد، یشت‌ها و خرده اوستا تشکیل شده است که قسمتی از
 یسنا به نام «گائها» به زردشت منسوب است که ظاهراً در قرن هفتم پیش از میلاد مسیح
 سروده شده است.

* در آیات پیشین دیدیم که خاقانی می‌خواهد در معبد بزرگ روم مکتبی دایر کند و
 مشکلات آیین مسیح را توضیح دهد و تبیین کند. در چند بیت دیگر می‌خواهد در باب
 زردشت و آیین زردشتی سخن گوید بنابراین می‌گوید: اگر امپراطور روم در باب زردشت
 ندیدند آیینهای اعتقادی زردشتی را برای او زنده می‌کنم و شرح می‌دهم.

۶۶- بگویم‌کان‌چه زنداست و چه آتش کز و پازند و زند آمد شما

پایزند: تفسیر زند باشد و زند کتاب زردشت است و برعکس این هم گفته اند یعنی زند تفسیر پایزند است و بعضی دیگر گویند: زند و پایزند دو کتاب اند از تصنیفات ابراهیم زردشت در آیین آتش پرستی و دیگری می گویند: ترجمه کتاب زند است. «برهان قاطع» اسدی مؤلف لغت فرس - کهن ترین فرهنگ لغت موجود فارسی - می گوید: «پایزند اصل کتاب است و ایستا گزارش» و آذری طوسی در شرح همین قصیده می نویسد: «زند کتاب شریعت زردشت است و پایزند شرح آن است و ایستا به فتح همزه و سکون سین مهمله شرح الشرح است»^{۱۵۴}.

نتیجه تحقیقات خاورشناسان و محققان معاصر به گونه ای فشرده این است که: گزارش و یا تفسیر اوستا در زمان اشکانیان به زبان یا لهجه پهلوی اشکانی نوشته شد و سپس در عصر ساسانیان به زبان یا لهجه ساسانی در آمد و به خط پهلوی نوشته شد. یکی از مشکلات و معایب خط پهلوی آن است که یک حرف در این خط نشانه چند صدای مختلف است و تنها از روی قرینه و آشنایی با زبان می توان دریافت که هر حرفی را چگونه باید خوانند. مشکل دیگر خط پهلوی آن است که بعضی کلمات را به زبان آرامی می نوشتند و به زبان ایرانی می خواندند مثلاً کلمه نوشتن را «یکنوین» می نوشتند و «نوشتن» می خواندند و صیغه های آن را هم «یکنویم» «یکنوینیت» ضبط می کردند و «نوسم» و «نوسید» تلفظ می کردند واژه هایی که این گونه کاربرد داشت به «هزارش» ها معروف است و این ندیم معتقد است که این «هزارش» ها در حدود هزار کلمه است^{۱۵۵}. ظاهراً پس از فتح ایران به دست مسلمانان زردشتیان به فکر رفع این دو مشکل اساسی خط پهلوی افتادند، به این طریق که آنچه از لغات «هزارش» در متن های پهلوی به کار رفته بود بیرون کشیدند و به جای آن لغت فارسی گذاشتند، سپس آن را به خط اوستایی که در روزگار ساسانیان ابداع شده بود نوشتند و به این وسیله عیب خط پهلوی و مشکل هزارش را از میان بردند و زبان پهلوی به دست آمده را پایزند خواندند. بنابراین این پایزند به معنی احض، گزارش زند است به زبان پهلوی که هزارش های آن پیراسته شده و به خط اوستایی نوشته شده است^{۱۵۶}.

پایزند و زند: هر چند پایزند گزارش پهلوی بی آمیغ زند است اما خاقانی و دیگر نویسندگان و شاعران «پایزند و زند» و یا «زند و پایزند» را مطابق اطلاعات متقدمان به کتاب مذهبی زردشتیان اطلاق کرده اند. از آن جمله صاحب برهان قاطع می نویسد:

«کتاب زند و پایزند که به زعم پارسیان به وحی به زردشت نازل شده است در پوست دوازده هزار گاو که منشأ به طلا و لاجورد بود در قلعه استخر مدفون ساختند»^{۱۵۷} و یا صاحب تیسر القوام گفته است: «... و بعد از آن بیرون آمد [زردشت] و کتابی بیابورد که آن را زند و پایزند خوانند»^{۱۵۸} و یا چنانکه عطار گفته است: «آن که مسیح جهان هست نو آموز او - خوب نباید از او خواند پایزند و زند»^{۱۵۹} مُشعین: نامیده شده، خوانده شده، نام نهاده شده. «لغت نامه» توضیح می دهد که زند و آتش که به آیین پایزند و زند تعبیر شده است چیست؟ (ایهام تناسب زیبایی در زند و پایزند به کار رفته است چه زند و پایزند دو آلت روشن کردن آتش نیز هست).

۶۷. چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی
اخلگر: پاره آتش، ذغال افروخته شده.

خلیل الله: لقب حضرت ابراهیم «ابوالانبیاء» است و در قرآن کریم به تصریح از آن سخن به میان آمده است آنجا که می فرماید: «و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً» (سوره نساء ۱۲۵/۴). خلیل الله و در آتش افتادن او: وقتی که حضرت ابراهیم قوم خود را گفت که چرا این بت ها را سجده می برید؟ گفتند این کاری است که از پدران خود فوارگته ایم آن گاه قسم یاد کرد که آن ها را بکشند. کافران چون بت های خود را شکسته یافتند در جستجوی عامل این کار برآمدند به آنان گفتند این عمل کار جوانی است که ابراهیمش می خواند او را آوردند و از او پرسیدند تو چنین کاری کرده ای؟ پاسخ داد بلکه بت بزرگ کرده است و از او جویا شوید. گفتند: تو می دانی که بت لب به سخن نمی کشاید پس حضرت ابراهیم گفت: آیا غیر از خدای تعالی چیزی را که نه سودی عاید شما می کند و نه زبانی به شما می رساند می پرستید؟ تنفر و انزجار بر شما و بر آنچه می پرستید باد، آیا هیچ تعقل نمی کنید؟ آنان به همدیگر گفتند اگر یاری خدای خود می خواهید او را بسوزانید و چون روایت آتش ساختند، خدای تعالی فرمود: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش آن قوم خواستند که برای ابراهیم کیدی بسازند و ما آنان را از زیانکاران گردانیدیم. و صریح آیات در این باب چنین است:

قال اتعدون من دون الله ما لا یغنیکم ولا یضرکم (۶۶) اَلَمْ لَکُمْ وَلِما تعدون من

دو نالیه افلا تعقلون (۶۷) قالوا حقوهم وانصروا ألهتهم ان كنتم فاعلين (۶۸) فلما بانا ركوني برأء وسلاماً علي ابراهيم (۶۹) وارادوا به كيداً فجعلناهم الاخيرين (۷۰) (انبيا ۷۰-۶۶/۷۱).

«روا: نگویند، سرنگون. «لغت نامه»

«برای قیصر روم توضیح می‌دهم که چون حضرت ابراهیم سرنگون‌دار در آن آتش افتاد از آن آتش سوزان اخگری نماند و آتش برای او گلستان شد. (در توضیح بیشتر این مقال می‌افزایم که احترام به آتش از طریق زردشت و گلستان شدن آتش بر ابراهیم خلیل الرحمن موجب شده است که برخی چنین تصور کنند که زردشت همان حضرت ابراهیم است و یا ابراهیم خلیل الرحمن همان زردشت پیامبر ایرانی است و این امر در کتاب‌های فرهنگ لغت با عنوان‌های مختلف یاد شده است و شاعران نیز از آن تصویف‌های گونه‌گون ساخته‌اند. از جمله حافظ می‌گوید:

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

دیوان، ص ۱۲۹

و عطار گفته است:

گردی به صومعه در مرد خلیل بدم امروز پیش معان چون گیر آذریم

دیوان، ص ۲۲۲

اما ظاهراً خاقانی در این بیت به ابهام چنین اعتقادی را رد کرده است و ظهور حضرت ابراهیم را موجب خاموشی و سردی آتش دانسته است. او در قصیده‌ای دیگر نیز به تمریض چنین اشارتی دارد، می‌گوید:

کمان گروه‌گیران ندارد آن مهره که چار مرغ خلیل اندر آورد زهوا

دیوان، ص ۳۱

ظاهراً می‌خواهد بگوید که آیین زردشتی که برخی مؤسس آن را همان خلیل الله می‌دانند، آن قابلیت و استعداد را ندارد که چهار مرغ کوفته شده را (موضوع این مرغ‌ها در سوره بقره ۲۶۲/۲۶۳ مطرح است). از فراز کوه‌ها به سوی خود بکشد و از هوا پایین آورد.

۶۸. به قسطاسی بسنجم راز موبد که جوستگش بود قسطای لوقا قسطاس: به کسر یا ضم قاف، ترازو، ترازوی بزرگ، قیاس. «لغت نامه» و مؤلف برهان قاطع معتقد است که این واژه رومی است و برخی دیگر آن را عربی دانسته‌اند.^{۱۶۱}

فیروزآبادی این واژه را رومی معرب خوانده است.^{۱۶۲} موبد: روحانی زردشتی، بر طبق روایات سنتی چون جمشید به پادشاهی رسید مردم را به چهار طبقه یا چهار صنف تقسیم کرد که نخستین گروه آنان روحانیان بودند.^{۱۶۳} این طبقه حامیان دینی و دارندگان مقام عالی پیشوایی در آیین زردشتی بودند و گاه از آنان به عنوان ستاره‌شناسان و مطلقان از مسائل نجومی و احکام آن نیز نام برده شده است. به جهت داشتن کرسی‌های تعلیم و تربیت در نزد شاهان نیز از ارزش خاصی برخوردار بودند و مراسم عقد و ازدواج، تهجد جشن‌ها نیز در دست این طبقه بوده است و ظاهراً زردشت نیز از میان این گروه برخاسته است.^{۱۶۴}

جوستگ: هم چند جو در کوچکی و وزن و آن یک قسمت از هفتاد و دو قسمت مقال بوده است «لغت نامه» در این بیت کم‌ترین وزن مراد است. قسطای لوقا: (اضافه بنوت است یعنی قسطا پسر لوقا) او به قسطنطین لوقای یعلبکی معروف است فیلسوف و ریاضی‌دان رومی الاصل که در طب و فلسفه و هندسه و اعداد و موسیقی مهارت بسیاری داشته است. این دانشمند به زبان عربی و یونانی آشنایی و تسلط کامل داشته و برخی کتاب‌های متقدمان را از یونانی به عربی ترجمه کرده است و به تألیف کتاب‌های چند نیز پرداخته است.

قسطنطین لوقا در سال سیصد هجری قمری در ایام خلافت المقتدر بالله عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ه‍.ق) درگذشته است.^{۱۶۵} و به گفته مؤلف تاریخ مختصرالدول دارمینیّه مدفون است.^{۱۶۶}

مؤلف برهان قاطع تألیف کتابی درباره آتش پرستی به قسطنطین لوقا نسبت داده است. اگر این گفته پایه علمی داشته باشد و متأثر از این بیت خاقانی و یا احیاناً ابیاتی نظیر آن نباشد بهترین راه‌ها برای گزارش معنای این بیت می‌تواند بود. احیاناً استادسی قسطنطین لوقا در دانش‌های ریاضی و هندسه و بویژه تألیف کتابی به نام «الاوران و المکیال»^{۱۶۷} می‌تواند تناسب‌های انتخاب قسطنطین لوقا را در این بیت توجیه کند و در نهایت اشتباه قسطنطین لوقا به جهت مدفون بودن در ارمینیه و معروفیت او در آن سامان ممکن است

الکبيرة توجّه خاقانی به این کلمه باشد و نیز شکل ظاهری کلمه و تناسب لفظی آن با قسطنطین را نیز نباید از نظر دور داشت.

• با معیارها و موازینی اسرار دیانت زردشتی را توضیح می‌دهم که کوچک‌ترین سنگ ترازوی آن دانشمند پرآوازه‌ای مانند قسطنطین لوقای بعلبکی باشد که در باب آیین زردشتی تألیفاتی دارد و دانا به اسرار موبدان است.

۶۹- چرا پیچید مگس دستار فوطه چرا پوشد ملخ رانین دیا
دستار: سریند، شال سر، منديل و هر چه بر دور سر از شال و دیگر پارچه‌ها به وضع مخصوص می‌پيچند. «لغت‌نامه»

فوطه: پارچه‌ای خط‌دار که معمولاً خط‌های تیره و کدر دارد. قُوی در فرهنگ البسه مسلمانان می‌گوید: «کلمه فوطه که اصلاً هندی است، به قول شارحان و لغویون عرب در اصل به معنی نوعی پارچه بوده است که از هند می‌آوردند، ولی بعدها آن را درباره‌ی البسه مختلفی که بی‌شک در ابتدا از این پارچه درست می‌شده به کار برده‌اند...»^{۱۲۷} سپس با توجه به کاربرد این جامه‌ها در جوامع مختلف و چگونگی استفاده از آن‌ها چهار معنی برای آن یاد کرده است. از جمله در معنی دوم می‌گوید: «به نظر می‌رسد که کلمه فوطه در معنای یک نوع عمامه یا قطعه پارچه‌ای که به سر پیچند به کار می‌رود. آن گاه شاهد مثال آن را از کتاب مقریزی نقل می‌کند و می‌گوید: این مؤلف (مؤلف کتاب مقریزی) می‌گوید: حاکم بامرالله در هنگام گردش‌های سواره سندیلی به پا و فوطه‌ای بر سر داشت»^{۱۲۸}

رانین: جنسی از پوشش، شلوار و رانپوش، پوششی خاص از کمر به پایین به دو شاخ و هر شاخه یکی از دو ران را بپوشاند. خاقانی همین عبارت را در بیتی دیگر به گونه‌ای دیگر یاد کرده است.

گر ملخ را نیست بر پا موزه ز رین سار دارد او رانین دیا برتائید پیش از این

«دیوان، ص ۳۳۸»

شاعر در بیت مورد بحث با تخیل بدیع شاعرانه با توجه به پرزها و کرک‌های ران ملخ بر پاهای آن رانین دیا پوشانده است، همان گونه که در مصراع نخستین با توجه به شکل و رنگ سرمگس دستار فوطه بر آن بسته است.

• توضیح می‌دهم که چرا مگس به آن رنگ و شکل در آمده است که گویی دستار

فوطه بر سر پیچیده و چرا ران ملخ برآز کرک و برز شده که گویی که شلوار دیا بر پا کرده است.

۷۰- به نام قیصران سازم تصانیف به از از تنگ چین و تنگلو شا

قیصران: جمع قیصر، امپراتوران روم در بیت شصت و پنجم شرح آن گذشت.

تصانیف: جمع تصنیف، کتاب‌ها، تصنیف کتابی است که مصنف از خود نویسد.

ارتنگ: محمد قزوینی می‌گوید: «ارتنگ که از تنگ یا تاه منته هم دیده شده است

هم چنین با زای فارسی یعنی ارتنگ؛ فرهنگ‌ها متفقند تقریباً که این کلمه با صورت

مختلفه‌اش به معنی کتابی است مشتمل بر اشکال و نقوش مانی بوده است. اقدام

فرهنگ‌هایی که به دست است یعنی لغت اسدی گوید: «مانقه» ارتنگ کتاب اشکال

مانی است و اندر لغت دری به جای «تاه» تاه» دیدم. یعنی ارتنگ، فرخی گفت:

هزار یک ز آن کاندل سرشت او هنر است

نگار و نقش همانا که نیست در ارتنگ»^{۱۲۹}

مراد از آن کتاب مانی است که کتاب مصوری است منسوب به مانی که قطعاتی از آن در

آثار «تورغان» به دست آمده است. ظاهراً مانی برای آن که همه مردم حتی مردم بی‌سواد

هم از آثار او استفاده کنند و از تصاویر به معنی اصلی آن بی‌بیرند ابتکاری از خود نشان

داده است و کتاب‌های خود را با خود و یا به وسیله دیگران به صورت‌ها و نقش‌ها

آراسته است و یا احیاناً فصلی را به این نقش‌ها اختصاص داده است و همین امر موجب

شهرت او در نقاشی و صورتگری شده است. بر پایه برخی اطلاعات نسخه‌ای از ارتنگ

مانی در گنجینه سلطان محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱ ه‍.ق) بوده است که بعدها از میان

رفته است و حتی برخی نویسندگان در اوایل قرن هفتم از وجود این کتاب در گنجینه‌های

پادشاهان چین سخن گفته‌اند.^{۱۳۰}

شادروان محمد قزوینی این نظریه را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «چون اصل مسأله نقاش

بودن مانی افسانه صرف است و هیچ مأخذ ندارد و چون در کتب مانی که کتاب الفهرست

و ابوریحان و غیره می‌شمرند اصلاً و ابداً کتابی به نام ارتنگ یا شیه به آن نیست باید

فرض کرد که این مسأله که ارتنگ کتاب مانی بوده است جامع اشکال و نقوش به کلی

افسانه و بی‌مأخذ است یعنی بی‌مأخذ تاریخی است و الا هر افسانه‌ای لابد مأخذ و

منشائی داشته برای تولیدش^{۹۱۰}.

تنگلوش: با زیادتی الف به معنی تنگلوشت است که کتاب و صفحهٔ لوشای حکیم باشد چه تنگ به معنی صفحه و لوشا نام حکیمی است رومی و بعضی گویند بابلی بوده «برهان قاطع» تحقیقاتی که در این زمینه به عمل آمده نشان می‌دهد که گزارش معنای این واژه در فرهنگ‌های لغت متقدمان خالی از اشکال نیست نتیجه پژوهش‌های دانشمندان ایرانی و غیرایرانی آن است که تنگلوشای بابلی نام کتابی است تألیف توکروس یونانی (Teucros) که ظاهراً در عهد انوشیروان از یونانی به پهلوی و کمی بعد از پهلوی به زبان آرامی ترجمه شده و این نسخهٔ آرامی در دست مؤلفان اسلامی بوده است.

این کتاب ظاهراً در قرن دوم هجری از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه شده است و در مبین مستحجمان اسلامی معروف بوده است و قسمت‌هایی از آن در کتاب «المدخل الکبیر» ابومعشر بلخی آمده است. مقایسهٔ این متن عربی با متن یونانی کتاب به وسیلهٔ یکی از خاورشناسان مسلم داشته است که تنگلوشای بابلی همان کتاب توکروس یونانی است. اما به مناسبت وجود مشکلات در خط پهلوی (که در بیت شصت و ششم شرح دادیم) که قابل همه گونه تصحیف است پس از ترجمهٔ کتاب نام مؤلف که کلمهٔ ناآشنایی بوده است به شکل‌های «تنگلوش» و «تنگلوشا» و «تنگلوش و غیره تصحیف شده است.

موضوع این کتاب صورت‌های نجومی و دلالت‌های آن‌ها بر حوادث زندگی نوزادان است البته گفته‌اند که صور نجومی این کتاب به غیر از صورت‌های نجومی چهل و هشت‌گانه بطلیمیوسی است^{۹۱۱}.

یادآوری این نکته شاید ضروری باشد که در ادب فارسی تنگلوشای بابلی نظیر و همانندی برای کتاب ارژنگ مانی در نظر گرفته شده است و شاعران بدایع تصاویر و نقاشی‌های آن را در نظر گرفته‌اند چنان که نظامی در وصف خورق گفته است:

قطعی از پیکر جنوب و شمال تنگلوشای صد هزار خیال

هفت پیکر، ص ۶۰

• آثار بهتر و آراسته‌تر از ارتنگ مانی و تنگلوشای بابلی برای فیضران تصنیف می‌کنم.

۹۱. پس ای خاقانی از سودای فاسد که شیطان می‌کند تلقین سودا سودا: اندیشه و خیال و فکر و هوس. «لغت‌نامه» همین واژه به همین معنی در بیت زیر نیز به کار رفته است.

در غمزهٔ جادوی او نیرنگ رنگارنگ بین
در طبع خاقانی کنون سودای گوناگون نگر

دیوان، ص ۶۲۱

تلقین کردن: چیزی را در ذهن و فکر کسی حقیقت جلوه دادن، کسی را به چیزی معتقد کردن. «لغت‌نامه»

«عقد پس از مطرح کردن تحولات گوناگون و یادکرد تعریضات مختلف در باب رفتن به ابخاز و روم و ابراز کوشش‌های حاکی از اظهار فضل‌های مختلف در معبد بزرگ روم با این بیت خود را از گیر و دار افکار ناهنجار رها می‌کند به مدح ممدوح بازمی‌گردد و می‌گوید: ای خاقانی وسوسه‌های شیطانی و افکار فاسد را پس کن که شیطان چنین خیالات و اندیشه‌های نابجا و هوس‌های نادل پسند را به تو تلقین می‌کند.

۹۲. رفیق دون چه اندیشی به عیسی وزیر بسد چه اندازد به دارا

رفیق دون: مراد از رفیق دون یهودای اسخر یوطی تسلیم‌کنندهٔ حضرت مسیح بن دست یهودیان است وی را یهودیان شمعون اسخریوطی نیز گفته‌اند. او یکی از دوازده حواری مسیح بود که به طمع این باره نقره محل اختفای حضرت عیسی را به یهودانی که در جستجوی او بودند نشان داد و مطابق روایات مسیحیان وقتی که دید آخر و عاقبت این کار به محاکمه حضرت عیسی و قتل او منجر شد پشیمان گردید و خواست این مبلغ را پس بدهد اما یهودیان نپذیرفتند، آن سکه‌ها را در معبد انداخت و خود را خفه کرد^{۹۱۲}.

عیسی: عیسی یا عیسی مسیح یا عیسی بن مریم ملقب به روح‌الله پیامبر اولوالعزم و بشوای مسیحیان جهان است. به نظر بعضی محققان نام او از نام عبری «یوشع» به معنی نجات‌دهنده گرفته شده است منابع اولیه برای پیدا کردن شرح احوال او انجیل‌های چهارگانه و رسائل عهد جدید است. تاریخ تولد او به گونه‌ای دقیق معلوم نیست، اما در قرن ششم میلادی به دنبال محاسباتی که به عمل آمده است آغاز تاریخ میلادی را مبدأ تولد او محسوب کرده‌اند که ظاهراً چند سالی با آن اختلاف دارد. از زندگی او تا حدود

سی سالگی اطلاع دقیقی در دست نیست. در حدود سال سی ام میلادی واعظی زاهد به ظهور مسیح موعود بشارت داد و مردم را به توبه و تمعید جهت آمادگی برای ظهور او دعوت کرد اندکی پس از این زمان رسالت سه ساله او آغاز گردید. ابتدا در ناحیه جلیل به دعوت پرداخت پس از پایان سه سال به اورشلیم روی آورد. ورود او با استقبال مردم روبرو شد به همین جهت صاحبان قدرت را متوحش ساخت و چون صرافان و کسانی را که در معبد به خرید و فروش پرداخته بودند از هیکل بیرون راند در صدد تعقیب و آزار او بر آمدند و با راهنمایی یهودای اسخر یوطی به محل اختفای او رفتند و به عقیده مسیحیان او را گرفتند و مصلوب کردند.^{۱۷۲}

وزیرید: مراد از وزیرید در این بیت کشته داریوش سوم است و این داریوش در روایات ایرانی به دارا بن داراب مشهور است. در شاهنامه فردوسی به عنوان قاتل یا قاتلان دارا از دو تن با عنوان دو دستور به نام‌های «ماهیار» و «جانوسیار» یا «جانوشیار» یاد شده است که چون اسکندر مقدونی در جنگ بر دارا پیروز گردید و سپاهیان به اسارت یا به زینهار اسکندر در آمدند دارا با سیصد تن از نزدیکان خود راه فرار در پیش گرفت و این دو مشاور یا دو دستور پس ملاحظه چنین سرانجامی به امید رسیدن به مقامی برای کشتن شاه توطئه‌ای کردند و به هنگامی که در شب تیره همراه دارا به حرکت خود ادامه می دادند جانوسیار دشته‌ای پر پهل و سینه دارا زد و او را از مرکب خویش سرنگون کرد و مزده کشته شدن او را نزد اسکندر برد.^{۱۷۳}

انداختن: ظاهر آ به معنی مشورت و تدبیر کردن و ارائه طرح است.

دارا: در داستان‌های ملی ایران، دارا نهمین و آخرین پادشاه از سلسله کیانیان است که در جنگ با اسکندر شکست خورد و در حین فرار به دست دو تن از نزدیکان خود کشته شد. از جنبه تاریخی دارا همان داریوش سوم هخامنشی است که در جنگ با اسکندر مقدونی مغلوب شد.

• در تعلیل معنی بیت بالا که گفت ای خاقانی سودای فاسد را پس کن که این هوس‌ها تلقین شیطان است، می‌گوید که رفیق دون و پست درباره حضرت مسیح نمی‌تواند اندیشه نیکو به ذهن خود راه دهد و وزیر بد نیز برای دارا نمی‌تواند تدبیر درست و راست ارائه کند.

۷۳. مگو این کفر و ایمان تازه گردان بگو استغفرالله زین تنم
کفر: ناسپاسی و انکار نعمت؛ و بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی.
استغفرالله: صیغه متکلم وحده از فعل مضارع و از مصدر استغفار یعنی از خدای تعالی آمرزش می‌خواهم.
تنم: (منی) آرزو بردن، آرزو داشتن.
• ای خاقانی اندیشه فاسد را پس کن و از ناسپاسی و انکار نعمت دم مزن تجدید ایمان کن و از این آرزو استغفار نمای.

۷۴. نقل و اشهد بان الله واحد تعالی عن مقولاتی تعالی
قل: صیغه مفرد مذکر از امر مخاطب؛ بگو.
اشهد: صیغه مفرد مذکر از امر مخاطب؛ شهادت بده.
تعالی: صیغه مفرد مذکر غایب از فعل ماضی از باب تفاعل به معنی برتر است، والا است و در مورد رب العالمین به کار می‌رود و «تعالی» دوم نیز تأکید لفظی است برای «تعالی» اول.
مقولات: جمع مقوله؛ گفتارها، گفته‌ها.
• پس بگو و شهادت بده که خدای تعالی یگانه است و از این گفته‌های من برتر است و والا.

۷۵. چه باید رفت تا روم از سر دل عظیم الروم عزالدوله اینجا
روم: بیت چهل و چهارم.
ذل: خوار شدن، خوار شدن «لغت‌نامه».
عظیم‌الروم: بزرگ روم. مؤلف بیان‌الادیان گوید: «قیصر روم را عظیم‌الروم و طاغیه‌الروم و کلب‌الروم خوانند».^{۱۷۴}
عزالدوله: لقب ممدوح قصیده است. اغلب خاورشناسان یک شاهزاده رومی بیزانسی را صاحب این لقب یاد کرده‌اند و یکی از محققان پاکو در جمهوری آذربایجان او را یکی از شاهزادگان بقراطی از سلاله بقرایان گرجستان دانسته است.
شاهزاده رومی را شخصی به نام آندرونیکوس کومنه نویسنده Andronicus Comnenus

(۵۱۴-۵۸۱ ه‍.ق) = (۱۱۲۰-۱۱۸۵ م) یاد کرده‌اند که در دو سال آخر عمرش بر مسند امپراطوری نشسته است و شاهزادهٔ بقراطی را با انکاء به منشآت خاقانی عزالدوله مخلص‌المسیح باقر قزاقین یاد کرده‌اند که از فرماندهان دربار اخستان بن منوچهر بوده است و ما در مقدمهٔ کتاب به تفصیل از این مقوله سخن گفته‌ایم.

* خطاب به خود می‌گوید: هنگامی که عزالدوله بزرگ صاحب جاهی از امیران و حاکمان در اینجا حاضر است، از روی خفت و خواری قصد روم کردن جایز نیست.

۷۶- یمن عیسی و فخر الحواری

یمن کسی بود: «یمن برآست کسی بودن، یار و مددکار وی بودن، همچون دست راست که در بدنهٔ مهم‌ترین دستار آدمی است «لغت‌نامه» «یمن عیسی» یار و کمک‌کنندهٔ حضرت مسیح و یاری دهندهٔ او و دین مسیح.

فخر الحواری: مایهٔ شجاعت و انتخار حواریان. در باب حواریان بعد از این توضیح خواهیم داد.

امین: معتمد، تکیه، طرف اعتماد «معین» (امین مریم) استوار داشته و معتمد حضرت مریم. طرف اعتماد حضرت مریم.

کھف: غاری فراخ در کوه و شکاف بزرگ در کوه و مجازاً به معنی پناهگاه و ملجاء و مأوی به کار می‌رود. (کھف‌النصاری) پناه‌گاه نصاری، پناهگاه مسیحیان، پناه‌گاه امت عیسی، ملجاء عیویان.

نصاری: جمع نصرائی است و نصرائی منسوب است به نصرانه دهی است به شام و آن را ناصره و نصوریه نیز نامند «لغت‌نامه» و در اصطلاح نصاری جمع نصرائی است و نصرائی یعنی عیسوی مذهب، چرا که یکی از القاب عیسی (ع) ناصری است از آن که مسولد آن جناب قریهٔ ناصره بوده است از مضافات بیت‌المقدس در ولایت شام. «غیبات‌اللغات ذیل نصرائی»

* در بیت پیشین ممدوح را عزالدوله و عظیم‌الروم نامیده است و در این بیت صفات و القاب دیگری مانند «یمن عیسی» «باریگر مسیح» و «فخر الحواری» مایهٔ انتخار حواریان و «امین مریم» معتمد حضرت مریم و «کھف‌النصاری» پناه‌گاه امت حضرت مسیح به او داده است.

۷۷- مسیحا خصلنا قیصر نژادا ترا سوگند خواهم داد حقاً مسیح خصلت: آن که خوی و خصلت حضرت مسیح را دارد. آن که مانند حضرت عیسی صاحب کرامات است.

قیصر نژاد: آن که از تبار قیصر است آن که از سلالهٔ امپراطوران روم است.

سوگند دادن (شیوه‌ای بوده است برای شاعران که پیش از خاقانی و پس از او نیز سوگند داده است که شاعران با سوگند دادن به مقدسات از ممدوح یا معشوق خود مرسوم بوده است که شاعران در این قصیده خاقانی در ده بیت ممدوح خود را به مقدسات دیانت چیزی می‌خواستند) در این قصیده خاقانی در ده بیت ممدوح خود را به مقدسات دیانت مسیح سوگند داده است این گونه سوگند دادن‌ها و سوگند خوردن‌ها پیش از زمان خاقانی در میان شاعران عرب شیوه‌ای متداول و مرسوم بوده است و خاقانی نیز احیاناً تحت تأثیر اشعار برخی شاعران عرب بوده است چه در اشعار شاعرانی مانند ابونواس حسن بن هانی اهوازی^{۱۷۷} و مدرک بن علی شیبانی^{۱۷۸} مضمون‌هایی نزدیک به همین مضامین دیده می‌شود به عنوان نمونه بینی چند از این گونه سوگندها را که یادآور سوگندهای خاقانی و با نظیر آنها است و ابونواس و مدرک خطاب به ممدوحان و معشوقان خود سزوده‌اند نقل می‌کنیم. ابونواس می‌گوید^{۱۷۹}:

بشمعون بسوختا بعیسی
بمیلادالمسیح بیوم دنح

بما سرجیس بالقس^{۱۸۰} الشقیق
بباعوثا بتادیة الحقوق

و بالناقوس فی بیع اللواتی
بنمرم بالمسیح و کلّ حیر

تقام بها الصلاة لدى الشروق
حواری علی دین ولیق...

به عیسی و حواریانش شمعون و یوحنا گفتند می‌دهم و به ماسرجیس و پیر دلسوز و پیشوای نصاری سوگندت می‌دهم به میلاد مسیح و روز دنح (۴- بیت ۸۲) و به باعوثا^{۱۸۱} و گراز حقوق سوگندت می‌دهم. به ناقوس کلیسا در کلیساها که به هنگام طلوع آفتاب با اعلام آن به دعا می‌ایستند سوگندت می‌دهم به مریم و به عیسی مسیح و هر دانشمندی که باریگر دین استوار است سوگندت می‌دهم و مدرک بن علی شیبانی نیز در مژدوچهٔ معروف خود به تفصیل بدین گونه مقدسات سوگند یاد کرده است^{۱۸۲} که چند بینی به عنوان نمونه نقل می‌شود:

بحرمة الاسقف والمطران
والقس والشماس والديرانى

والجائليق العالم الرساني
واليرتكر الاكبر والرهبان

بحق يوم الدنح ذى الاشراق
والمذهب المذهب للستاق

وليلة الميلاد ذوالنلالى
والنفسح يا مذهب الاخلاق...

قسم می‌دهم به حرمت اسقف و مطران و جائلیق آن عالم ربانی و کشیش و شماس و ریاضت‌کش دیر و بطریق بزرگ و ترسا و قسمت می‌دهم به حرمت روز دنح نورانی و شب میلاد و دیدار و به مذهب نقای زداى و به روز فصیح ای تربیت یافته به اخلاق مذهب...

حقاً به راستی، به درستی.

* ای بزرگی که خوی مسیحایی و نژاد قیصری داری ترا به ارزش‌های مورد اعتقاد مسیحیان سوگند می‌دهم [که برای دیدن بیت‌المقدس برای من از شاه اخستان کسب اجازه کن]

۷۸- به روح‌القدس و نفخ روح و مریم به انجیل و حواری و مسیحا روح‌القدس: جبرئیل روان بخش، روح‌الامین. انوم سوم از اقامت سه گانه و نیز نگاه کنید به توضیحات بیت چهل و هفتم این واژه مرکب چهار بار در قرآن کریم آمده است: و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایذناه بروح القدس (بقره، ۸۷/۲ و ۲۵۳). (عیسی بن مریم را نشان‌های روشن و معجزه‌های آشکارا دادیم و او را به روح قدس مؤید گردانیدیم) واذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذآیدتک بروح القدس. (مائده، ۱۱۰/۵).

«نعمت من بر خود و بر مادرت بیاد آر آن گاه که ترا به روح قدس مؤید گردانیدم.» قل نزله روح‌القدس من ربک بالحق. (نحل، ۱۰۲/۱۶) بگو ای پیغمبر این قرآن را روح‌القدس فرود آورد از جانب پروردگارت به حق و راستی. در سه مورد تصریح شده است که حضرت عیسی به روح‌القدس مؤید گشته است. ابوالفتح رازی گفته است که این کثیر آن را به سکون «دال» خوانده است و باقی قزاه به ضم «دال»^{۱۸۳} (روح‌القدس) و بنا به همین اختلاف قرائت است که به هر دو صورت در نظم و نثر فارسی به کار رفته

است خاقانی خود نیز آن را به هر دو قرائت به کار برده است در مثال‌های زیر قرائت این کثیر را ملحوظ داشته است.

کرده روح‌القدس پیش کمه برها را حجاب

تا بر او آسیب سنگ اهل طغیان آمده

دیوان، ص ۲۷۱

تا لیش را لب نخوانسی زینهار

زان که روح‌القدس جان می‌خواندش

دیوان، ص ۲۲۳

و در مثال‌های زیر به ضم «دال» به کار برده و این کاربرد بیش از کاربرد اولی است.

روح‌القدس خریطه کش او در آن طریق

دیوان، ص ۵

بر بام سدره تا در ادنی فکنده رخت

دیوان، ص ۳۱۱

روح‌القدس به خدمت او می‌خورد قسم

دیوان، ص ۹۲۱

مفسران معانی مختلفی برای روح‌القدس نقل کرده‌اند^{۱۸۴} و یکی از این معانی جبرئیل دمنده روح حضرت عیسی در مریم است. واجب اصفهانی نیز در مفردات مراد از روح‌القدس را جبرئیل یاد کرده است.

نفخ روح: دمیدن روح. مستفاد است از قرآن کریم و سه بار در کلام خدا به آن اشاره شده است. انما المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه (ساء، ۱۷۱/۴) عیسی پسر مریم رسول خداست و به وجود آورده سخن وی که آن سخن به مریم افکند و جانی است از او به عطا بخشیده مادر وی را.

والئی احصیت فرجها فتفخنا فیها من روحنا و جعلناها و ابنها آیه للعالمین (انبیاء، ۹۱/۲۱) و بیاد آور آن زن را که شرم اندام خویش پاک داشت پس در او دمیدیم از روح خویش را و او پسر او را نشانی برای عالمیان قرار دادیم.

و مریم ابنة عمران احصت فرجها فتفخنا فیها من روحنا (تحریم، ۱۲/۶۶) و مریم دختر عمران شرم اندام خویش پاک داشت پس ما از روح خود در او دمیدیم. از میان اقوالی که درباره «و روح منه»^{۱۸۵} در سوره ساء آمده است – یک قول این است که

نسخه‌ای از جبرئیل است که به فرمان حق تعالی به مریم رسید و آن را بار گرفت.^{۱۵۵} مریم: دربارۀ مریم پیش از این در بیت پانزدهم توضیح داده‌ایم.

انجیل: در باب انجیل در بیت سی و نهم توضیح داده شده است.

حواری: یاری دهنده، یاربرگزیده و به ویژه به شاگردان مخصوص و یاران مخلص حضرت عیسی اطلاق می‌شود که عیسا بر جلال او شاهدند و حضرت عیسی آنان را در

نهایت اقتدار برگزیده و با روح خود مملو ساخته و تعلیمات و خدمات مخصوص خود را به ایشان سپرده است. حواریان دوازده تن بودند که به عقیده نصاری حضرت عیسی پس

از قیام خود فرمان داد که در اطراف و اکناف دنیا پراکنده شوند و رسالت خود را تعقیب نمایند و باز بنا بر معتقدات مسیحیان حضرت عیسی ایشان را بر اظهار معجزات و

خوارق عادات و غیره قدرت بخشید و گفته‌اند که هر دوازده تن در اقتدار و اظهار معجزات مساوی بوده‌اند و یکی را بر دیگری برتری و فضلی نبوده است.^{۱۵۶} اسامی این

دوازده تن چنان که در انجیل متی آمده است عبارت است از: ۱- شمعون معروف به پطروس ۲- اندریاس برادر شمعون ۳- یعقوب بن زبیدی ۴- برادرش یوحنا بن زبیدی ۵-

فیلیپوس ۶- برتولما ۷- توما ۸- متی که وی را لاوی نیز گفته‌اند ۹- یعقوب بن حلفی معروف به یعقوب صغیر ۱۰- لویی معروف به تدی ۱۱- شمعون غیور ۱۲- یهوذا یسخر

یوطی.^{۱۵۷} و بجز یهوذا یسخر یوطی یاقی حواریان هم شهریان حضرت مسیح بوده‌اند.

مسیح: از عبری مسحا (م) و سریانی مسحیا (م) به معنی مذهب و مذهب «لغت‌نامه»

در باب کلمۀ مسحیا اظهار نظرهای بی شگفت و ضد و نقیض از سوی فرهنگ‌نویسان ثبت شده است از جمله غیاث‌الدین مؤلف غیاث‌اللغات به نقل از بهار حجم گفته است:

«مسیح: لقب حضرت عیسی - علیه‌السلام - بدان که در قرآن لفظ مسیح واقع است پس زیادت الف تصرف فارسیان است و باز همین مؤلف در دنباله گزارش معنی از رسالۀ

معربات نقل کرده است که مسیحیا معرب «مسیح» است به معنی مبارک در زبان سریانی چون لفظ مسیح در قرآن کریم آمده است.^{۱۵۸}

علمای مسلمان و مفسران قرآن آن را با میزان فعلی سنجیده‌اند و گاه آن را به معنی مفعول و زمانی به معنی فاعل گرفته‌اند و در محور همین دو وزن معانی مختلفی برای آن

نقل کرده‌اند و حتی در بعضی موارد نظریۀ کسانی را که معتقد بوده‌اند که این لفظ عربی نیست رد کرده‌اند. از جمله ابوالفتح رازی گفته است: «ابوعبیده گفت این لفظ عبرانی

است نازی نیست و درست آن است که نازی است.^{۱۵۹} ولیکن هستند دانشمندانی که به اصل کلمه توجه کرده‌اند مثلاً راجب اصفهانی در مفردات آن را معرب «مشوحا» و لغت

عبرانی دانسته است و این منظور در لسان‌العرب گفته است که این لفظ در تورات عبرانی بوده است و معرب گشته و تغییر پیدا کرده است و نیز عقیده ابوالفضل میدی

«مسیح» به خاتمۀ اقوال مختلف چنین است: «او در حق عیسی - علیه‌السلام - در کشف الاسرار در خاتمۀ اقوال مختلف چنین است: «او در حق عیسی - علیه‌السلام -

مسیح مسیح است به زبان عبری و لغت رومیان، پس عرب آن را معرب کردند و شین منقوط به سین بدل کردند چنان که موسی به زبان ایشان، موسا است چون عرب به زبان

خود گردانیدند شین را با سین کردند.^{۱۶۰}

کوتاه سخن آن که مسیح و مسیح‌ها هر دو به یک معنی است و الف «مسیح» نه تصرف فارسیان است چنان که مؤلف بهار عجم یاد کرده است و نه برای تعظیم است بدان گونه

که مؤلف فرهنگ نظام تصور کرده است.^{۱۶۱} بلکه الف آن از زبان سریانی و عبری به همان صورت اولیۀ خود به زبان فارسی در آمده است.

۱. ای مدح تو را به مریم و جبرئیل و نفخ روح و مسیح و حواریان و انجیل سوگند می‌دهم.

یادآوری این نکته شاید بی‌مناسبت نباشد که این گونه سوگند دادن‌ها ممکن است از نظر مسیحیان و یا دست کم از نظر پاره‌ای از فرقه‌های نصاری ارزش و اعتبار خاصی نداشته باشد. و حتی در مواردی امکان دارد که مطابقت بیشتری با معتقدات مسلمانان

داشته باشد و خاقانی به تسامح آن‌ها را از امور مقدس و محترم مسیحیان شمرده است.

۷۹. به مهد راستین و حامل بکر به دست و آستین پاد مجرا

مهد راستین: ظاهراً به معنی آرام جای حضرت مسیح است که پس از تولد در پیش

قوم در آن گهواره به سخن گفتن آغاز کرد.^{۱۶۲}

حامل: زن بارداره و آبستن و چون این امر به زنان اختصاص دارد آن را مؤنث نامیده

است. حامل بکر: مراد از حامل بکر مریم عذرا است که دست آفریده‌ای به او نرسیده

بود و آیات قرآنی به آن اشارتی صریح دارند: «قالت رب ائنی لی ولد» و لم یمسس

بشر (آل عمران، ۳/۲۷). حضرت مریم گفت پروردگارا چگونه برای من می‌تواند

فرزندی باشد در حالی که دست آفریده‌ای تن مرا نیاورد است.

دست و آستین بادهای دست و آستینی که مجرای نفخ روح بوده است. کیفیت نفخ روح را در بیت شصت و یکم یاد کرده‌ایم^{۱۳} و در اینجا تنها قول ابوالفوح رازی را نقل می‌کنیم «آنکه خبثت پیرایه مریم بگرفت و باد در آستین او دمید و در آن دو روایت است؛ یکی آن که پیرایه بر مریم بود و یکی آن که پیرایه بر زمین نهاده بود، در حال مریم بار گرفت، چون در پوشیدی^{۱۴}»
* ای مدح تو به مریم عذرا و مهد عیسی و آن دست و آستینی که جایگاه نفخ روح بود سوگند می‌دهم.

۸۰- به بیت المقدس و اقصی و صخره به تقدیسات انصار و شلیخا بیت المقدس: با توجه به کلمه «اقصی» در این بیت منظور از بیت المقدس شهر بیت المقدس است و آن شهری است در فلسطین که بر بالای کوهی قرار گرفته است و در سه طرف آن وادی‌های ژرف واقع اند که شهر را از دیگر جاها جدا ساخته‌اند. این شهر در روزگاران پیشین بر دو قسمت تقسیم می‌شده است در قسمت شرقی مسجدالاقصی یا به قول کلیبیان هیکل و معبد قرار داشته و بخش غربی آن محل استقرار حضرت داود بوده است. در اطراف شهر کوه‌هایی است که از نظر عقیدتی مورد توجه مسیحیان و کلیبیان جهان است.

بیت المقدس به جهت جنگ‌های بسیاری که در این سرزمین اتفاق افتاده است لطمه‌های بسیار دیده است و همواره مورد تاخت و تاز اقوام مختلف بوده. در زمان حضرت داود بنی اسرائیل بر بیت المقدس دست یافته‌اند و در زمان حضرت سلیمان این شهر در بالاترین درجه عظمت و جلال بوده است بعد از سلیمان نیز بارها مورد تهاجم واقع شده است و سرانجام پیش از تولد حضرت عیسی «هیرودس» امپراتور روم آن سرزمین را تسخیر کرده و به تعمیر شهر و معبد پرداخته است.

پس از عروج حضرت مسیح این سرزمین مورد توجه و عنایت مسیحیان واقع شده است و آثار مسیحیت بر آن افزوده شده و پس از دمیدن صبح صادق اسلام، مسلمانان در سال ۱۷ ه.ق شهر بیت المقدس را فتح کردند و جزو متصرفات خود ساختند پس از پنج قرن حکومت اسلامی در این سامان در سال ۴۹۲ ه.ق = ۱۰۹۹ م در آغاز جنگ‌های صلیبی مسیحیان این شهر را محصور ساختند و هفتاد هزار مسلمان را از دم تیغ گذاریدند.

اشاره دیگر در سال ۵۸۲ ه.ق = ۱۱۸۷ م. سپاهیان مسلمانان به سرکردگی صلاح الدین ابوبی بیت المقدس را فتح کردند و آثار مسیحیان را که در اماکن اسلامی ایجاد شده بود از میان بردند.

بیت المقدس در سال ۹۲۳ ه.ق = ۱۵۱۷ م به تصرف دولت عثمانی در آمد. فرمانروایی دولت عثمانی بر بیت المقدس تا سال ۱۹۱۷ میلادی ادامه یافت تا آن که انگلیسی‌ها در این سال این شهر را گشودند و این شهر را تحت قیمومت خود در آوردند پس از پایان دوره قیمومت و بعد از جنگ‌های بسیار در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل به وجود آمد و در سال ۱۹۶۷ اماکن متبرکه مسلمانان را طی جنگ‌های معروف شش روزه تصرف شد و هنوز هم در اختیار دارد. و نیز به توضیحات بیت سی و ششم مراجعه فرمایید.

اقصی: ظاهراً مراد از اقصی در اینجا مسجدالاقصی است و همان گونه که در بیت سی و ششم اشاره شد از آیه نخستین سوره اسراء (۱۷) مأخوذ است^{۱۵} و گفته‌اند که مسجد اقصی را بدان جهت مسجد اقصی گفته‌اند که میان آن و میان مسجدالحرام فاصله بعدی هست.

برای بررسی سابقه تاریخی مسجدالاقصی باید قرن‌ها به عقب برگشت و داستان حضرت موسی و سرگردانی او و بنی اسرائیل را در تیه مرور کرد. هنگامی که حضرت موسی با پیروان خود در حال سرگردانی در تیه به سر می‌برد و یا به قول کلیبیان بدان وادی کوچ کرده بود، چنانچه در عهد عتیق آمده است به ساختن خیمه مقدس مأموریت یافت، چگونگی ساختمان خیمه مقدس و مذهبی که در پیشگاه آن بود و حوضی که در میان آن جای داشت و پرده‌های مختلفی که در آن خیمه نصب شده بود و قندیل‌های درون خیمه و چراغ‌های داخل این قندیل‌ها و دیگر وسایل آن همگی به گونه‌ای مفصل در تورات نقل شده است^{۱۶}. این خیمه به گونه‌ای ساخته شده بود که به آسانی جمع می‌شد و به سادگی قابل حمل و نقل بود پس از پایان یافتن داستان سرگردانی بنی اسرائیل به روایت عهد عتیق پس از پایان کوچ موسی و بنی اسرائیل این خیمه به مدت در حدود پانصد سال در سرزمین‌های «جلجال» «کلکال» و شیلو و نوب و کنعون برپا بود و مورد احترام و تقدیس کلیبیان. پس از آن که بنی اسرائیل سرزمین قدس را فتح کردند، حضرت داود خیمه را به آنجا منتقل کرد و در محلی که پیش از آن نیز عبادتگاه

بود نصب کرد.^{۱۹۷} بعدها تصمیم گرفت به جای آن خیمه مسجدی و عبادتگاهی بنا کند ولی به عملی کردن این نیت نرسید. اما فرزندش سلیمان بنا به وصیت پدر به ساختن آن مسجد که نمودار همان خیمه بود اقدام کرد و ستونهای آن را مطابق همان خیمه بنا نهاد و در مدت سیزده سال بنای آن را به پایان رسانید. این مسجد که در اصطلاح پیروان حضرت موسی به هیکل معروف است تا حدود سال پانصد و نود و هشت قبل از میلاد مسیح برپا بود، در این سال بخت نصر پادشاه بابل بر سرزمین قدس دست یافت و آن را خراب و ویران کرد اما در حدود شصت و هفتاد سال بعد به یاری کورش^{۱۹۸} به قول مؤلف قاموس کتاب مقدس^{۱۹۹} و یا بهمن به قول ابن خلدون بیت المقدس تجدید بنا شد و پانصد سال دیگر مورد احترام و اعتنای کلیسای جهان بود. پس از پانصد سال که خرابی بسیار در آن راه یافته بود هیرودمس امپراتور روم پس از فتح آن به تعمیر معبد همت گماشت. پس از به قدرت رسیدن مسیحیان و توجه آنان به محلهایی که به زندگی و گرفتاری و عروج حضرت عیسی مرتبط می شد معبد تا اندازه ای در بونه اجمال و فراموشی ماند. به ویژه در اوایل سده چهارم میلادی قسمت هایی از این عبادتگاه به وسیله «هلنا» مادر کنستانتین ویران شد ولی پس از ظهور اسلام به عنوان نخستین قبله مسلمانان مورد توجه و عنایت قرار گرفت و تغییراتی هم در آن داده شد و بر وفق سنن اسلامی مساجدی بنا گردید و مسجدالاقصی زیارتگاه مسلمانان گشت. ناصر خسرو قبادیانی که در سال چهارصد و سی و هشت هجری قمری به زیارت آن نایل شده است توصیفی بدان گونه که شیوه سفرنامه اوست نگاشته است او از دوست و هشتاد ستون مرمری منقش که فاصله هر یک از دیگری شش گز می باشد و از سقف چوبی منقش متکلف و از درگاههای پانزده گانه آن و از درهای برجی و مظلای و نقره ای آن و از مجاوران و خادمان آن که نظیر خدام بیت الحرام بوده اند سخن گفته است.^{۲۰۰} بنا به گفته یاقوت حموی چون این مسجد در اواخر سده پنجم در آغاز جنگهای صلیبی به دست مسیحیان افتاده مورد بی احترامی واقع شد و فاتحان آن مسجد را جایگاه خوکان خود ساختند و مسجد قبله الصخره را به کلیسایی مبدل کردند اما صلاح الدین ایوبی پس فتح بیت المقدس آثار مسیحیت را زدود و در آبادانی مسجدالاقصی کوشید و بار دیگر شکوه و عظمت اسلامی آن را تجدید کرد.

صخره: ناصر خسرو درباره صخره چنین گفته است «و صخره به میان قبه [است] و این

پس از تسلط مسیحیان بر بیت المقدس، قوم فاتح در صدد از میان بردن صخره برآمدند مآذ کنستانتین که برای بافتن صلیب حضرت مسیح بدان سامان رفته بود صخره را در زیر خاکروبه ها مدفون ساخت.

در صدر اسلام خلیفه دوم عازم بیت المقدس شد و بر روی صخره مسجدی ساده و ابتدایی بنا کرد و ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۵ هـ) بر بالای صخره مطابق سنت های اسلام بر روی یک خانه هشت ضلعی گنبدی عظیم بنا نهاد که به قبه الصخره معروف گشت.^{۲۰۱}

در آغاز جنگهای صلیبی بار دیگر فاتحان مسیحی در صدد از بین بردن آن برآمدند و قبه الصخره را به کلیسایی بدل کردند و بر بالای آن صلیب گذاشتند و روی صخره را با سنگهای مرمر مفروش ساختند و صخره را مدفون کردند. اما صلاح الدین ایوبی پس از فتح قدس شریف آن آثار را زدود و صخره را از زیر سنگهای مرمر بیرون آورد.^{۲۰۲}

تقدیسات: جمع تقدیس، به معنی مقدس ساختن است و آن تشریفاتی است که



عیسی داشت، مدت‌ها تحت تعقیب بود و روزگاری طولانی زیر شکنجه و عذاب به سربرد و بارها به قتل تهدید شد. حاکمان عصر چندین بار او را تبعید کردند و پس از یک عمر طولانی در سن نود و چهار سالگی درگذشت.^{۱۱۱}

شماش: لفظی سریانی است و به معنای خادم و در توضیح مراتب و مناصب مسیحیان دیدیم که او صاحب پایین‌ترین مناصب است و زیروست قیسی است که در کلیسا خدمت می‌کند توضیحات بیشتر را در شرح بیت چهل و دوم نقل کرده‌ایم.

بحیرا: نام رابی نصرانی است و بنا به آنچه در سیره رسول اکرم (ص) آمده است، هنگامی که رسول خدا دوازده ساله بود همراه عمّ خود ابوطالب عازم سفر شام شد و قافله ایشان در «بُصری» در نزدیکی صومعه‌ای فرود آمد و در آن صومعه بحیرای نصرانی زندگی می‌کرد. بحیرا به زهد و علم معروف و مشهور بود و احوال خاتم‌النیین را از کتاب انجیل استخراج کرده بود و پیوسته در انتظار ملاقات آن حضرت بود و سرانجام در این سفر کاروان مکه، توفیق زیارت یافت. وی با توجه به علائمی که استخراج کرده بود، در کتف رسول اکرم نگریست و مهر نبوت را بر آن دید. آن‌گاه بوسه بر دست و پای یغامبر زد و درباره حفاظت و نگهداری از وی بر ابوطالب تأکیدات فراوان کرد.^{۱۱۲}

یادآوری این نکته ضروری است که همان‌گونه که مترجم «شرح قصیده ترسائیه» یادآوری کرده‌اند میان «یوحنا» و «شماش» و «بحیرا» تناسب چندانی دیده نمی‌شود مگر آن که تصحیف و یا تصحیف‌هایی در ضبط واژه‌ها رخ داده باشد، نگارنده این سطور معتقد است که احیاناً خاقانی در سرودن این بیت این از قصیده ابونواس متأثر بوده است و به بیت زیر از قصیده ابونواس نظر داشته است.

بشمعون یوحنا یعیسی
بما سرجیس بالقس الشقیق

و می‌توان گفت که شماش مصحف شمعون و بحیرا مصحف «عیسی» است و الف بحیرا همان الف مقصوره عیسی است و شاید مصراع در اصل «به یوحنا و شمعون و به عیسی» بوده است که در این صورت تناسب‌های لازم به وجود می‌آید و با در نظر گرفتن آن که شمعون بزرگترین حواریان و یوحنا وفادارترین آنان بوده است سوگند خوردن به ایشان وجهی پیدا می‌کند.

«ای مدح‌ترا به ناقوس و قندیل کلیسا و به زنار مسیحیان و به بزرگان مورد احترام مسیحیان مانند یوحنا و شماش و بحیرا سوگند می‌دهم.

مسیحیان به جهات خاصی خود را مکلف به اجرای آن می‌دانند و معتقدند که روح‌القدس این عمل را به یاری و توفیق و مشیت الهی انجام می‌دهد و در نتیجه هر متدینی خدا را تقدیس می‌کند و به گونه‌ای واضح حضرت اقدس الهی را از هر چیز و هر خیال و هر تصویری برتر و بالاتر می‌داند و او را مظهر اعلای پرستش و طاعت قرار می‌دهد و جلال و عظمت او را ثابت می‌کند در تقدیس این معنی نیز در مدّ نظر است که متدین پیش از آن گناهکار و آلوده بوده است به تدریج از طبیعت ناپاک خود پاک و طاهر گشته و با شکوه و جلال بسیار در حضور پروردگار خویش حاضر خواهد شد.^{۱۱۳}

انصار: مردم نصران را نصرانی و انصار نیز گویند «منتهی الارب به نقل لغت‌نامه».

نصرانی: یعنی اهالی نصران را که دهی است در شام انصار گویند «فرهنگ ناظم الالطیاء به نقل لغت‌نامه».

شلیخا: بر وزن زلیخا صحابه و تابعین ترسایان باشند.^{۱۱۴} شلیخا در سریانی به معنی رسول و حواری است و همین کلمه است که در عربی سلح گویند.^{۱۱۵} جمع این واژه به معنی حواریان و رسولان در کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنبیج به شکل «شلیخین» و در آثار الباقیه به شکل «سلیحون» و «سلیحین» یاد شده است.^{۱۱۶}

«ای مدح‌ترا به بیت‌المقدس و مسجدالاقصی و صخره آن و به تقدیسات باران و رسولان حضرت مسیح سوگند می‌دهم.

۸۱- به ناقوس و به زنار و به قندیل به یوحنا و شماش و بحیرا ناقوس و زنار را در بیت سی و هشتم و قندیل را در بیت هجدهم توضیح داده‌ایم.

یوحنا: قاموس کتاب مقدس یوحنا را «انعام توفیقی خدا» معنی کرده است. یوحنا اسم خاص است برای مردان و بسیاری به این نام نامیده می‌شوند و چندین تن نیز اشتها را خاص دارند، اما آنچه پیش از همه به ذهن متبادر می‌شود یوحنا رسول از حواریان دوازده‌گانه مسیح است و جوان‌ترین آنان. او حواری و مصنف انجیل و از مردم صیدای جلیل است و به شغل ماهیگیری اشتغال داشته است. یوحنا از یاران وفادار حضرت مسیح است، او پس از گرفتار شدن حضرت عیسی و به صلیب کشیده شدنش سیه اعتقاد مسیحیان بود و در حالی که همه یاران گریخته بودند در تعقیب ماجرای عیسی بود و هنگام

به صلیب کشیده شدنش نیز در محل حاضر بود و با لحاظ اعتقاد خاصی که به حضرت

۸۲- به خمسين و به دنح و ليلة الفطر به عيد هيكل و صوم العذارا خمسين: به عقيده نصارى حضرت عيسى به هنگام عروج به عوالم برين به مسيحيان وعده داد كه به زودى «فارقليط» به ديدار آنان خواهد آمد و مأموريت هر يك را معين و ابلاغ خواهد كرد روز پنجاهم روح القدس بر حواريان فرود آمد و شاگردان حضرت مسيح از نور او تير و گرفتند و بازيانهاى گونه گون آشنائى يافتند و هر كس سوى ناحيه اى رفت كه زبان آن ناحيه را مى دانست^{۱۱۲} و چون اين واقعه پنجاه روز پس از عروج حضرت مسيح اتفاق افتاد مسيحيان آن را خمسين يا پنتيكستلى گفته اند. شرح مفصل اين داستان را در بيت سى و يكم آورده ايم.

(دنب) اين واژه چنانكه اين قُرْبند گفته است عربى نيست و يكي از اعياد مسيحي است كه در روز ششم «كانون ثاني» مطابق با روز ششم «فوريه» برگزار مى شود. گفته اند كه در اين روز يحيى بن زكريا حضرت عيسى را در جوى اردن به هنگامى كه آن حضرت سى سال داشت غسل تعميد داد. مسيحيان معتقدند كه شخص تعميد يافته آموزش گناه را تحصيل کرده و خلاصى به دست آورده و نفس خود را وقف اطاعت خداى تعالى نموده است و به همين مناسبت اعتقاد دارند كه چون حضرت عيسى در روز ششم كانون ثاني (= فوريه) در جوى اردن تعميد يافت روح القدس به او پيوست^{۱۱۳} ملامظفر گنابادى معتقد است كه دنح به خاج شويان اطلاق شده است.

ليلة الفطر: شب فطر. عيد فطر مسيحيان آخرين يكشنبه هفتۀ هفتم روزه بزرگ است كه مسيحيان از روزه فارغ مى شوند و به كليساهائى خود روى مى آورند و به دعا و ذكر مى پردازند و شب فطر همان شب يكشنبه است.

عيد هيكل: ايوريجان يوروني در كتاب آثار الهياقه در باب عيد هيكل مى گويد: و آن روز يكشنبه اى است كه در دنبال ميلاد واقع است^{۱۱۴}.

صوم العذارى: روزه سه روزه اى است كه از روز دوشنبه پس از روز دنح آغاز مى شود و تا روز پنجشنبه ادامه مى يابد. ايوريجان مى افزايد كه مسيحيان عرب و عبادى ها اين روز را روزه مى گرفته اند و در وجه تسميه آن گفته است «و گفته اند سبب آن اين است كه پادشاه حيره پيش از اسلام از دخترهاى دوشيزه عبادى چندين نفر را انتخاب كرد تا آنكه آنان را به زنى بگيرد و اين دوشيزگان سه روز روزه وصال (متصل به هم) گرفتند و پادشاه

در روز آخر اين روزه بمرود^{۱۱۵} اگر چنين انگيزه اى در وجه تسميه صوم العذارى درست باشد پس به شكرانه چنين توفيقى كه خداى تعالى نصيب ايشان كرد اعراب عبادى به گرفتن چنين روزه اى اقدام مى کرده اند.

۸۳- به پاكي مريم از تزويج يوسف به دورى عيسى از پيوند عيشا پاكي مريم از تزويج يوسف: در منابع اسلامى يوسف از منسوبان مريم ياد شده است^{۱۱۶} اما در منابع مسيحي يوسف نجار شوهر قانونى مريم است. انجيل متى با آن كه يوسف را شوهر مريم مى داند، اما درباره ولادت او مى گويد: «اما ولادت عيسى مسيح چنين بود كه چون مادرش مريم به يوسف نامزد شده بود، پيش از آن كه با هم آيند او را از روح القدس حامله يافتند^{۱۱۷}».

مطلب انجيل لوقا به روايات اسلامى نزديك تر است. در اين انجيل آمده است «و در ماه ششم جبرائيل فرشته از جانب خدا به بلدى از جليل كه ناصر نام داشت فرستاده شد نزد ياكوه اى، نامزد مردى مسمى به يوسف از خاندان داود و نام آن ياكوه مريم بود. پس فرشته نزد او داخل شده گفت: «سلام بر تو اى نعمت رسيده، خداوند با تو است و تو در ميان زنان مبارك هستى، چون او راديد از سخنان او مضطرب شده متفكر شد كه اين چه نوع تحيتى است؟ فرشته بدو گفت: اى مريم ترسان مباش زيرا كه نزد خداوند نعمت يافته اى و اينك حامله شده پسرى خواهى زاييد و او را عيسى خواهى ناميد^{۱۱۸}» در انجيل هاى مرقس و يوحنا به چگونگى آيستن مريم و تولد حضرت مسيح اشارتى نرفته است با توجه به مطلب ياد شده معلوم مى شود كه اغلب مسيحيان (پروtestان ها را در اين مورد عقيدتى ديگر است) مريم را بار يافته از روح القدس مى دانند هر چند كه يوسف نجار شوهر قانونى مريم است.

عيسى: در اين باب در بيت هفتاد و دوم توضيح داده ايم.

عيشا: قراقرگه طفل در رحم مادر «معين».

مؤلف كشف الاسرار مى نويسد: «و مريم را فرزند داد نه بر عادت توالد و تناسل بلكه بر ابداع محض، و خلق مخصوص^{۱۱۹}».

❖ اى ممدوح ترا به براهت مريم از ازدواج با يوسف نجار و دورى عيسى از استقرار در زندان مادر سوگند مى دهم.

۸۴- به بیخ و شاخ و برگ آن درختی که آمد میوه‌اش از روح معلا روح: حکم خدای و فرمان او «منتهی الارب» معلا: بلند، رفیع «معین» (روح معلا) حکم و فرمان عالی خدای تعالی و نیز ممکن است مراد از «روح معلا» روح القدس باشد.

• اگر مراد از درخت همان درخت خرمای کهسالی باشد که حضرت مریم به هنگام وضع حمل به جانب آن رفت و او را نداند که «وهزی الیک بجذع النخلة تساقط عليك رطباً حنیئاً» (مریم، ۲۵/۱۹). تنه خرمای را به سوی خویش بختان تا خرمای تر و تازه در هنگام رسیدن فرو افتد. در این صورت توضیح بیت چنین خواهد بود که ای ممدوح ترا به بیخ و شاخ و برگ درختی که میوه آن به فرمان خدای تعالی پدید آمد سوگند می‌دهم. این معنی وقتی بیشتر مورد تأیید واقع می‌شود که بعضی نسخه‌ها این بیت را پس از بیت بعدی ضبط کرده‌اند و مناسبت بیشتری نیز در آن دیده می‌شود. ولی اگر الفاظ را مستعار فرض کنیم و مراد از درخت را شجره داود در نظر بگیریم که حضرت مریم منتسب به اوست در این صورت «میوه» حضرت عیسی و «روح معلا» روح القدس خواهد بود آن گاه بیت چنین معنی می‌شود: ای ممدوح ترا به آل داود و به حضرت عیسی که نتیجه نفع روح القدس و مؤید به اوست سوگند می‌دهم.

۸۵- به ماه تیر کانه بود نیشان به نخل پیر کانه گشت پیرا نیشان: مراد از نیشان در اینجا ظاهرآ نیشان یهودیان است. درگاه شماری متقدمان در ماه «نیشان» به چشم می‌خورد یکی درگاه شماری سریانیان یا رومیان که با ماه «مه» میلادی و تقریباً با اردیبهشت ایرانی مطابقت دارد و دیگر درگاه شماری عبرانیان که این ماه باید در اوایل فصل بهار واقع شود. ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه به باب ماه‌های عبرانیان می‌گوید: «عبرانیان و جمیع اشخاصی که از یهود به موسی منسوبند، ماه‌های ایشان دوازده ماه است و نام‌های آن بدین قرار است: ۱- تشری ۲- مرجشوان ۳- کیلو ۴- طیت ۵- شفت ۶- آذر ۷- نیس ۸- اتر ۹- سیون ۱۰- تمز ۱۱- اوب ۱۲- ابل و روی هم رفته شمار روزهای ایشان سیصد و پنجاه و چهار روز است که مقدار سال قمری است»^{۱۱۱}.

نیشان یهود و ارتباط آن با تولد حضرت عیسی: کلیمیان به یمن رهایی از دست فرعونیان و عبور از رود نیل مکلف شدند که عید فصح خود را در روزهای آغازین بهاری و بدان هنگام که ماه در موقعیت بدر تمام باشد برگزار کنند. این تکلیف یهودیان را بر آن داشت که برای جبران یازده روز و تقریباً یک چهارم روز (ما به التفاوت سال شمسی و سال قمری) روزهایی را که در محاسبات خود کم می‌آوردند معین کنند و وقتی که این ایام بر یک ماه بالغ شد سال را کیسه بگیرند و یک ماه دیگر بر آن بیفزایند بنابراین سال‌های کیسه آنان سیزده ماه محسوب می‌شد و ماه آذر را دویاز منظور می‌کردند و به صورت ماه آذر اول و ماه آذر ثانی در تقویم‌ها ثبت می‌نمودند. با این اقدام با آن که بر پایه ماه‌های قمری گاه شماری داشتند در عین حال ایامشان با ماه‌های شمسی نیز مطابقت گونه‌ای پیدا می‌کرد و در نتیجه ماه نیشان در آغاز سرسبزی طبیعت و فصل بهار واقع می‌شد.

از سوی دیگر عید سبأ یا عید بشارت به عقیده جماعتی از نصاری در روز بیست و پنجم ماه آذر سربانی است و به اعتقاد گروهی دیگر از مسیحیان در روز شانزدهم همان ماه است.^{۱۱۲} و آن روزی است که جبرئیل امین در آن روز برای بشارت تولد حضرت عیسی نزد مریم آمد. معتقدان به روز بیست و پنجم یا شانزدهم آذر می‌گویند که: حضرت مسیح با آن که از نفع روح القدس در وجود آمد اما در جهان کون و فساد از دایره امور طبیعی پای بیرون نگذاشت و مکث طبیعی نه ماهه در رحم حضرت مریم کرد. بنا به این استدلال چون از بیست و پنجم آذر یا شانزدهم همان ماه تا بیست و پنجم تشرین ثانی که روز تولد حضرت مسیح تصور می‌شود در حدود نه ماه و چند روز بیشتر و یا چند روز کمتر است. لذا عید بشارت در ماه آذر قرار دارد که ماه نیشان یهود نیز با آن مطابقت نسبی دارد. پس توجه شاعر در مصراع اول این بیت به عید بشارت معطوف بوده است که در آن روزگار ظاهرآ اول نیشان یا بیست و پنجم آذر با هم مطابق بوده است.

تبر و مطابقت آن با نیشان: بنا به تحقیقاتی که یکی از محققان ایرانی انجام داده است روز بیست و پنجم ماه آذر (مارس) یا عید بشارت در سال تولد حضرت عیسی با اول ماه نیشان یهودی و در عین حال با سی‌ام تیرماه ایرانی مطابق بوده است.^{۱۱۳} نخل پیرا: خرمایان سالخورده، توضیحات مربوط به این نخل در بیت پانزدهم در مقوله

اعجاز مریم ذکر شد اینک در اینجا تنها به ذکر نکته‌ای از کشف الاسرار اکتفا می‌کنیم. میبیدی می‌گوید: «روژگار زمستان بود نه وقت رطب اما ربّ العزّه معجزه عیسی را و کرامت مریم را رطب پدید آورد از آن درخت خشک بی‌سر و شاخ»^{۱۱۱}.

❖ ای ممدوح ترا به روز بشارت جبرئیل امین درباره حضرت مسیح قسم می‌دهم و ترا بدان خرم‌امین پیروی که در آن مکان برتا و با طراوت گشت سوگند می‌دهم.

۸۶- به بانگ و زاری مولوژن از دیر به بند آهن اسقف بر اعضا مولوژن: توضیح مولوژن در بیت چهل و یکم گذشت.

اسقف و بند بر اعضای او: مینورسکی درباره این بیت گفته است: «گمان رفته است که اسقف جهت ریاضت و تهذیب نفس بر اعضای خویش زنجیر می‌نهاده است»^{۱۱۲}. باید توجه داشت که بند آهن بر اعضای اسقف ناشی از یک تسماع شاهانه است که در این قصیده نظایر بسیار دارد که نگارنده این سطور در مقاله‌ای جداگانه از آن یاد کرده است مراد شاعر از اسقف در اینجا، اسقف دزازی مقام شامخ در کلیسای امروز نیست بلکه اسقف ریاضت‌گشی است که در یکی از دیرها با غارهای زندگی می‌کند و به استقبال هرگونه خودآزاری می‌شتابد این گونه ریاضت‌گشان واقعیت تاریخی دارند آنان برای غلبه بر نفس به انواع ریاضت‌ها دست می‌یازیدند مثلاً به هر کجا که می‌رفتند بارهای سنگینی بر دوش می‌کشیدند یا بر دست و پاهاى خود غل و زنجیر می‌بستند و آن را نوعی عبادت می‌دانستند^{۱۱۳}.

اعضا: جمع عضو، اندام‌ها، هر جزء بدن مانند دست و پا و گوش و جز آن «لغت‌نامه».

❖ ای ممدوح ترا به زاری و تضرع مولوژن دیر و به بند و آهن و زنجیری که ریاضت‌گش دیر بر دست و پای خود می‌بندد سوگند می‌دهم.

۸۷- به تثلیث بروج و ماه و انجم به تریب و به تسدیس ثلاثا تثلیث و تریب و تسدیس: از مصطلحات نجومی هستند توضیحاً باید افزود پیوستن و نظر کواکب را نسبت به یکدیگر اتصال گویند و اتصال بر دو قسم است: اتصال نظر و اتصال محل. در اتصال نظر شعاع سیارات در فواصل معینی از سیاره تندرو به سیاره

کند رومی تابد و منجمان آن‌ها را بر پنج قسم تقسیم می‌کنند که عبارت است از ۱- قران یا مقارنه یا محامعه و مجاسده. ۲- تثلیث. ۳- تریب. ۴- تسدیس. ۵- مقابله. این نظرها بویژه از سوی ماه با دیگر سیارات مورد توجه منجمان بوده است.

۱- قران عبارت است از فراهم آمدن دو سیاره از سیارات هفت گانه بحر خورشید در یک درجه و یک دقیقه در برخی از منطقه البروج از نظر ناظر زمینی. و آن را مقارنه و مجاسده و محامعه نیز گفته‌اند. قران ماه و خورشید را اجتماع می‌نامند و قران خورشید با هر یک از خمسة متخیره را (عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل) احتراق آن سیاره گویند.

۲- تثلیث: اگر تابش شعاع (نظر) سیاره‌ای بر سیاره‌ای دیگر در فاصله یک صد و بیست درجه (چهار برج) به راست یا به چپ باشد آن را تثلیث گویند.

اگر ماه در اولین درجه برج حمل قرار بگیرد و مشتری در اولین درجه برج اسد یا اولین درجه برج قوس فاصله میان آن دو از سمت راست و از سمت چپ یک صد و بیست درجه خواهد بود که یک ثلث منطقه البروج است بنابراین میان ماه و مشتری نظر تثلیث وجود دارد و ماه در این حالت ناظر و متصل به مشتری است چون کواکب تحتانی است و سیاره سبک رو. از نظر احکامیان تثلیث بر دوستی تمام دلالت دارد.



۳- تریع: اگر تابش شعاع (نظر) سیاره‌ای بر سیاره‌ای دیگر در فاصله نود درجه (سه برج) به راست یا به چپ باشد آن نظر را تریع خوانند.

اگر ماه در اولین درجه برج حمل باشد و زهره در اولین درجه برج سرطان زهره در تریع چپ ماه است و اگر زهره در اولین درجه جدی باشد در تریع راست آن واقع است.

احکامیان نظر تریع را نظر کراهیت و نیمه دشمنی تلقی می‌کنند بنابراین ماه که ناظر است نظر کراهیت به منظور علیه که زهره است دارد.

۴- اگر تابش شعاع سیاره ناظری بر سیاره‌ای دیگر در فاصله شصت درجه (دو برج) به راست یا به چپ باشد آن اتصال نظر را نظر تسدیس گویند.

اگر ماه در نخستین درجه حمل باشد و مشتری در اولین درجه جوزا یا دلو باشد نظر ماه به مشتری نظر تسدیس است و احکامیان نظر تسدیس را نظر نیمه دوستی تلقی کرده‌اند.

۵- مقابله: اگر اتصال نظر سیاره ناظر به سیاره‌ای دیگر در فاصله یک صد و هشتاد درجه یا اندازه شش برج باشد آن را نظر مقابله گویند. اگر ماه در نخستین درجه حمل باشد هر سیاره‌ای که در نخستین درجه میزان باشد با آن سیاره نظر مقابله دارد. و احکامیان مقابله را دشمنی تمام تلقی می‌کنند^{۲۷} بروج جمع برج و برج نام هر یک از دوازده قسمت فرضی متساوی منطقه البروج است که از قدیم‌الایام مورد توجه بوده است و عبارتند از: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و آغاز آن را در روزگاران پیشین نقطه اعتدال ربیعی گرفته‌اند. ابونصر فراهی این برج‌ها را به شکل زیر به نظم کشیده است^{۲۸}.

برج‌ها دیدم که از مشرق برآوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یوموت

چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت



انجم: جمع نجم؛ ستارگان و در اینجا مراد از انجم سیارات است که می‌توانند یا ماه

نظر تثلیث و تریع و تسدیس داشته باشند.

ثلاثا: ظاهراً مراد از این سه به اصطلاح تثلیث و تریع و تسدیس است و به لحاظ مراعات قافیه به صورت ثلاثا آمده است و تناسب آن با تثلیث و تریع و تسدیس نیز مورد نظر شاعر بوده است.

ای ممدوح ترا به نظرات حاکی از دوستی و دشمنی میان برج‌ها و سیارات سوگند می‌دهم (گفتی است که احکامیان برای برج‌ها نیز نظره‌ای تسدیس و تریع و تثلیث و مقابله در نظر می‌گرفتند^{۲۸}).

۸۸- که بهر دیدن بیت المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

بیت المقدس: توضیحات مربوط به بیت المقدس در بیت هشتم آمده است.

فرمان خواستن: اجازه خواستن و استجازه و لغت‌نامه.

شاه دنیا: مراد از شاه دنیا در این بیت خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بین متوجه است مؤلف سخن و سخنوران می‌گویند: «آغاز و انجام شهر یاری او پدید نیست ولی او به احتمال قوی به سال پانصد و شصت و سه هجری قمری فرمانروایی شروان

داشته و گویا این هنگام از وفات متوجه چندان به دور نبوده و میانه سال‌های ۵۹۰ و ۵۹۷ آن گاه که نظامی شرف‌نامه اسکندری را به هم می‌پیوست درگذشته است.^{۲۳۹}
 * ای ممدوح ترا به مقدسات مورد اعتنای مسیحیت سوگند می‌دهم که از شاه اخستان شاه شروان برای من جهت زیارت بیت المقدس کسب اجازه کن.

۸۹- ز خط استوا و خط محور
 فلک را تا صلیب آید هویدا
 خط استوا: دایره عظیمه‌ی تصویری است بر کره زمین و عمود بر محور آن که کره زمین را به دو نیم کره شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. دایره خط استوا روی صفحه معدل النهار قرار می‌گیرد.

خط محور: در بیت هفتم توضیح داده شده است.
 صلیب: یاز در همان بیت توضیح داده‌ایم.
 هویدا آمدن: آشکار شدن، ظاهر و نمایان شدن.

توضیح: این بیت با بیت بعدی شریقه قصیده است و رسم شعرا بر این بوده است که در قسمت پایانی قصیده بیت یا ابیاتی می‌آوردند که متضمن معنی جاودانگی و ابدیت بوده است و یا یادکرد چنین مضامینی به مدح ممدوح و ذم دشمنان او می‌پرداختند.^{۲۴۰} و شاعر در این بیت گفته است تا هنگامی که از تلاقی خط استوا و خط محور در فلک صلیب ایجاد می‌شود. یعنی تا ابد تا همیشه تاریخ به لحاظ آن که از تلاقی این دو خط فرضی هموار دو خط متقاطع شبیه صلیب قابل تصور است.

۹۰- ز تثلیثی کجا سعد فلک راست
 به تسریع صلیبت باد پیروا
 تثلیث: در بیت هشتاد و هفتم دیدیم که تثلیث از نظر احکامیان بر دوستی تمام دلاکت دارد.

کجا: که، کجا به معنی که در ادب فارسی به ویژه تا قرن هفتم مورد استعمال فراوان داشته است و خاقانی خود در چندین مورد کجا را به معنی «که» به کار برده است.

در در خاقان کجا پیل افکند محمود را بدرد بردن پیل بالا بر تابید بیش از این

دیوان، ص ۲۳۸

سعد فلک: ظاهراً مراد از سعد فلک سیاره مشتری «سعد اکبر» و احیاناً سیاره زهره

«سعد اصغر» است و نظر ماه در فاصله یک صد و بیست درجه به سوی آن دو تثلیث ماه و مشتری یا تثلیث ماه و زهره محسوب می‌شود و گفتیم که آن را نشان دوستی تمام می‌انگارند.
 تسریع: در اینجا مجازاً به معنی تقویت است و تسریع صلیب حمایت از صلیب و تقویت آن است.

پروا: توجه و التفات، رعایت جانب کسی: «لغت‌نامه» بیت آرایه ایهام تناسب نیز دارد.
 * از دوستی و دوستداری سعد فلک بدل عنایتی و التفات و حمایتی متوجه تو باد و علم و بیرق تو در اهتزاز باد «چون صلیب علامت ویژه بیرق‌های سپاهیان روم بود»^{۲۴۱}.

۹۱- سزدرگر راهب اندر دیر هرقل
 کند تسبیح ازین ابیات غزوا
 راهب: در بیت اول توضیح داده‌ایم.

دیر هرقل: این مصراع در جاب مرحوم عبدالرسولی به صورت «سزدرگر عیسی اندر بیت معمور» آمده است و مینوسکی در باب آن گفته است: «راهب اندر دیر هرقل در مقطع قصیده جهت شعری که به یک سلطان مسیحی انجاف می‌شود مناسب‌تر به نظر می‌آید تا نسخه بدل (عیسی اندر بیت معمور) که در طبع تهران آمده است»^{۲۴۲} اما درباره دیر هرقل مطلبی یاد نکرده است. لغت نامه دهخدا به نقل از غیاث‌اللفات چنین آورده است: «دیری است ساخته هرقل پادشاه روم، این گزارش معنی احیاناً ممکن است با توجه به همین بیت ساخته و پرداخته شده باشد. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که این مورد نیز با از مواردی است که در آن تسامحی رخ داده است و یا این که در ضبط دیر هرقل یک تصحیف ساده اتفاق افتاده است و «دیر هرقل» اولاً به مناسبت دور از ذهن بودن هرقل و ثانیاً به لحاظ شهرت هرقل به «دیر هرقل» تبدیل شده است.

هرقل یا «هراکلیوس» امپراطور روم شرقی که از سال ۲۶۹ تا ۳۰۳ میلادی برآزبک امپراطوری روم تکیه زده است، با تاریخ ایران در جنگ‌های طولانی خود با خسرو پرویز ساسانی (۳۰۳-۳۳۸ میلادی) ارتباط پیدا می‌کند و با تاریخ صدر اسلام در رویارویی با قوای مسلمانان مرتبط می‌شود و بدان گونه که از کتاب‌های تاریخی و اجتماعی استنباط می‌شود پادشاهی با حشمت بوده است و با دستگاه بطریق قسطنطنیه بیشتر مانوس بوده است تا راهبان صخره‌های بالای کوهستان‌ها بنابراین اگر عبادتگاهی هم ساخته باشد



باید «بیعه» باشد نه دیر چون دیر بر عبادت گاه‌هایی اطلاق می‌شود که راهبان بر بالای کوه‌ها و در کرانه صحرای دور از شهرهای بزرگ می‌ساخته‌اند. امپراطوری که پس از شکست از خسرو پرویز ده سال تمام برای ساختن کشور جدید و ارتش نوین سعی مبدول داشت و از طریق ارمنستان به ایران حمله کرد و شهر ارومیه را به آتش کشید و سپاهیان خسرو پرویز را که برای مقابله او فرستاده شده بودند یکس پس از دیگری مغلوب ساخت^{۳۳} و کار به جایی کشید که خسرو پرویز از سوی سردارانش زندانی شد، چنین امپراطوری هرگز نمی‌تواند به فکر ساختن دیر در کوهستان‌ها باشد.

اما دیر هرقل کجاست؟ گای لسترچ در کتاب جغرافیای تاریخی سوزمین‌های خلافت شرقی به نقل از یعقوبی از صومعه‌ای بزرگ در نزدیکی «نعمانیه» به نام «دیر هرقل» یاد کرده است و گفته که در آنجا راهبان از دیوانگان پرستاری می‌کردند^{۳۴}. یاقوت حموی نیز در معجم البلدان «دیر هرقل» را دبری مشهور در میان بصره و عسکر مکرم ضبط کرده است^{۳۵}. حبیب زیات در کتاب «الدیارات النصاریه فی الاسلام» دیر هرقل را در شام یاد کرده است و گفته: در این دیر عاشقان دیوانه را مجوس می‌ساختند و دیوانگان را پرستاری می‌کردند^{۳۶}. بنابراین دیری با نام «دیر هرقل» در شام یا بین‌النهرین وجود داشته است که در آنجا راهبان مسیحی از عشاق جان باخته که در وادی عشق به سوی جنون می‌تاختند پذیرایی می‌کرده‌اند. و شاید مراد خاقانی در این بیت همین دیر است و نیز شاید خاقانی علی‌الاصول مصحف آن را می‌شناخته «دیر هرقل» را دیر هرقل می‌دانسته است. یادآوری این نکته شاید بی‌مناسبت نباشد که لغت نامه دهخدا پس از ارائه گزارش معنای «دیر هرقل» به کتاب‌های عبون الاخبار و عقدالفرید نیز ارجاع داده است. بیتی که در عبون الاخبار آمده و «دیر هرقل» در آن یاد شده است در هجریابی عباد کاتب مأمون الرشید است و همان بیتی است که در معجم البلدان درباره همین کاتب در ضمن داستانی در ذیل مدخل «دیر هرقل» آمده است و کاتب مورد مخاطب صاحب همان صفاتی است که ساکنان «دیر هرقل» دارند^{۳۷}.

اما در کتاب عقدالفرید سه بار از «دیر هرقل» سخن به میان آمده است بار اول آن دقیقاً از نظر جغرافیایی با «دیر هرقل» مطابقت نام و تمام دارد و مصححان کتاب نیز در حاشیه آن توضیح داده‌اند و به کتاب معجم البلدان ارجاع نموده و عنوان دو مورد دیگر آن «اخبار دیوانگان دیر هرقل» است^{۳۸}. بنابراین «دیر هرقل» با راه بی‌نقطه قابل تأمل و

تحقیق بیشتر است و به سادگی نباید آن را پذیرفت.

تسیح: مهره‌هایی است که به رشته می‌کشند و شمار اوارد و اذکار را بدان نگه می‌دارند. خاقانی کلمه تسیح را به این معنی در ابیات دیگر هم به کار برده است. دانه دانه گهر اشک بیارند چنانک گره رشته تسیح ز سر بکشاید

دیوانه ص ۱۵۸

تفطیع او و ازرق گردون ز یک شعار تسیح او عقد لریا ز یک نظام
غزل: در اینجا یعنی بلند و استوار و ابیات غزل یعنی ابیات فصیح و استوار و منجم.
«سزاوار است که راهب نصرانی در دیر هرقل یا دیر هرقل اشعار این قصیده را ورد زبان خود سازد و تکرارشان کند»

نظمی
دیوانه ص ۳۰۰

یادداشت‌های متن

- ۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولئیل صناعة التنجیم، تصحیح جلال‌الدین همایی، النجم آثار ملّی، ص ۵۶ و نیز مصاحب (سرپرست) دایرة المعارف فارسی ذیل مدخل افلاک.
- ۲- در ارجاع دادن به واژه‌نامه‌های «آندراج»، «برهان قاطع»، «غیاث اللغات» و «فرهنگ رشیدی» و «فرهنگ فارسی معین» و «لغت‌نامه دهخدا» و «منتهی‌الارب» به ذکر نام این فرهنگ‌های لغت اکتفا شده است.
- ۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن، اقبال، ۱۳۴۱، تهران، ج ۹، ترجمه علی‌اصغر سرروش، ص ۱۷۹.
- ۴- مراد از دیوان در پایان اشعار شواهد امثال، دیوان خاقانی تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، از انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ دوم ۱۳۵۷ است.
- ۵- شمس‌الدین محمد لاهیجانی شرح بر قصیده نرسائی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس به شماره ۶۹۵ ادبیات، ص ۹.
- ۶- محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران، ج ۱۲۱/۱۰.
- ۷- ترجمه آیه مبارکه عیناً از نوبت اول تفسیر کشف‌الاسرار میدی نقل شده است.
- ۸- نیز «- یاقوت حموی، معجم‌البلدان، دارالاحیاء التراث عربی، بیروت ذیل مدخل «دبر».
- ۹- درباره دجال «- یادداشت‌های قزوینی، ج ۲۴۳/۴ و مجلسی محمدباقر بحارالانوار دارالکتب اسلامی، تهران، ج ۱۸۱/۵۲. و جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، طهوری، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۹. ذیل دجال و سید صادق گوهرین، فرهنگ لغات و تعبیرات مثوی، دانشگاه تهران، ج ۴ ذیل دجال و مآخذی که در همانجا مذکور است.
- ۱۰- از جمله «- علی‌المتقی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تصحیح شیخ بکری حیاتی و شیخ صفوة السقا بیروت ۱۳۹۹، ج ۲۸۴/۱۲ به بعد».

۱۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محاضرات الادبیه و محاورات الشعراء و البلاغ، مکتبه الحجة، بیروت ج ۲/ ۳۷۰.

۱۲- شرح لاهیجانی بر قصیده، نسخه خطی، ص ۲۰.

۱۳- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۳۰/ ۱۳.

۱۴- این حدیث در روایات مختلف به صورت های گوناگون نقل شده است: از آن جمله است: یزول ربنا تبارک و تعالی الی السماء الدنیا، حین یبقی ثلث اللیل الآخر، فبقول: من یدعونی فاستجب له و من یسألنی فأعطیه و من یتستغفرنی فأغفر له. * علی المتقی، کثر العمال، ج ۲/ ۱۰۴ و روایت مختلف از این حدیث.

۱۵- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۲۴/ ۱۰.

۱۶- دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱، ص ۱.

۱۷- دکتر سید محمد دبیر سیاقی، لغت نامه فارسی آه مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۶۱.

۱۸- حواجه نصیر طوسی، سی فصل در معرفت تقویم، چاپ سنگی، بدون شماره صفحه کتاب، فصل بیست و هشتم.

۱۹- ابوریحان بیرونی، الشفیع، ص ۳۹۲ و نیز * ملاحظه کنایه، شرح بیست باب ملاحظه، چاپ سنگی، قم بدون شماره صفحه، باب هجدهم مدلولات کواکب.

۲۰- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ دانشگاه، ج ۲/ ۱۲۲.

۲۱- ابوالفتح رازی تفسیر روح البیان و روح الجنان، حاج میرزا ابوالحسن شعرائی، اسلامیه، ج ۳/ ۲۴.

۲۲- تقویم گریگوری: تقویمی است که امروزه در بیشتر ممالک رایج است و باب گریگوریوس در سال هزار و پانصد و هشتاد و دو میلادی با اصلاح تقویم یولیانی آن را معمول ساخت.

۲۳- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۲۵/ ۱۰.

۲۴- ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار، ج ۳۳/ ۶.

۲۵-

دانش پیکر خاطرم ز قضا است

گلله شهریانو از عمر است

دیوان، ص ۶۲

بکر دولت را ندا کردم مجبیش یافتم
آن زمان کافدام فرخ در عبادت رتبه کرد

دیوان، ص ۹۷

این شعر در محافل احرار کن ادا
ای افضل از مشاطه بکر سخن نویی

دیوان، ص ۶

۲۶- ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار، ج ۲۶/ ۶.

۲۷- ابوالفتح رازی، روح الجنان و روح الجنان، ج ۱۸/ ۳.

۲۸- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مریم ۳.

۲۹- ابوالفتح رازی، روح الجنان و روح الجنان، ج ۲۰۲/ ۷.

۳۰- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترسائیه، ترجمه دکتر عبدالحسین زرین کوب، سروش، تبریز، ۱۳۴۸، ص ۵۷.

۳۱- نیز * ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار، ج ۳۴/ ۶.

۳۲- ترجمه آیات عیناً از تفسیر کشف الاسرار، ج ۲/ ۷۴۰ نقل شده است.

۳۳- هر چند شاعر «اطعنا» را در موردی دیگر به معنای لغوی آن به کار برده است: خوش چشم غمزه خور ز تو شب طره پرغیر ز تو
پیشانی اختر ز تو داغ اطعنا داشته

دیوان، ص ۳۸۶

۳۴- برای ملاحظه شرح احوال آنان * جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصطفی محمد، مصر، ۱۹۵۲ و نیز هندو شاه نجوانی، تجارب السلف، عباس اقبال، طهوری، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷.

۳۵- یکی از بهترین مآخذ در این باب راحة الصدور راوندی است.

۳۶- از ترجیعات خاقانی است با مطلع زیر:

الطرب ای خاصکان خاصه به هنگام صبح

کانک بوی بهشت می دمد از کام صبح

دیوان، ص ۵۱۸

۳۷- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترسائیه، ص ۵۸.

۳۸- محمودین حسین کاشغری، دیوان لغات الترک، معلم رفعت استانبول، ۱۳۳۳ هـ.

ج ۳۵۳/۱

۳۹- مستوفی بفرخان اول درگذشته در حدود ۳۴۴ و هارون بفرخان دوم اواخر سده چهارم و محمود بفرخان سوم حدود ۴۲۹ - دکتر زاماور معجم الاسباب و الاسرات الحاكمه في التاريخ الاسلامي، اخراج و ترجمه دکتر زکی محمدحسن بک و دیگران، قاهره، ۱۹۵۱، ص ۳۱۲.

۴۰- دکتر محمد معین، تحلیل هفت پیکر نظامی بحثی اول، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۶.

۴۱- لاهیجانی، شرح لاهیجانی بر همین قصیده، نسخه خطی، ص ۶۹.

۴۲- محمد ابن ندیم، الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۷ و نیز شمس الدین محمد بن محمود آملی، نقایس الفنون فی غرایس العیون، تصحیح ابوالحسن شمرانی، اسلامیه تهران، ۱۳۷۹، ج ۱/ ۴۹۷.

۴۳- ابن نصر فراهی، نصاب الصبیان، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، اشراقی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۵۴.

۴۴- دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی مصاحب ابالدکی تصرف.

۴۵- ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار و عدة الاياد، ج ۹۶/۶ و ۸۲/۷ و ۹۱ و ۲۸۲ و ج ۲۰۴/۸ و ابوالفتح رازی تفسیر روح الجنان، ج ۴۴۵/۷ و ج ۳۳۲/۸ و ج ۲۶۲/۹ و کتاب یواقیت العلوم و دوازی النجوم، تصحیح محمدتقی دانش پزوه، بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۳.

۴۶- ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار، ج ۹۷/۶.

۴۷- علی المتقی، کوزالعمال، ج ۵۵۶/۱.

۴۸- همان، ج ۵۸۲/۱.

۴۹- همان، ج ۵۷۴/۱.

۵۰- همان، ج ۵۸۰/۱.

۵۱- همان، ج ۵۸۸/۱.

۵۲- ابوالفتح رازی، تفسیر روح الجنان، ج ۳۲۰/۸.

۵۳- محقق حلی شرایع الاسلام، ترجمه ابوالقاسم بن احمد یزدی به کوشش محمدتقی دانش پزوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱، ج ۲۲۱/۱.



یادداشت های متن / ۱۲۳

۵۴- شیخ طوسی النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی به قلم سیدمحمدباقر سبزواری، انتشارات دانشگاه، ۱۳۶۲، ج ۱۵۷/۱ به بعد.

۵۵- امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین، دارالمعرفه، بیروت، ج ۲۴۹/۱ و نیز شمس الدین محمد بن محمود آملی، نقایس الفنون فی غرایس العیون، ج ۴۹۱/۱.

۵۶- ولادیمیر منورسکی، شرح قصیده ترسائه، ص ۵۹.

۵۷- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ابن سینا تهران، ۱۳۵۲، ج ۴۱۲ و نیز اثر دیگر همین مؤلف: التلخیص لاولی صناعه التلخیص، ص ۲۴۹ و نیز ملامظفر گنابادی، شرح بیست باب، باب پانزدهم بخش ایام مشهوره

تاریخ رومی، و نیز دایرة المعارف فارسی به سرپرستی مصاحب ذیل مدخل «فصح».

۵۸- بنطقیسطنی یا بنطقیسطنی از لفظ یونانی پنتیکوستی «Pentecosti» = روز پنجاهم گرفته شده است. - دایرة المعارف فارسی به سرپرستی مصاحب ذیل مدخل پنجاهه.

۵۹- همان کتاب همان مدخل.

۶۰- ابوالفتح رازی تفسیر روح الجنان، ج ۶۰/۴ و ابوالفضل میبدی تفسیر کشف الاسرار، ج ۷۵۴/۲.

۶۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹/ صص ۲۰۰ و ۲۰۳.

۶۲- یاقوت حموی، معجم البلدان ذیل ابخاز.

۶۳- نیز - ولادیمیر منورسکی، شرح قصیده ترسائه، ص ۵۹.

۶۴- سبحان الذی اسرى بعیده لیلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی الذی بارکناحوه لترنه من آیاتنا انه هوا لسمیع البصیر (اسراء، ۱/ ۱۷).

۶۵- کتاب مقدس، ترجمه از زبان های اصلی، بخش کتب مقدسه در میان ملل ۱۹۸۰، چاپ نود و سوم عهد عتیق، ص ۶۵۱.

۶۶- همان، ص ۵۳۴.

۶۷- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل «محراب».

۶۸- کتاب مقدس، عهد عتیق، ص ۵۳۳.

۶۹- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۳۴۴/۱۰.

۷۰- عزالدین ابن البر، الکامل فی الشاریع، دارصادر و داربیروت، بیروت، ۱۹۶۵، ج ۵۲/۷.

۷۱. لاهیجانی، شرح لاهیجانی بر همین قصیده نسخه خطی، ص ۹۳.

۷۲. ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترمسایه، ص ۶۱.

۷۳. همان، ص ۶۰.

۷۴. محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱/۱۳۶.

۷۵. ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترمسایه، صص (۹۶-۹۸)، شرح احوال مفصل این سلسله از بقراطیان در تاریخ ارمنستان نقل شده است - هراند یاسدرماجیان، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی انشازات زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۹، تهران، صص ۱۸۲-۲۱۴.

۷۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵۶۷/۱۰.

۷۷. احمد کسروی، شهریاران گمنام، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۳۰۷.

۷۸. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲۸۶/۱۱.

۷۹. دایرةالمعارف فارسی به سرپرستی مصاحب ذیل مدخل گرجستان.

۸۰. هراند یاسدرماجیان، تاریخ ارمنستان، صص ۲۳۵-۲۵۳ و شجره نامه هم از همان تاریخ استخراج شده است.

۸۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۳۴۰/۹.

۸۲. - دایرةالمعارف فارسی، مصاحب ذیل مدخل «بطرك».

۸۳. - ابو عبدالله محمد کاتب خوارزمی، مفتاح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۲۱ و نیز تعلیقات، دکتر زرین کوب بر شرح قصیده ترمسایه، ولادیمیر مینورسکی، ص ۹۸ و نیز محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۳۷/۱۰.

۸۴. شیخ مصطفی الدین سعدی، بوستان سعدی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۷۶ به بعد.

۸۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۳، ترجمه ابوالقاسم طاهری، اقبال، تهران، ۱۳۴۳، ج ۲۰۷/۱۳.

۸۶. ابومعصوم هروی، الانبیه عن حقایق الادویه، تصحیح بهمنیار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۳۵.

۸۷. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، ص ۴۰۵.

۸۸. ابوعلی سینا، قانون در طب، ترجمه شرفکندی، سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۶، ص ۲۷۹ و محمد مومن بن محمد زمان، تحفه حکیم مومن، کتابفروشی مصطفوی، چاپ دوم، ۱۳۷۳، صص ۱۹۱-۱۹۲.

۸۹. کنستانتین فاتح که در سال ۳۰۶ میلادی پس از مرگ پدرش به وسیله سربازانش عنوان قیصر پیدا کرد پس از شرکت در جنگ های بسیار در سال ۳۱۲ میلادی به سوی روم پیش رفت و در اکتبر همان سال در شمال روم در مقابل دشمن صف آرای شد. گفته اند که او در بعدازظهر روزی که فردای آن روز قصد جنگ داشت در آسمان صلیب برافروخته با این کلمات به زبان یونانی دید «em toutoi nika» که معنی و مفهوم آن این بود که زیر این علامت فتح کن و نیز فردای آن روز صبح زود در خواب صدایی شنید که به او فرمان می داد که روی سیر سربازانش با علامت [X] نشانی بگذارد آن گاه برخاست و برچی را که حرف اول نام مسیح (X) بر آن نقش بسته بود برداشت و به جبهه نیزد برد و در آن جنگ پیروز گردید و پیروزمندانه داخل شهر روم گشت از آن به بعد نشان صلیب نشان پیروزی و فتح شد. - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۳۳۲/۹، بیرونی نیز این داستان را نقل کرده و بر آن خرده گرفته است. آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، ص ۴۰۳.

۹۰. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۰، ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۲.

۹۱. همان، ص ۴۰.

۹۲. بعضی ها آن را به کلیسای حکمت مقدس ترجمه کرده اند.

۹۳. باز - ابوریحان بیرونی، ترجمه آثار الباقیه، ص ۳۹۲ و ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۳۳۲/۱۳.

۹۴. محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۴۱/۱۰.

۹۵. همان، ص ۱۴۲.

۹۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴۹۲/۱۰، همین مؤلف نظیر همین مطالب را در حوادث سال ۵۳۵ (سال درگذشت ابویعقوب) باز دیگر نقل کرده است، ج ۸۰/۱۱.

۹۷. بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، دهخدا، چاپ دوم، ۱۳۵۳، ص ۲۲۵.

۹۸. لاهیجانی، شرح لاهیجانی بر قصیده، نسخه خطی، صص ۱۰۸ و ۱۰۷.

- ۹۹- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده نرسائی، ص ۶۳
- ۱۰۰- جیمز ماکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل روح القدس (البته قسمتی از معنی است).
- ۱۰۱- برای توضیحات بیشتر ← عبدالکریم شهرستانی، مثل و نحل، ترجمه صدرالدین ترکه اصفهانی، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، اقبال، ۱۳۵۰، ص ۱۷۵.
- ۱۰۲- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱، ۱۳۴۱.
- ۱۰۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۳/۳، ۱۳۴۶.
- ۱۰۴- جرج سارنون، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه علانحسین صدیقی افشار، انتشارات وزارت علوم و آموزش عالی تهران، چاپ دوم، ج ۱/۴۳۵.
- ۱۰۵- ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۳۹۰ و نیز ← محمدبن عبدالکریم شهرستانی، المثل و النحل، تخریج محمدبن فتح الله بدران، قم، شریف رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ج ۱/۲۰۳ و ترجمه آن از صدرالدین ترکه اصفهانی ص ۱۷۲ و محمدبن حسین علوی، بیان الادیان، تصحیح هاشم رضی، مطبوعاتی فراهانی، ص ۱۵ و محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۰، صص ۱۴۸-۱۶۸.
- ۱۰۶- سیدجعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱، ذیل مدخل صقع.
- ۱۰۷- همان، ذیل مدخل ناسوت.
- ۱۰۸- همان، ذیل مدخل هیولی.
- ۱۰۹- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۳/۳۴۴.
- ۱۱۰- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، ص ۴۸۲ و ابن الفطی، تاریخ الحکما، ترجمه ای از قرن یازدهم هجری، به کوشش بهین دارایی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۳۴ و نیز کارلو آلفونسو لینیو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، ص ۲۷۴ و لغت نامه و دایرة المعارف، مصاحب ذیل مدخل بطلمیوس.
- ۱۱۱- خاقانی شروانی، گزیده اشعار خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، جیبی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۴۰.
- ۱۱۲- ابن الفطی، تاریخ الحکما، ترجمه قرن یازدهم، ص ۱۳۴ و نیز ← مسعودی، التبیانه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران،

چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۱۰۶.

- ۱۱۳- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده نرسائی، ص ۶۴.
- ۱۱۴- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۰/۱۶۹.
- ۱۱۵- ابوالفضل میدی، کشف الاسرار، ج ۳/۱۹۲.
- ۱۱۶- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۰/۱۶۹.
- ۱۱۷- ابوالفضل میدی، کشف الاسرار، ج ۱/۲۰۵ و ج ۶/۱۰۶ و ج ۷/۱۰۲ و ۱۹۷.
- ۱۱۸- (سفر)، ۶۰/۲ و (اعراف)، ۱۶۰/۷ و ۱۱۷ و ۱۰۷ و (طه)، ۱۸/۲۰ و (شعراء)، ۳۲/۲۶ و ۳۶ و (نمل)، ۱۰/۲۷ و (قصص)، ۳۲/۲۸.
- ۱۱۹- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه علی اکبر داناسرشت، ص ۴۰۴.
- ۱۲۰- سیداسماعیل جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، نسخه عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵، ص ۶۴۸ و نیز ← سیداسماعیل جرجانی، غنی علایی، به کوشش دکتر علی اکبر ولایتی و دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات اطلاعات تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۵۸.
- ۱۲۱- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده نرسائی، ص ۶۶.
- ۱۲۲- ابوریحان بیرونی، التفتیهم لاولال صناعة التنجیم، ص ۲۴۹.
- ۱۲۳- ملاطفر گنابادی، شرح بیست باب، باب یازدهم در معرفت زوایدی که در تقویم آرند بدون شماره صفحات.
- ۱۲۴- لاهیجانی، شرح قصیده، نسخه خطی، ص ۱۸-۱۹.
- ۱۲۵- کتاب مقدس، عهد جدید، ص ۳۵.
- ۱۲۶- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده نرسائی، ص ۸۹.
- ۱۲۷- ابوعلی محمد بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، نسخه عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۴، ص ۲۷۵.
- ۱۲۸- (از مؤلفی ناشناخته) مختارنامه، به کوشش محمد چنگیزی، رجا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۷۲.
- ۱۲۹- حمیدالدین عمر بلخی، مقامات حمیدی، سیدعلی اکبر ابرقوی، اصفهان، ۱۳۴۴، ص ۱۰۶.
- ۱۳۰- خواجه نصیر طوسی، تنسیخ نامه ایلخانی، تصحیح مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۹.

۱۳۱- عبدالکریم شهرستانی، مثل و نحل، ترجمه صدرالدین ترکه اصفهانی، ص ۱۷۲ به بعد.

۱۳۲- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترسائیه، ص ۶۶ و محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، ج ۱۷۲/۱۰.

۱۳۳- ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار، ج ۲۷/۶ و ابوالفتح رازی، روح الحسان، ج ۴۰۰/۷.

۱۳۴- همان دو مأخذ و همان صفحات.

۱۳۵- ابوبکر عتیق نیشابوری، قصص قوآن مجید، به کوشش دکتر یحیی مهدری، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۲۸ و ابوالفتح رازی، روح الحسان، ج ۴۰۲/۷.

۱۳۶- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده ترسائیه، ص ۱۰۳.

۱۳۷- نربایا، انجیل، ترجمه سردار کابلی، فصل چهارم، ص ۷۲، ابن انجیل شبیه ترین سخنان به اعتقادات اسلامی را دربردارد.

۱۳۸- ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار، ج ۲۶۳/۱ و ج ۱۲۴/۲ و ابوالفتح رازی روح الحسان، ج ۴۵/۳.

۱۳۹- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل «ایلمارز» و نیز «عهد جدید، انجیل یوحنا باب یازدهم و دوازدهم».

۱۴۰- شیخ محمود بن عبدالکریم ملقب به سعدالدین از معاصران ایلخانان مغول است که در شستر در سمت غربی شهرستان تبریز به دنیا آمد و در سال ۷۲۰ هج در سی و سه سالگی درگذشت و او را در زادگاه خود در باغی به نام گلشن به خاک سپردند «

محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، کتابفروشی فردوسی تبریز، بدون تاریخ چاپ، چاپ دوم، ص ۳۳۴.

۱۴۱- شیخ محمد لاهیجی، مفتاح العجاز فی شرح گلشن راز، کتابفروشی محمودی تهران، بدون تاریخ چاپ، ص ۶۷۹.

۱۴۲- انجیل متی باب بیست و هفتم فقره چهل و ششم و انجیل مرقس باب یازدهم فقره سی و پنجم.

۱۴۳- انجیل لوقا، باب بیست و سوم فقره چهل و ششم.

۱۴۴- انجیل یوحنا، باب نوزدهم فقرات (۲۶-۳۱).

۱۴۵- همان، باب شانزدهم، فقره بیست و هشتم.

۱۴۶- همان، باب هفدهم فقره یازدهم.

۱۴۷- همان، باب هفدهم فقره سیزدهم.

۱۴۸- همان، باب بیستم فقره هفدهم.

۱۴۹- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۷، ترجمه حمید عنایت، ص ۲۶۸.

۱۵۰- دکتر محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۵۰.

ج ۱/ص ۷۷.

۱۵۱- همان، ص ۱۹۵.

۱۵۲- برای ملاحظه اشکال دیگر این واژه «همان ۱۶۹».

۱۵۳- نسخه چاپ مسکو به جای «موبدان» آذران ضبط کرده و موبدان را نسخه بدل آورده است.

۱۵۴- دکتر محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۱/۲۱۷.

۱۵۵- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، ص ۲۴.

۱۵۶- دکتر پرویز نائل خالری، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ج ۱ ص دوم، ۱۳۴۹، صص ۲۹۸-۳۰۰.

۱۵۷- برهان قاطع به نقل دکتر محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۱/۲۱۹.

۱۵۸- به نقل همان مأخذ، ج ۱/۱۶۰.

۱۵۹- به نقل همان مأخذ، ج ۱/۲۱۹.

۱۶۰- جمال الدین محمد، ابن منظور، لسان العرب، ذیل ریشه «قسط».

۱۶۱- مجدالدین فیروزآبادی، قاموس المحيط، ذیل ریشه «قسط».

۱۶۲- ابن چهار صنف عبارتند از: کاتوزیان «روحانیان» و نیساریان «لشکریان» و بزرگان و پیشه‌وران. «فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱/۳۰۱».

۱۶۳- دکتر محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۱/۶۵.

۱۶۴- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، ص ۵۲۵.

۱۶۵- ابوالفرج اهرن ابن العبري، تاریخ مختصرالدول، ترجمه دکتر محمدعلی تاج‌پور و دکتر حشمت‌الله ریاضی، مؤسسه اطلاعات تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۱۳.

۱۶۶- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، ص ۵۲۶.

۱۶۷- ر. پ. آ. دزی. فرهنگ البسة مسلمانان، ترجمه حسین علی هروی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۳۲۰.

۱۶۸- همان، ص ۳۲۲.

۱۶۹- محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ج ۱۸۸/۱۰.

۱۷۰- به نقل دایرة المعارف فارسی مصاحب عوفی در جوامع التحکایات نقل کرده است.

۱۷۱- محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ج ۱۸۸/۱۰.

۱۷۲- سیدحسن تقی‌زاده، مقالات تقی‌زاده، ج ۱۰، گاه شماری در ایران، زیر نظر ایرج افشار، شکوفان، تهران، ۱۳۵۷، صص ۳۱۷-۳۱۹.

۱۷۳- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل «یهودا».

۱۷۴- دایرة المعارف فارسی مصاحب ذیل مدخل «عیسی».

۱۷۵- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۳۹۹/۶.

۱۷۶- محمدبن حسین علوی، بیان‌الادبایان، ص ۱۶.

۱۷۷- ابونواس حسن بن هانی حکمی از شاعران معروف بنی عباس «هارون‌الرشید و امین» است که در حدود سال ۱۳۰ هـ در اهواز به دنیا آمد و در حدود سال ۲۰۰ هـ درگذشت مادر ابونواس ایرانی بوده است.

۱۷۸- مدرک بن علی شیبانی از وادی بصره بود در کودکی به بغداد رفت و در بغداد نشأت یافت یا قوت حموی، ارشادالارباب الی معرفة الادبایان معروف به معجم‌الادبایان، تصحیح مرجلیوت مصر، ۱۹۲۵، ج ۱۳۵/۱۹.

۱۷۹- شایبشی، الدیارات، تحقیق گورگیس عواد، دارالانثد، بیروت، لبنان، چاپ سوم، ۱۹۸۶، ص ۲۰۵.

۱۸۰- الفش مثله... رئیس‌النصاری فی العلم «قاموس المحيط».

۱۸۱- باعوثا لفظی مریانی است به معنی ایهال و تضرع و اسرزه به روزه‌ای اطلاق می‌شود که نصاری عراق آن را «باعوث لنبوی» گویند و آن روزه سه روزه‌ای است که سه هفته پیش از روزه بزرگ چهل روزه مسیحیان گرفته می‌شود (حاشیه، ص ۲۰۵، الدیارات شایبشی).

۱۸۲- داود انطاکی، تزیین الاسواق فی الخیار العشاق، ناشر الهلال، بیروت، لبنان، ص ۳۴۱ پنجاه بند مخمس از این مزدوجه در این کتاب نقل شده است. و نیز «یا قوت

حموی معجم‌الادبایان، ج ۱۳۵/۱۹.

۱۸۳- ابوالفتح رازی، تفسیر روح‌البحان، ج ۲۵۲/۱.

۱۸۴- ابوالفضل مبدی، کشف‌الاسرار، ج ۲۶۳/۱ و ابوالفتح رازی، تفسیر

روح‌البحان، ج ۲۵۲/۱.

۱۸۵- ابوالفضل مبدی، کشف‌الاسرار، ج ۷۸۰/۲.

۱۸۶- ابواسحاق نیشابوری، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، ترجمه و نشر

کتاب تهران، چاپ دوم، ص ۳۸۶ و نیز «جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل «رسول» و ابوالفضل مبدی، کشف‌الاسرار، ج ۱۳۲/۲.

۱۸۷- انجیل متی، باب دهم فقرات ۳-۵.

۱۸۸- لفظ مسیح در قرآن مجید در یازده مورد در سوره‌های آل عمران (۳) و نساء (۴) و

مائده (۵) و توبه (۹) آمده است «محمد فوادعبدالباقی، المعجم المفسر لالفاظ القرآن الکریم دارالکتب، قاهره، ۱۳۴۶ هـ.

۱۸۹- ابوالفتح رازی، تفسیر روح‌البحان، ج ۷۸/۴.

۱۹۰- ابوالفضل مبدی، کشف‌الاسرار، ج ۱۱۸/۲.

۱۹۱- در ثبت‌نامه دهخدا به نقل از صاحب فرهنگ نظام آمده است که: الف آخر مسیحا علامت تعظیم است در فارسی.

۱۹۲- مهد عیسی و سخن گفتن او در آن مهد در قرآن مجید سه بار تکرار شده است: (آل عمران، ۲۶/۳) و (مائده، ۱۱۰/۵) و (مریم، ۲۹/۱۹).

۱۹۳- ابوبکر عتیق نیشابوری، قصص قرآن مجید، ص ۲۲۸ و ابوالفضل مبدی، تفسیر کشف‌الاسرار، ج ۲۹/۶ و ج ۶/۱۰ و علامه محمدحسین طباطبائی، المیزان فی

تفسیرالقرآن دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۹۲ هـ، ج ۵۲/۱۴ و ترجمه تفسیر طبری، ج ۹۸۰/۴.

۱۹۴- ابوالفتح رازی، تفسیر روح‌البحان، ج ۴۰۱/۷.

۱۹۵- سبحان‌الذی اسری عبیده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی یازکنا حوله لثربه من آیاتنا انه هو السمع البصر. (اسراء ۱/۱۷). پاک و منزّه است آن خدایی که

بندۀ خویش را شئی از مسجدالحرام به مسجداقصن برد آن مسجدی که بر گرداگرد آن برکت قرار دادیم تا آیها و نشانه‌های خود را به او نشان دهیم اوست آن خدایی که شوا

و بینا است.

۱۹۶- عهد عتیق، سفر خروج باب ۱۹-۴.

۱۹۷- اقوال مختلفی در این باب نقل شده است از جمله باقوت به نقل از ابن بن کعب

روایت کرده است که: خدای تعالی به داود وحی کرد که برای من خانه‌ای بنا کن گفت:

بروردگارا در کجای روی زمین؟ فرمود آنجا که فرشته‌ای را ببینی با شمشیری آخته داود

نگاه کرد و فرشته‌ای آمد بر روی صخره و شمشیری به دست او و مسجد را آنجا بنا نهاد.

باقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵/۱۶۷ و ابن خلدون معتقد است که این مکان در ایام

صائبین معبد آنهتیا بوده است. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون ترجمه

محمد پروین گنابادی بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ سوم، ۱۳۵۲، ج ۲/۶۹۸.

۱۹۸- ناصرخسرو، قبادیانی، سفرنامه، به کوشش دکتر وزیرپور اشارات حبیبی تهران،

۱۳۵۴، ص ۳۲.

۱۹۹- ناصرخسرو در باب ستون و اسطوانه گوید: آنچه مربع است و بنا کرده‌اند ستون

می‌گویند و آنچه تراشیده و از یک پایه سنگ ساخته مدور آن را اسطوانه می‌گویند.

ناصرخسرو، سفرنامه، ص ۳۶.

۲۰۰- همان و همان صفحه.

۲۰۱- ابن منظور، لسان العرب، ذیل صخره.

۲۰۲- ابوالفتح رازی، تفسیر روح البیان، ج ۷/۷۲ و ابوالفضل میدی، کشف الاسرار، ج

۵/۴۸۷.

۲۰۳- نویس معلوف یسوعی، المنجد، چاپ هجدهم بیروت، ۱۹۶۵، اعلام، و نیز ابن

اثیر الکامل فی التاریخ، ج ۵/۹.

۲۰۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱/۵۵۲ و باقوت حموی، معجم البلدان، ج

۵/۱۶۶.

۲۰۵- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل تقدیس.

۲۰۶- شیخ محمد لاهیجانی، شرح لاهیجانی بر قصیده زبانی، نسخه خطی، ص ۱۹۰.

۲۰۷- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده زبانی، ص ۷۲.

۲۰۸- ابوریحان بیرونی، التفهیم، ص ۲۵۱ و آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، صص

۴۲۰ و ۴۲۱.

۲۱۰- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل یوحنا.

۲۱۱- رفیع الدین اسحق ابن محمد همدانی، ترجمه و انشای سیرت رسول الله. تصحیح

دکتر اصغر مهدوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۶۰، ج ۱/۱۵۷.

۲۱۲- ابوریحان بیرونی، التفهیم، ص ۲۴۸ و آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۴۲۰

و ملاحظه کنابادی، شرح بیست باب ملاحظه، باب یازدهم در معرفت زوایدی که در

تقریب می‌آورد، ذیل عنوان (در ایام مشهوره تاریخ رومی) بدون شماره صفحه.

۲۱۳- ابوریحان بیرونی، التفهیم همان و ترجمه آثار الباقیه، ص ۴۲۹ و ملاحظه کنابادی

همان.

۲۱۴- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۴۲۹.

۲۱۵- همان.

۲۱۶- ابوالفضل میدی، کشف الاسرار، ج ۶/۳۰.

۲۱۷- انجیل متی باب اول فقره ۱۸.

۲۱۸- انجیل لوقا باب اول فقرات (۲۶-۳۲).

۲۱۹- ابوالفضل میدی، کشف الاسرار، ج ۲/۱۲۱.

۲۲۰- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۸۰.

۲۲۱- همان مآخذ، ص ۴۰۰ و ص ۴۲۳ آراء مختلف در باب عید بشارت یاد شده است.

۲۲۲- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده زبانی، ص ۷۴.

۲۲۳- ابوالفضل میدی، کشف الاسرار، ج ۶/۳۲.

۲۲۴- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده زبانی، ص ۷۵.

۲۲۵- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۹۶.

۲۲۶- ابوریحان بیرونی، التفهیم، صص ۲۰۷ و ۲۴۵ و ۴۰۰ و ۴۷۵ و خواجه نصیر

طوسی سی فصل در نجوم فصل بیست و هفتم و ملاحظه کنابادی، شرح بیست باب

باب هفتم در معرفت نظر و تناظر، بدون شماره صفحه.

۲۲۷- ابن نصر قزازی، نصاب الصبیان، ص ۵۹.

۲۲۸- ابوریحان بیرونی، التفهیم، ص ۴۷۵.

۲۲۹- بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ص ۶۳۲.

۲۳۰- جلال الدین همایی، صناعات ادبی، علمی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۷۲.

- ۲۳۱- جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل مدخل «صلیب».
- ۲۳۲- ولادیمیر مینورسکی، شرح قصیده نوسائیه، ص ۷۶.
- ۲۳۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۳ ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۲۵۱.
- ۲۳۴- گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، تهران، ص ۴۰.
- ۲۳۵- یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل مدخل «دبر هزقل».
- ۲۳۶- حبیب زیات الدیارات النصاریه.
- ۲۳۷- ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، هیأت مصری برای کتاب ۴ مجلد مصر، ۱۹۷۳، ج ۵۱/۱.
- ۲۳۸- ابن عدریه، عقدالقرید، شرح و تصحیح احمد امین و دیگران قاهره چاپ سوم لجنه، تألیف و ترجمه و نشر ۱۹۶۵، ج ۱۷/۴ و ج ۱۶/۶ و ۱۶۸.

فهرست عنوان آیات قرآنی

- ۱- اذ قال یا عیسی بن مریم اذكر نعمتی علیک و... «مائده»، ۱۱۰/۵ ذیل ب ۱۱ ص ۳۹.
- ۲- انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله... «نساء»، ۱۷۱/۴ ذیل ب ۲ و ۷۸ ص و ۳۱ و ۱۱۷.
- ۳- انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین... «آل عمران»، ۴۹/۳ ب ۱۱ ص ۳۹.
- ۴- تبرئ الائمة والابرص باذنی... «مائده»، ۱۱۰/۵ ب ۱۳ ص ۴۲.
- ۵- سیحان الذی اسرئى بعیده لیلأ... «اسراء»، ۱۷/۱۷ ب ۳۶ ص ۶۳.
- ۶- فانت به قومها تحمله... «مریم»، ۲۷/۱۹-۳۰ ب ۱۴ ص ۴۳.
- ۷- فاجاثها المخاض الى جذع النخلة... «مریم»، ۲۳-۲۵ ب ۱۵ ص ۴۴.
- ۸- فاما ترئین من البشر احدا... «مریم»، ۲۶/۱۹ ب ۶۰ ص ۹۷.
- ۹- قال اقتعیدون من دون الله مالا ینتفعمکم ولا یضرکم... (انبیاء ۶۶/۲۱-۷۰) ب ۶۷ ص ۱۰۵.
- ۱۰- قالت رب انی یتکون لی ولد ولم یمسس بشری... «آل عمران»، ۲۷/۳ ب ۷۹ ص ۱۱۹.
- ۱۱- قل نزلہ روح القدس من ربک بالحق (نحل، ۱۰۲/۱۶) ب ۷۸ ص ۱۱۶.
- ۱۲- لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث الثلاثة... (مائده، ۷۳/۵) ب ۵۳ ص ۸۸.
- ۱۳- واتینا عیسی بن مریم البینات... (بقره، ۸۷/۲ و ۲۵۳) ب ۷۸ ص ۱۱۶.
- ۱۴- وابرئ الائمة والابرص... «آل عمران»، ۴۹/۳ ب ۱۳ ص ۴۲.
- ۱۵- واتخذ الله ابراهیم خلیلاً (نساء، ۱۲۵/۴) ب ۶۷ ص ۱۰۵.
- ۱۶- واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی (بقره، ۱۲۵/۲) ب ۳۰ ص ۵۷.

- ۱۷- واذکر بالكتاب مریم اذا تبذرت من أهلها... (مریم، ۱۹-۱۶) ب ۶۰ ص ۹۷.
 ۱۸- واذکر نعمتی علیک و علی والدتک... (مائده، ۱۱۰/۵) ب ۷۸ ص ۱۱۶.
 ۱۹- والی احصنت فرجها ففختنا فیها من روحنا... (انبیاء، ۹۱/۲۱) ب ۷۸ ص ۱۱۷.
 ۲۰- وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم... (ساء، ۱۵۷/۴-۱۵۸) ب ۲۰ و ۶۴ ص ۲۷ و ۱۰۰.
 ۲۱- و مریم اینه عمران احصنت فرجها ففختنا فیها من روحنا (تحریم، ۱۲/۶۶) ب ۷۸ ص ۱۱۷.
 ۲۲- و هزی الیک بجذع النخله... (مریم، ۲۵/۱۹) ب ۸۴ ص ۱۲۸.

فهرست عنوان نام‌های خاص

- ابن تدیم ۱۰۲
 ابن یاسین ۵۲، ۵۱، ۲۶
 ابو الحسن علی بن حمزه بن عبداللہ بن بهمن ۵۲
 ابو العالی گنجوی ۱
 ابو الفتح رازی ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۴۲
 ابو الفضل میدی ۱۱۹ نیز ← میدی
 ابوبکر عاصم بن ابی النجود ۵۴
 ابو جعفر منصور دوانیقی ۸۹
 ابوریحان بیرونی ۷۶، ۷۵، ۹۱، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۸
 ابوطالب ۱۲۵
 ابو عبیدہ ۱۱۸
 ابو عماره حمزه بن حبیب بن اسماعیل ۵۴
 ابو عمرو بن علاء بصری ۵۴
 ابو معشر بلخی ۱۱۰
 ابونصر قزازی ۱۳۲، ۵۴
 ابونواس ۱۲۵
 ابونواس حسن بن هانی ↑
 ابوعقوب یوسف بن ایوب همدانی ۸۰
 ابن عیاد ۱۳۶
 اته (هرمان، اته) ۴
 احمد (ص) ۵۶
 اخستان بن منوچهر ۵، ۱۵، ۱۶، ۴۵، ۱۱۴
 ادوارد براون ← براون
 ارسلان ۲۶، ۵۰
 ارسلان بن طغرل ۵۰، ۵۱، ۹۵
 ارسلان بن یوسف ۵۱
 آپاس ۶۹
 آدم ۵۵، ۵۶، ۹۰
 آدریگلی ۳
 آدزی نیز ↓
 آدزی طوسی ۱۳، ۱۰۲
 آزر ۱
 آشود ۶۹
 آشود اول ۶۹
 آشود چهارم ۶۹
 آشود دوم ۶۹
 آشود سوم ۶۹
 آشود کبیر ۶۹
 آصف ۲۶
 آندرو نیکوس کومنه‌نوس ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۱۳
 ابراهیم ۵۵، ۷۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
 ابراهیم اشتر ۹۲
 ابراهیم خلیل الرحمن ۱۰۶
 ابراهیم زردشت ۱۰۳، ۱۰۴
 ابن ابی النجود ۵۴
 ابن اثیر ۷۰، ۶۴، ۸۰
 ابن الفطی ۸۷
 ابن خلدون ۱۲۲
 ابن دؤید ۱۲۶
 ابن سقا ۸۰
 ابن عامر ۵۴
 ابن کثیر ۱۱۶، ۱۱۷
 ابن منظور ۱۱۹

- دورن ۱۵
دولشاه سمرقندی ۲۰۳، ۲۰۴
دییمتری ۷۰
ذوالقرنین ۵۵
راغب اصفهانی ۱۱۹، ۱۱۷
رستم ۴۱
رشیدالدین ۹
رضافلی خان هدایت ۳
رضی‌الدین ابونصر نظام‌الملک ۵
روین اول ۷۲، ۷۱
روین دوم ۷۲، ۷۱
روین سوم ۷۲، ۷۱
روح (عیسی) ۳۳
روح‌الله ۱۱۱، ۳۵، ۳۳
زرتشت ۱۰۳
زردشت ۲۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
۱۰۶، ۱۰۷
زردشت ۱۰۴
زین‌کوب دکتر عبدالحسین ۶۸، ۱۳
زکریای قزوینی ۲
سازن (ج. سازن) ۸۸
سامری ۵۵
سجادی دکتر ضیاءالدین ۸۷
سعدی ۷۵
سلطان محمدخان فاتح ۸۹
سلیمان ۴۴، ۶۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳
سنایی ۳۳، ۳۳
سنباط ۶۹
سنباط دوم ۶۹
سیاوخش ۴۱
شعیب ۵۵
شمس‌الدین علی بن ابی‌الینین ۶
شمس‌الدین محمد بن جمال‌الدین احمد
لاهیجانی ۱۳
- چمشید ۱۰۷، ۴
جمال‌الدین محمد موصلی
چایکین (ک. ی. چایکین) ۱۵
چنگیز ۹۳
چنگیزخان ۵۰
حاجی سبزواری ۳۸
حافظ ۳۸
حاکم بامرالله ۱۰۸
حبیب زیات ۱۳۶
حقانی ۱
حمزه کوفی ۵۴
حنه ۲۴
خاقان اکبر ۱
خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون
منوچهر بن فریدون
خاقان کبیر جلال‌الدین اخستان بن منوچهر
اخستان بن منوچهر
خاقانی اغلب صفحات
خانیف (ن. خانیف) ۱۲
خسرو پرویز ۱۳۵، ۱۳۶
خضر ۵۵
خلیل ۱۰۶، ۳۸
خلیل‌الله ۲۷، ۱۰۵، ۱۰۶
خواجہ نصیر ۳۹
خوارزمی ۷۲
دارا ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷
داراب ۱۱۲
داروش ۱۱۲
داروش سوم ۱۱۲
دارود ۱۵، ۲۴، ۵۲، ۶۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷
۱۲۸
داوید ۷۰
دزی ۱۰۸
دقیقی ۱۰۳

- بطلیموس قلودی ۸۶، ۸۷
بطلیموس کلادوبوس ۸۶
بطلیموس یکم ۸۷
بطلیموس ۸۶
بغرا ۵۰، ۲۶
بغراخان ۵۱
بقرات ۱۵، ۶۹
بلاش اول ۱۰۳
بلعمی ۹۲
بولس ۷۷
بهمن ۱۲۲
بیرونی - ابوریحان بیرونی
بیون ۲۲، ۴۱، ۲۵
پورسقا ۸۰
تامارا ۷۰
تربیت (محمدعلی تربیت) ۴
تمر ۷۰
تنگلوش ۱۱۰
تورسیفوس ۲۶
توکروس ۱۱۰
توما ۱۱۸
تودر - تودوسی
تودر اول ۷۲، ۷۱
تودر دوم ۷۲، ۷۱
تودوسی ۷۸، ۷۹
تینگلوش ۱۱۰
جانوسیار ۱۱۲
جانوشیار ۱۱۲
جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر
۱۳۳
جمال‌الدین علی آذری طوسی ۱۳ - آذری
طوسی
جمال‌الدین محمد موصلی ۲
جمال‌الدین وزیر ↑
- ارسلان آبه ۵۱
ارسلان ارغون ۵۱
ارسلان یوقا ۵۱
ارسلان ثانی بن طغرل ۵۰
ارسلان ناشی ۵۱
ارسلان خاتون ۵۱
استالین ۶۸
استغان ۷۲
اسحاق ۷۴
اسدی ۱۰۳، ۱۰۴
اسکندر ۶۶
اسکندر مقدونی ۵۶، ۱۰۳، ۱۱۲
اشورزدشت ۱۰۲
افراسیاب ۴۱
افضل‌الدین بدیل بن علی ۱
اقلیدس ۱
الب ارسلان ۵۱
المقتدر بالله ۲، ۱۰۷
امیر تیمور ۹۳
امین احمد رازی ۳
اندریاس ۱۱۸
نوشیروان ۱۱۰
ایزابیل ۷۲، ۷۱
ایلی ارسلان ۵۱
ایلماز ۱۰۰
با قرمیان زاکانی ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۱۲
یحیرا ۲۸، ۱۲۴، ۱۲۵
بخت نصر ۱۲۲
بدیع‌الزمان فروزانفر ۴
پراون (ادوارد: پراون) ۲
پرتولما ۱۱۸
بطلیموس ۸۶، ۸۷
بطلیموس ثانی ۸۷
بطلیموس دوم ۸۷

- ۱۱۱، ۱۰۰ عیسی مسیح
 غفار کندی ۱۲
 خیال‌الدین ۱۱۸
 فارغیت ۱۲۶
 فرخی ۱۰۹
 فرعون ۵۵
 فرنگیس ۳۱
 فروزان‌فر بدیع الزمان ۴
 فلاطون ۶۷
 فیروزآبادی ۱۰۷
 فیلاذلفوس ۸۷
 فیلاطوس ۸۸، ۸۶، ۲۷
 فیلیپوس ۱۱۸، ۸۸
 قتیبه بن مسلم ۹۳
 قرأ ارسلان ۵۱
 قول ارسلان ۹۵، ۵۱
 قزوینی ۲۱ نیز - محمد قزوینی
 قسطنطین لوقا ۱۰۷
 قسطنطین لوقا ۱۰۷، ۲۷
 قسطنطین اول ۷۷
 قلج ارسلان ۵۱
 قیصر ۱۰۲
 کسای ۵۲
 کافی‌الدین عمر بن عثمان ۹، ۱
 کبر نیک ۸۷
 کریم ارسلان ۵۱
 کنستانتین ۱۲۳، ۱۲۲
 کنستانتین اول فرزند روبن ۷۲، ۷۱
 کنستانتین فاتح ۸۹، ۱۷۷
 کنستانتینوس دوم ۷۹
 کورش ۱۲۲
 کونیک (آکونیک) ۱۴
 کیخسرو ۲۱
 کاکیک ۶۹
- ۱۲۵، ۱۱۵ شمعون
 شمعون معروف به بطرئوس ۱۱۸
 شیخ شستری - شیخ محمود شستری
 شیخ صنعان ۵۷
 شیخ محمد لاهیجی ۱۰۱
 شیخ محمود شستری ۱۰۱، ۱۰۰
 شیرو قدیس ۶۸، ۶۷
 شیرو مخویم ۶۸
 صالح ۵۵
 صفا و ذکر ذبیح‌الله ۵
 صلاح‌الدین ایوبی ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 طورسیفوس ۸۱
 عازر ۲۷، ۹۹، ۱۰۰
 عاصم کوفی ۵۴
 عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ۴۹
 عبدالله بن عامر یحیی ۵۴
 عبدالله بن کثیر مکی ۵۴
 عبدالرحمن بن خلدون ۱۲۳
 عبدالوهاب حبیبی ۳۶، ۳۷
 عرب و فیلیپوس ۸۸
 مرزادوله ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
 عطار ۱۰۶، ۵۷
 علی «ابوالحسن» علی بن حمزه ۵۴
 علی نجار ۱
 عیسی ۱۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳،

فهرست عنوان جای ها

- باب‌الباب ۷
 باجرمک ۶۷
 باکو ۱۱۳، ۲
 بخارا ۹۳، ۹۲
 بسفور ۸۹
 بصره ۱۳۶، ۵۴
 بصری ۱۲۵
 بغداد ۸۹، ۸۸، ۸۰، ۷۲، ۵۰، ۳۷، ۱۶، ۲
 بوزنیا ۸۱
 بوزنلیا ۸۹، ۶۹
 بیت‌المقدس ۸۹، ۶۲، ۶۰، ۶۱، ۱۲۰
 بیت تیا ۱۰۰
 بیزانسیوم ۸۹
 بیزانس ۸۹، ۸۴، ۷۷
 بیلقان ۳، ۲
 بین‌النهرین ۱۳۶، ۶۶
 تبریز ۸، ۲
 ترکستان ۹۳، ۵۱
 ترکیه ۹۰، ۶۶
 تغلیس ۷۰
 تالا ۸۴
 تورقان ۱۰۹، ۲۱
 تیه ۱۲۱
 جبال ۵۰
 جحفه ۵۶
 جرمانیسیا ۸۴
- آذربایجان ۱۱۳، ۷۱، ۱۴، ۱
 آسیا ۵۰
 آسیای صغیر ۷۸، ۷۷
 آسیای مرکزی ۹۳
 آنکارا ۹۰
 آتی ۷۰
 ابلخاز ۶۲، ۶۱، ۲۶
 اتحاد جماهیر شوروی ۶۱
 اردن ۱۲۶، ۶۲
 ارمنستان ۱۳۶، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۱۴
 ارمنیه ۱۰۷
 ارومیه ۱۳۶
 ازبکستان ۹۳
 اسپانیا ۷۸
 استانبول ۹۰
 اسکندریه ۸۷، ۸۲، ۷۴
 اسفهان ۳۳
 افریقا ۷۱
 افسس ۸۴
 الرها - وها
 الزوراء ۸۹
 انبار ۵۰
 انطاکیه ۷۴، ۶۸
 اورشلیم ۱۱۲، ۱۰۰، ۹۲، ۷۲، ۶۰
 ایتالیا ۷۸
 ایران ۱۱۶، ۶۱، ۶۶، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۵
 ۱۳۶

- یاقوت حموی ۱۲۲، ۱۳۶
 یحیی بن زکریا ۱۲۶
 یعقوب ۷۲، ۵۱، ۲۶
 یعقوب ۸۳
 یعقوب مرادیا ۸۳، ۸۲
 یعقوب بن حلقی ۱۱۸
 یعقوب بن زبیدی ۱۱۸
 یوسف ۱۲۷، ۵۲، ۵۱، ۲۸، ۲۶
 یوشع ۱۱۱
 یولیوس فیلیپوس ۸۸
 یولیوس قیصر ۱۰۲
 یونس ۶۹
 یهودا ۵۲، ۵۱، ۲۴
 یهودای شمعون اسخریوطی ۱۱۱
 یهودای اسخریوطی ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸
- وحیدالدین عثمان بن عمر ۹، ۱
 ولادیسیر مینورسکی ۱۳، ۱۲، ۴۴، ۵۰
 ۹۳، ۹۱، ۸۸
 ولید بن عبدالملک ۱۲۳، ۶۳
 ویل چه و سکی ۱۵
 هادی عباسی ۵۴
 خازون (برادر مریم) ۳۳
 خازون الرشید ۵۴
 هراکلیئوس ۱۳۵
 هرقل ۱۳۵
 هشام بن عبدالملک ۵۴
 هلاکوخان ۵۰
 علنا ۱۲۲
 حود ۵۵
 هیزدوس ۱۲۰، ۱۲۲

نصران ۱۲۴
تصویریه ۱۱۲
نعمانیه ۱۳۶
لوب ۱۲۱
هند ۱۰۸
هندوستان ۷۳
یللم ۵۶
بحرین ۵۶

مدرسه المتصور ۸۹
مرو ۷۴
مصر ۱۶، ۵۱، ۵۶، ۸۸
مغولستان ۸۲
مکه ۳، ۴، ۵۲، ۵۵، ۱۲۵
ناجرمکی ۶۸، ۱۲۶
ناصر ۱۲۷
ناصره ۱۱۲
نجد ۵۶

صیدا ۱۲۴
طالش ۸۰
طایف ۵۶
طرابلس ۸۴
عراق ۵۰، ۵۶، ۶۶، ۷۴، ۸۹
عسکر مکرّم ۱۳۶
فلسطین ۱۲۰
قربانی ۸
قرن المنازل ۵۶
قسطنطین ۸۹
قسطنطنیه ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۱۳۵، ۱۴۰
قفقاز ۱۴، ۶۱، ۸۰
قلعه استخر ۱۰۵
کرکوک ۶۷
کلکال ۱۲۱
کله ۹۲
کنستانتینوس پولیس ۸۹
کنعان ۵۲
کنعان ۱۲۱
کوفه ۵۰، ۵۲، ۵۴
گرچستان ۱۵، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۰، ۱۱۳
گنجه ۱۴
گوری ۶۸
لندن ۱۵
ماوراءالنهر ۲
مشخا ۶۸
مجارستان ۱۴
مخران ۶۸، ۱۲۶
مختار ۶۸
مدینه ۵۳، ۵۶
مدینه ابی جعفر ۸۹
مدینه الخلفاء ۸۹
مدینه السلام ۷۴، ۸۹

جزیره العرب ۸۴
جلحال ۱۲۱
جلیل ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۷
چین ۸۴، ۱۰۹
حلوان ۵۴
حیره ۱۲۶
خراسان ۱، ۲، ۳، ۳۲، ۵۳، ۵۴، ۷۴، ۹۳
دبیل ۷۰
درند ۶۲، ۷۰
دیر مخران ۲۶، ۶۷، ۶۸
دیر هرقل ۱۲۸، ۱۳۵
دیر هزقل ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
ذات عرق ۵۶
ذوالحلیفه ۵۶
روم ۲۶، ۵۷، ۶۲، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۵
۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵
روم جدید ۷۸، ۸۹
روم شرقی ۷۸، ۸۹، ۱۳۵
رها ۶۶، ۸۴
ری ۵۲، ۱۲
سامرا ۵۰
سیا ۶۲
سغد ۹۳
سمرقند ۲۷، ۹۲، ۹۳
سوریه ۶۶، ۷۸
شایران ۲، ۳، ۱۲
شادروان ۳
شام ۵۴، ۵۶، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۶
شیروان ۲، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۵، ۱۶، ۶۸، ۷۱
۱۳۳، ۱۳۴
شماخی ۶۲، ۶۴
شیلر ۱۲۱
صفاهان ۲۵

فهرست عنوان‌های منابع و مراجع کتاب

- ۱- قرآن کریم
- ۲- کتاب مقدس، ترجمه از زبان‌های اصلی بخش کتب مقدسه در میان ملل چاپ نود و سوم، ۱۹۸۰.
- ۳- آذر بیگدلی، لطف علی بیگ، آتشکده آذر، فهرست و تعلیقات دکتر سید جعفر شهیدی، نشر کتاب ۱۳۳۷.
- ۴- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفایس الفنون فی عوایس العیون، ابوالحسن شعرائی، اسلامیه، تهران ۱۳۷۱ ه. ق.
- ۵- ابن اثیر: عزالدین، الکامل فی التاریخ، دار صادر، دار بیروت، لبنان، ۱۹۶۵.
- ۶- ابن خلدون: عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ سوم ۱۳۵۲.
- ۷- ابن سینا، شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین، قانون در طب، ترجمه شرفکندی، سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۶.
- ۸- ابن عبدربه، عقدالفرد، تصحیح احمد امین و دیگران، قاهره، لجنة تألیف و ترجمه و نشر، چاپ سوم ۱۹۶۵.
- ۹- ابن‌العبری، ابوالفرج اهرن، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و خست‌الله ریاضی، اطلاعات تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۰- ابن‌القفطی، جمال‌الدین ابوالحسن، تاریخ الحکما، ترجمه‌ای از قرن یازدهم به کوشش بهمن دارایی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۱- ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد مکرم، لسان العرب، نشر حوزه قم، ۱۳۶۳.
- ۱۲- ابن‌نذیم، محمد، الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳.
- ۱۳- اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، ترجمه و نشر کتاب

تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۶.

۱۴- اسحق بن محمد همدانی، قاضی وضع الدین، ترجمه و انشای سیرت رسول الله، دکتر اصغر مهدوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰.

۱۵- انطاکلی، داود، تزیین الاسواق فی اخبار العشاق، الهلال، بیروت، بدون تاریخ چاپ.
۱۶- افشار، ایرج «مدیر مسئول» فرهنگ ایران زمین، نشریه ادواری مجلد یکم ۱۳۳۲ شمسی.

۱۷- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، از ستای تاسعدی، ترجمه غلامحسین صدری افشار، مروارید، ۱۳۵۱.

۱۸- برنابا - انجیل، ترجمه سردار کابلی حیدرفی خان، دفتر نشر کتاب تهران، ۱۳۶۲.

۱۹- بلغمی، ابوعلی محمد، ترجمه تاریخ طبری، نسخه عکسی، بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۲۲.

۲۰- بیرونی، ابوریحان محمد، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبردانا سررشت، ابن سینا، تهران، ۱۳۵۲.

۲۱- بیرونی، ابوریحان محمد، التفتیح لاولئاحصاعةالتنجیم، جلال الدین همایی، انجمن آثار ملی.

۲۲- بنیاد فرهنگ ایران، فرهنگ تاریخی زبان فارسی، شعبه تألیف و تدوین فرهنگ های فارسی تهران، ۱۳۵۷.

۲۳- پاسدر ماجیان، هراکد، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، زرین تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

۲۴- تربیت، محمدعلی، دانشمندان آذربایجان، فردوسی تبریز، بدون تاریخ چاپ، چاپ دوم.

۲۵- تقی زاده، سیدحسن، مقالات تقی زاده، گاه شماری در ایران، ایرج افشار، شکوفان، تهران، ۱۳۵۷.

۲۶- تنکابنی، محمد مؤمن بن محمد زمان، تحفه حکیم مومن، مصطفوی، چاپ دوم، ۱۳۳۳.

۲۷- جامی، نورالدین عبدالرحمان، بهارستان، تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.

۲۸- جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، دکتر محمود عابدی، اطلاعات، ۱۳۷۰.

۲۹- جرجانی، سید اسماعیل، ذخیره خوارزمشاهی، نسخه عکسی بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.

۳۰- جرجانی، سید اسماعیل، غنی علایی به کوشش دکتر علی اکبر ولایتی، دکتر محمود نجم آبادی، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۹.

۳۱- حموی، یاقوت، ارشاد الارباب الی معرفة الادیب یا معجم الادباء، مرجیوت، مصر ۱۹۲۵.

۳۲- حموی، یاقوت، معجم البلدان، دار احیاء التراث عربی، بیروت ۱۳۳۲.

۳۳- خاقانی، افضل الدین بدیل، تحفه العرافین، دکتر حبیبی قریب، تهران، ۱۳۳۲.

۳۴- خاقانی، افضل الدین بدیل، منشآت خاقانی، محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

۳۵- خالری، دکتر پرویز نائل، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۹.

۳۶- خواجه نصیر طوسی، محمد بن محمد بن حسن، تنویر نامه ایلخانی، مدرس ۱۳۴۸.

۳۷- خواجه نصیر طوسی، محمد بن محمد بن حسن، سی فصل در معرفت تقویم، چاپ سنگی بدون شماره صفحات.

۳۸- دبیر سیاقی، دکتر سید محمد، لغت نامه فارسی «آ»، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۶۱.

۳۹- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، در ۲۲۲ مجلد، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۶۱.

۴۰- دزی، (ر. پ. آ)، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسین علی هروی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۵.

۴۱- دشتی، علی، خاقانی شاعری دیرآشنا، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵.

۴۲- دوران، ویل، تاریخ تمدن، ج ۹، ترجمه علی اصغر سبزویش، ج ۱۰، ترجمه ابوطالب صامی، ج ۱۳، ترجمه ابوالقاسم طاهری، اقبال، تهران، ۱۳۴۱-۱۳۴۳.

۴۳- دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به همت محمد رمضان، کلاله خاور تهران، ۱۳۳۸.

۴۴- دنبوری، ابن قتیبه، عون الاخبار، ناشر هیأت مصری، ۴ مجلد، ۱۹۷۳ میلادی.

۴۵- درازی، ابوالفتح حسین بن علی بن محمد، روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

- ۵۲- آستان قدس روضی الحائری... تصحیح حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲.
- ۵۳- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، جواد فاضل، علمی و ادبی، تهران بدون تاریخ چاپ.
- ۵۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محاضرات الادیب و محاورات الشعراء و البلاغ، مكتبة الحیات بیروت.
- ۵۵- زرستم، دکتر اسد، الزوم فی سیاستهم و حضارتهم و دینهم و ثقافتهم و صلاحهم بالغرب، دارالمکتبوه، بیروت، ۱۹۶۵.
- ۵۶- رضازاده شفق، دکتر صادق، تاریخ ادبیات ایران، دانشگاه شیراز، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- ۵۷- زامیابور، معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی، دکتر زکی محمدحسن بک و دیگران، قاهره، ۱۹۵۱.
- ۵۸- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، باکاروان حله، محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۴۷.
- ۵۹- سارتن، جرج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، وزارت علوم و آموزش عالی، چاپ دوم.
- ۶۰- سجادی، دکتر سیدجعفر، فرهنگ علوم عقلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱.
- ۶۱- سجادی، دکتر ضیاءالدین، گزیده اشعار خاقانی، جیبی، تهران، ۱۳۵۱.
- ۶۲- سعدی، شیخ مصطفی الدین، بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۵۹.
- ۶۳- سور آبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، قصص قرآن مجید، به کوشش دکتر حبیب مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۶۴- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر ۱۹۵۲.
- ۶۵- شایبش، ابوالحسن علی بن محمد، الدیارات، تحقیق گورگیس عواد، دارالرائد، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۶.
- ۶۶- شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، تخريج محمد بن فتح الله بدران، قم، شریف رضى، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۶۷- شهرستانی، عبدالکریم، ملل و نحل، ترجمه صدرالدین ترکه اصفهانی، تصحیح دکتر محمدرفیعا جلالی نائینی، اقبال، ۱۳۵۰.
- ۶۸- شیخ الطائفة طوسی، محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوى، سیدمحمد

- بافر سبزواری، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
- ۶۹- صفاء، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات دو ایران، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۶.
- ۷۰- طباطبائی، علامه محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب اسلامیه تهران، ۱۳۹۲ هـ. ق.
- ۷۱- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب الالباب، ادوارد براون، لیدن، ج ۲، ۱۹۰۳.
- ۷۲- علوی، محمد بن حسین، بیان الادیان، هاشم رضى، فراهانی، تهران، ۱۳۴۲.
- ۷۳- غزالی، امام ابو حامد محمد، احیاء علوم الدین، دارالمعرفه، بیروت، بدون تاریخ چاپ.
- ۷۴- غیاث الدین، محمد بن جلال الدین، غیاث اللغات، بمبئی، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- ۷۵- قراهی، ابونصر، نصاب الصبیان، اهتمام دکتر محمدجواد مشکور، اشراقی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۱.
- ۷۶- فردوسی، حکیم ابوالقاسم حسن، شاهنامه، چاپ مسکو.
- ۷۷- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۰.
- ۷۸- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد نیشابوری، دهخدا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۳.
- ۷۹- نواد عبدالباقی، محمد، المعجم المفهرس لافعال القرآن الکریم، دارالکتب قاهره، ۱۳۴۶ هـ. ق.
- ۸۰- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، قاموس المحیط، بیروت، دارالفکر، بدون تاریخ چاپ.
- ۸۱- قاضی حمیدالدین، عمر بن محمود، مقامات حمیدی، سیدعلی اکبر ابرقویس، اصفهان، ۱۳۴۴.
- ۸۲- قزوینی، زکریا، آثار البلاذ و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن تصحیح دکتر سیدمحمد شاهمرادی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۸۳- قزوینی، محمد، یادداشت های قزوینی، به کوشش ایرج افشار ده مجلد.
- ۸۴- کاتب خوارزمی، ابو عبدالله محمد، مقانیع العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۸۵- کاشغری، محمود بن حسین، دیوان لغات الترک، معلم رفعت، استانبول ۱۳۳۳ هـ. ق.
- ۸۶- کزازی، دکتر میرجلال الدین، رحما صبیح، جامعه ای از افضل الدین بدیل خاقانی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۸.

- ۸۰- گسروی، احمد، شیرازان گنام، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۵۷.
- ۸۱- کندلی، غفاره، مناسبات خاقانی با گنجینه، نشر به دانشکده ادبیات تبریز شماره ۹۳.
- ۸۲- گنابادی، ملا مظفر، شرح بیست باب ملا مظفر، چاپ سنگی، قم بدون شماره صفحات.
- ۸۳- گوهرین، دکتر سید صادق، فرهنگ لغات و تعبیرات منثوی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷-۱۳۵۲.
- ۸۴- لاهیجانی، شمس‌الدین محمد، شرح بر قصیده نوائیه، نسخه خطی آستان قدس به شماره ۶۹۵.
- ۸۶- لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۳۷.
- ۸۷- ماهیار، عباس، گزیده اشعار خاقانی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۲.
- ۸۸- المثنی، علی، کثرالعمال فی سن الاقول والافعال، تصحیح شیخ بکری حیاتی و شیخ صفوه السقا، بیروت، ۱۳۹۹ ه.ق.
- ۸۹- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- ۹۰- مجیر یلقانی، دیوان مجیر یلقانی، تصحیح دکتر محمد آبادی بایول، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۸.
- ۹۱- محقق حلی، شرایع الاسلام، ترجمه ابوالقاسم بن احمد بزدی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
- ۹۲- محمد پادشاه متخلص به شاد، آندراج، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه خیام.
- ۹۳- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
- ۹۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ۹۵- مصاحبه «سربست» دایره‌المعارف فارسی، انتشارات جیبی و امیرکبیر، ۱۳۴۵-۱۳۷۵.
- ۹۶- معین، دکتر محمد، تحلیل هفت پیکر نظامی، بخش اول، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۹۷- معین، دکتر محمد، مزدیسنا و ادب فارسی، نشر دانشگاه تهران، ج ۱، ۱۳۳۸.
- ۹۸- میدی، رشیدالدین ابوالفضل، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر
- حکمت جاب دانشگاه ده جلد.
- ۹۹- مینورسکی، ولادیمیر، شرح قصیده نوائیه، ترجمه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، کتابفروشی سروش، تبریز، ۱۳۳۸.
- ۱۰۰- ناصر خسرو قبادبانی، سفرنامه، به کوشش دکتر نادر فرزین‌پور، جیبی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۰۱- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۱۰۲- نلینو، کارلوالفونسو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، کانون پژوهش‌های اسلامی، تهران، ۱۳۴۹.
- ۱۰۳- نیشابوری، ابواسحق، قصص الانبیاء، حبیب یغمایی، ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۹.
- ۱۰۴- هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۹.
- ۱۰۵- هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی، الایبیه عن حقایق الادویه، بهمن‌یار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۰۶- همایی، جلال‌الدین، صناعات ادبی، علمی، تهران، ۱۳۳۹.
- ۱۰۷- هندو شاه نخجوانی، سنجین عبدالله، تجارب السلف، عباس اقبال، طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- ۱۰۸- یسوعی، لریس معلوف، المنجد، بیروت، چاپ هجدهم، ۱۹۶۵.
- ۱۰۹- مؤلف ناشناخته، مختارنامه، به کوشش محمد جنگیزی، رجا، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۱۰- مؤلف ناشناخته، بواقیت العلوم و دوازی النجوم، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.

استدراکات و تصحیحات



- ص ۲: رفتن خاقانی به سوی ری، پس از چناب اول این کتاب ضمن تحقیقات دقیق برای نویسنده این سطور مسلم شده است رفتن خاقانی به سوی ری در سال ۵۴۸ هـ. ق نبوده است که در دفتر سوم در باب آن سخن گفته شده است.
- ص ۴: س ۲۱: کلمه حبسه به اشتباه بسته چاپ شده است.
- ص ۶: ماه آب: ماه آب سربانی یا ماه آگوست یا اوت مطابق است و از دهم مرداد تا دهم شهریور یا ماه های ایرانی مطابقت می کند.
- ص ۹: س ۲: فعلی فرمایند به اشتباه فرمائید به چاپ رسیده است.
- ص ۱۱: س ۳: کلمه غیر به صورت غیره چاپ شده است که درست نیست.
- ص ۱۹: س ۸: لاجیر مقتدی به اشتباه حر مقتدی چاپ شده است.
- ص ۲۴: ابیات به صفحه ۲۸۲ دیوان می بایست ارجاع شود.
- ص ۳۷: بیت آخر صفحه: دجله ز تف آه خود. . . . خود در هر دو مصراع اشتباه خور چاپ شده است.
- ص ۴۲: سطر مائیل آخر: ترجمه قسمت کوتاهی از آیه افشاده است و به صورت زیر اصلاح می شود: بی غیب و درست می گنم نایشانی مادرزاد را و کسی را که مبتلا به بیماری برص و پیسی است و مردگان را زنده می گردانم به اذن خدای تعالی.
- ص ۵۴: س ۴ از آخر: "به" حرف اضافه باید به داخل پرانتز برده شود. (به استثنای نماز میت).
- ص ۶۱: س ۳ از آخر: لفظ منضم اشتباها "منظم" چاپ شده است.
- ص ۶۵: رباعی اول صفحه در صفحه ۷۳۸ دیوان آمده است که در این صفحه ذکر نشده است.
- ص ۶۷: س ۹: "وار" زاید است.
- ص ۷۵: س ۲۱: بر بالای کوه ها درست است.

- ص ۸۴: نisan نisan سريانی يا رومی از سيزدهم فروردين شروع می شود و به دهم اردیبهشت ماه ختم می شود. بنا بر اين ماه نisan يا ماه آوريل مطابقت دارد نه با ماه "مه".

- ص ۸۶: س ۴: در اول سطر پس از كلمه دينی بايد حرف را افزوده شود.

- ص ۸۸: س ۲۰: ثالث ثلاثه در آيه شريفه اشتباه ثالث الثلاثه به جاپ رسیده است.

- ص ۹۷: س ۱۴: در نخستين آيه في الكتاب اشتباه بالكتاب چاپ شده است.

- ص ۹۷: س ۱۵: در آيه بعدی لها از "فتمثل بشراً سوياً" حذف شده است.

- ص ۱۰۵: س آخر: در آيه شريفه كلمه "شيئاً" به اشتباه حذف شده است و بايد پس از فعل "لا ينفعكم" به صورت زیر افزوده شود: "لا ينفعكم شيئاً و لا يضرکم".

- ص ۱۱۶: س ۱۸: "واو" در اول آيه مبارکه زاید است. (اذکر نعمتی)

- ص ۱۱۸: س ۱۲: انجيل متى به اشتباه انجيل متى چاپ شده است.

- ص ۱۲۶: در ذیل اصطلاح "ذبح" بايد توجه کرد که ششم کانون ثانی با ششم زانویه مطابقت دارد نه ششم فوريه.

- ص ۱۲۷: س ۱۱: اتمام شهر ناصره به اشتباه ناصر چاپ شده است.

- ص ۱۲۸: س ۱۸: در گاه شماری سريانی و يا رومی ماه نisan يا ماه آوريل مطابقت دارد که بر طبق ماه های ایرانی از دوازدهم فروردين آغاز و به دهم اردیبهشت ماه ختم می شود.

- ص ۱۲۹: س ۱۹: به جای تشرین ثانی کانون اول صحيح است و بیست و پنجم کانون اول با بیست و پنجم دسامبر تولد حضرت مسیح مطابقت دارد.

- ص ۱۳۱: تثلیث: در باره تثلیث این توضیح ضروری است که اگر فاصله سیاره کندرو از سیاره کندرو یک صد و بیست درجه باشد تثلیث چپ گفته می شود و اگر ۲۴۰ درجه باشد تثلیث راست نامیده می شود و منظور از چهار برج در تثلیث راست چهار برج باقی مانده از دوازده برج است. همین توضیح در باره تربیع نیز صادق است که باید فاصله سیاره سبک رو با سیاره کندرو ۹۰ درجه و دوپست و هفتاد درجه باشد.

همچنین در سدیس فاصله تابش نور باید ۶۰ درجه و سیصد درجه باشد.

- ص ۱۴۱: رقم ۳۲ صفحه ۷۴۵ درست است.

- ص ۱۵۵: شماره ۱۲: ثالث ثلاثه درست است.

- ص ۱۵۶: شماره ۱۸: اذکر نعمتی صحيح است.

- ص ۱۶۵: س ۷: به جای ناصر ناصره صحيح است.

جام گل منتشر کرده است :

- ۱- سیمای شیر یزدان در حدیقه الحقیقه تألیف دکتر عباس ماهیار
- ۲- نگار پرنیان پوش تألیف دکتر سید مرتضی میر هاشمی
- ۳- شرح مشکلات خاقانی "دفتر سوم" نسیم صبح تألیف دکتر عباس ماهیار
- ۴- مرجع شناسی ۱ تألیف دکتر عباس ماهیار
- ۵- تکمله نفحات الانس تصحیح دکتر محمود عابدی
- ۶- جام جهان نمای فردوسی تألیف خانم رقیه سپهری
- ۷- شرح مشکلات خاقانی "دفتر یکم" نری تاثرها تألیف دکتر عباس ماهیار
- ۸- در اقلیم ادب فارسی تألیف دکتر حکم آبادی و دکتر امیر احمدی



ج ۲/ ۱ ۴۰۱۳۸۲ س ۴۰۱۳۸۲/۴ PIR.۴۸۷۹



03BF0000029755

کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



انشارات جام تهر